

آموزش زبان فارسی

کتاب سوم

دوره متوسطه

تألیف

دکتر یدالله ثمرد



آزفا

PERSIAN LANGUAGE TEACHING

Intermediate Course BOOK 3

by

Yadollah Samareh Ph. D.



آموزش زبان فارسی



دوره متوسطه

کتاب سوم

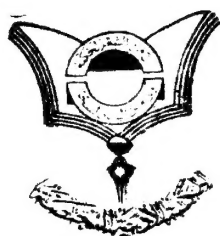
تألیف

دکتر یدالله ثمره

استاد دانشگاه تهران

شماره برگه فهرست نویسی کتابخانه ملی ۵۸۰ - ۶۶ م

نام کتاب:	آموزش زبان فارسی (آزفا)، کتاب سوم، دوره متوسطه، شماره ردیف ۳
مؤلف:	دکتر یدالله ثمره
ناشر:	انتشارات بین المللی الهدی اداره کل روابط و همکاریهای بین الملل وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
نوبت چاپ:	چاپ سوم
تعداد:	هفت هزار نسخه
تاریخ انتشار:	۱۳۷۲ هجری شمسی
چاپ:	چاپخانه شرکت انتشارات علمی و فرهنگی
	حق چاپ برای ناشر محفوظ است.



فهرست مطالب

موضوع	صفحه
پیش‌گفتار	یازده
راهنمای تدریس و استفاده از کتاب	سیزده

فصل اوّل

درس اوّل

۱	فصل پائیز (متن نوشتاری)
۲	مترادف
۳	متضاد
۶	۱. مفرد و جمع (پسوند «ان»)
۶	جمع بستن صفت
۶	همخوان میانجی — گ —
۷	۲. صفت نسبی (پسوند «ین»)
۸	۳. عدد ترتیبی (پسوند «ین» [— ی])

درس دوّم

۱۱	همه با هم (متن نوشتاری)
۱۹	۴. فعل آینده

موضوع	صفحه
منفی کردن فعل آینده	۱۹
۵. واژه مرکب	۲۱
«هم»	۲۲
تا / که	۲۳
همینکه / به محض اینکه	۲۴
۶. منادا	۲۵
<u>درس سوم</u>	
صدا و حرف (متن نوشتاری)	۲۷
ماجرای کبوتران (متن محاوره‌ای)	۳۳
<u>فصل دوم</u>	
<u>درس چهارم</u>	
دهقان فداکار (متن نوشتاری)	۳۶
پیشوند «فرو»	۳۸
چنانچه (شرط)	۴۲
شرط ممکن و شرط ناممکن	۴۲
۷. پسوند «آه»	۴۵
۸. پسوند «ناک»	۴۶
<u>درس پنجم</u>	
روباه و خروس (متن نوشتاری)	۴۸
۹. مفرد و جمع (پسوند «ات / یات»)	۵۶
همخوان میانجی - ج -	۵۶

- ۵۷ ۱۰. قید چگونگی
- ۵۷ گروه قیدی
- ۵۸ ۱۱. ایکاش / کاش / کاشکی (آرزو)
- ۶۰ ۱۲. گذشته التزامی
- ۶۰ گذشته التزامی فعل «بودن»، «داشتن»
- ۶۰ گذشته التزامی منفی
- ۶۲ ۱۳. «باید» و فعل بعد از آن
- ۶۲ «نباید» و فعل بعد از آن

درس ششم

- ۶۴ کتاب خوب (شعر)
- ۶۶ «م» پیشوند نفی
- ۶۶ موصوف نکره
- ۶۷ ۱۴. پسوند «مند»
- ۷۰ گفتگوی روباه و خروس (متن محاوره‌ای)
- ۷۲ ۱۵. «که» عاطفی

فصل سومدرس هفتم

- ۷۴ انسان پرنده (متن نوشتاری)
- ۷۵ دهها، صدها، هزارها...
- ۸۱ «اگرچه / هر چند که»، «با وجودیکه / با وجود آنکه / با آنکه»
- ۸۲ «با وجود این / با این وجود»، «با وجود»

۸۳ ۱۶. قید حالت

درس هشتم

۸۶ ز گهواره تا گور دانش بجوی (متن نوشتاری)

۸۸ ضمیر «وی»

۹۲ ۱۷. مفرد و جمع (مُکسّر)

۹۴ ۱۸. اسم مصدر

۹۵ ۱۹. اسم فاعل مرکّب

۹۵ اسم فاعل کوتاه

۹۸ فصلها (شعر)

درس نهم

۱۰۲ مرغابی و لاک پشت (متن نوشتاری)

۱۰۲ «مدّت» به صورت جمع

۱۰۶ «به شرط آنکه / اینکه»

۱۰۷ «مگر اینکه / آنکه»

۱۰۸ «مگر اینکه... والاّ / در غیر این صورت»

۱۰۹ «در حالی که / که»

۱۱۰ ۲۰. قید علّت

۱۱۱ «هم... و هم»

۱۱۱ «همان... همان»

۱۱۲ «که» موصولی

۱۱۳ ۲۱. قید وسیله، قید همراه

- ۱۱۴ فعل گذشته ساده به معنی آینده
- ۱۱۶ پرواز لاک پشت (متن معاوره‌ای)

فصل چهارم

درس دهم

- ۱۱۹ محمد بن زکریای رازی، کاشف الکَل (متن نوشتاری)
- ۱۱۹ «بعد» به صورت جمع
- ۱۲۳ ۲۲. پسوند «—ستان»
- ۱۲۴ ۲۳. پسوند «گاه»
- ۱۲۵ «گذشته از / علاوه بر»
- ۱۲۷ ۲۴. قید زمان، قید مکان
- ۱۲۹ ۲۵. فعل معلوم، فعل مجهول (مجهول غیر مستقیم)

درس یازدهم

- ۱۳۳ راه پیروزی (متن نوشتاری)
- ۱۳۹ ۲۶. پسوند «ن» (تنوین)
- ۱۴۲ ۲۷. فعل لازم، فعل متعدی
- ۱۴۳ «درست است که... ولی...»
- ۱۴۴ «تا دیگر»
- ۱۴۴ «هرچه، هر جا، هر وقت»

درس دوازدهم

- ۱۴۷ دوست بزرگ بچه‌ها (متن نوشتاری)
- ۱۵۹ ۲۸. پسوندهای تصغیر «چه، ے ک»

۱۶۱	۲۹. جمله‌های شرطی
۱۶۳	«تنها...»
۱۶۴	«نه تنها... بلکه...»
۱۶۵	«مگر نه این است که... پس چرا...»
۱۶۵	«مگر؟»
۱۶۷	۳۰. فعل سببی
۱۶۸	«خواه... خواه...»
	«هم... هم...»
۱۶۹	«نه... نه...»
۱۷۰	۳۱. صفت فاعلی
۱۷۰	۱ - ۳۱. پسوند «ان»
۱۷۱	۲ - ۳۱. پسوند «گر»

درس سیزدهم

۱۷۳	دوره
۱۷۳	فعلهای فارسی
۱۸۰	کلید تمرینها
۲۵۵	واژه‌نامه
۲۸۳	مصدرها
۲۹۳	اصوات، واژه‌ها، عبارتها و جمله‌های اصطلاحی

بسم‌الرحمن‌الرحیم

قرن حاضر زمانهٔ رویارویی فرهنگهاست. زبان فارسی نیز که محمل فرهنگ ایرانست به عرصهٔ این رویاروییها فراخوانده شده است. ضرورت‌های تاریخی ما را مجبور کرده که برای حفظ کیان فرهنگی خود در عرصه‌های مختلف در تلاشهایی که برای گسترش فرهنگ کشورمان مؤثر است فعالانه مشارکت ورزیم.

بیگانگان با این زبان، جمعی در پاسخ به ضرورت فرهنگی جامعهٔ خود به سراغ ما خواهند آمد و جمعی را ما وظیفه داریم به این قلمرو وارد کنیم. این امر محقق نمی‌شود مگر با به کارگرفتن مساعی و تلاشهای بیشتر و به وجود آوردن دواعی و انگیزه‌های جدی برای جستجوگرانی که در عرصهٔ فرهنگ انسانی به تحقیق و تفحص مشغولند.

کلید آشنایی دیگران با مجموعهٔ میراث فرهنگی ما زبان ماست، بی‌هیچ شبهه‌ای شناخت فرهنگ و تمدن اسلامی، ایرانی ما بدون آشنایی با زبان فارسی میسر نیست. وظیفهٔ ماست که دست‌کم با آنانکه به صورتهای گوناگون به عرصه‌های فرهنگ ما روی می‌آورند مساعدت و همراهی کنیم و گام نخست این مساعدت چاپ و نشر کتابهای بایسته و شایسته است و در اختیار طالبین قرار دادن آنها.

در پایان سدهٔ نوزدهم که ایران در کشاکش قدرتهای بزرگ آن روزگار نقش حساسی پیدا کرد شناخت ایران و فرهنگ و تمدن اسلامی، ایرانی ما برای بیگانگان اهمیت بسیار یافت، کرسیهای تدریس زبان فارسی و ایرانشناسی دایر گردید و بخشی از همت اهل فن مصروف تدوین کتابهای آموزش زبان فارسی شد. از تدوین نخستین کتابها تا به امروز حدود یک قرن می‌گذرد. در گذار این روزگار کتابهای بسیار تدوین شده است اما اغلب، تدوین این کتابها تابع قاعده و قانون خاصی نبوده و تنها ذوق مؤلف کتاب تعیین‌کنندهٔ کیفیت تدوین بود.

بر همگان مبرهن است که تدوین کتاب آموزشی برای آنانکه اهل زبان نیستند با کتابهایی که برای متکلمین به یک زبان تدوین می‌کنند تفاوت اساسی دارد. تألیف این کتابها تلاشی مضاعف را می‌طلبد

چراکه مؤلف باید کتاب را بر مبنای بسیاری از ضوابط و اصول زبانشناسی، روانشناسی و... تدوین کند تا کیفیت بهروری بیشتر گردد.

شاید بتوان به جرأت ادعا کرد کتاب «آزفا» یکی از بهترین کتابهایی است که با در نظر گرفتن ویژگیهایی که یک کتاب علمی باید داشته باشد تدوین شده است این سخن به این معنا نیست که کتاب «آزفا» خالی از لغزش و خطاست ولی بی شبهه یکی از کم خطاترین کتابهای آموزش زبان فارسی است. طی چند سالی که از تدوین این کتاب گذشته است، کتاب برای خود اعتباری کسب نموده و در دانشگاههای خارج و حتی دانشجویان خارجی که در دانشگاههای ایران مشغول به تحصیلند به عنوان متن آموزشی مورد قبول واقع شده است.

زبان پارسی حتی اگر در صدد فتح قلمروهای جدید نباشد و بخواهد تنها از کیان فرهنگی خود دفاع کند گستره‌ای به وسعت «حلب تا کاشغر» را در بر می‌گیرد. ساکنان این گستره فراخ دامن اگر بخواهند به شکل جدی با فرهنگ خود آشنا شوند چاره‌ای ندارند مگر اینکه با زبان فارسی آشنا باشند. چاپ جدید مجموعه آزفا که از سوی انتشارات بین‌المللی الهدی و اداره کل روابط و همکاریهای بین‌المللی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی صورت می‌گیرد پاسخی است به نیازهای طالبان در اقصی نقاط عالم خاک، بدین امید که این تلاش مثمر ثمر باشد.

ناشر

به نام خدا

پیش گفتار

اکنون سومین کتاب از مجموعه «آموزش زبان فارسی» (آزفا) را در دست دارید. استقبال شایان توجه از آزفا، به طوریکه نسخ کتاب اول آن در مدتی کمتر از ۶ ماه پس از انتشار به پایان رسید، از آن حکایت دارد که استقبال از زبان فارسی در خارج از ایران و توجه و علاقه به فراگیری آن روز به روز گسترده تر می شود. این موضوع ما را بر آن می دارد که به تلاش بی وقفه خود در جهت تأمین خواسته های علاقمندان ادامه دهیم و بکوشیم تا هر کتاب بیش از کتاب قبلی، چه از نظر محتوی و چه از لحاظ چاپ و توزیع، نظر مدرسین و زبان آموزان را برآورده سازد.

این کتاب به دوره متوسطه اختصاص دارد. زبان آموز ما اکنون خواندن و نوشتن فارسی را فرا گرفته، دستور زبان را در حد مقدماتی آن می داند، و نیز قادر است با فارسی زبانان در حد نیازهای ابتدائی روزمره ارتباط زبانی برقرار سازد.

در دوره متوسطه، توجه اساسی بر گسترش دامنه واژگان و مفاهیم، خواندن متن، جمله سازی و نگارش متمرکز است. واژه های مترادف و متضاد و کاربرد آنها از طریق بازنویسی جمله ها در جهت همین اهداف طرح ریزی گردیده است. متنهای پیچیده تر که دارای زبانی غنی تر می باشند زبان آموز را با خصوصیات زبان نوشتاری و آئین نگارش آشنا می سازند. شعرهای انتخاب شده یک دید ابتدائی و کلی در زمینه زبان شعر و اصطلاحات شعری از قبیل بیت، مصراع و نیز پاره ای از ویژگیهای عروضی همچون وزن و قافیه برای خواننده فراهم می سازد.

دستور زبان که مکمل دوره مقدماتی است شامل نکات و مسائل جزئی تر، مانند انواع قید، انواع صفت، واژه های مرکب، پسوندها و پیشوندها، و جز آن و نیز کاربرد آنها می باشد. نکات

دستوری از طریق تمرینهای فراوان و گوناگون ارائه گردیده تا زبان‌آموز در پیچ و خم مباحث خشک دستوری گرفتار نشود. البته توضیحی مختصر در هر مورد به صورت پانویس داده شده است.

هرچند که در این کتاب زبان نوشتاری و نه گفتاری مطرح نظر بوده، ولی در عین حال، به‌منظور تقویت زبان گفتاری زبان‌آموز، یک متن محاوره‌ای به صورت گفت‌و شنود که حاوی واژه‌ها و اصطلاحات محاوره‌ایست داده شده است.

استفاده از زبان انگلیسی در این دوره بسیار اندک و تنها محدود به معنی فعلها و نیز معادلهای اصطلاحات دستوری است. زیرا زبان‌آموز ما اکنون نیازی به زبان واسط ندارد، و خود می‌تواند فارسی را بخواند و بفهمد. بنابراین همه نکات و مطالب دستوری به زبان فارسی ساده و قابل فهم تشریح شده‌اند. این کتاب نیز، مانند کتابهای قبلی، بر روی نوار «کاست» ضبط گردیده تا هم تلفظ صحیح واژه‌ها و جمله‌ها در دسترس زبان‌آموز باشد و هم کتاب بتواند به صورت خودآموز مورد استفاده قرار گیرد.

کلید تمرینها، واژه‌نامه، مصدرها، واژه‌ها و جمله‌های محاوره‌ای، قسمتهای پایانی کتاب را تشکیل می‌دهند. با امید به آن که این کتاب بیشتر از کتابهای قبلی برای مدرّسان و زبان‌آموزان شوق‌انگیز باشد و علاقه به فراگیری زبان فارسی را در خواننده تداوم بخشد.

در اینجا وظیفه خود می‌دانم که از استاد گرامی سرکار خانم دکتر ژاله آموزگار به خاطر همکاری صمیمانه‌شان در خواندن نسخه دست‌نویس کتاب و ارائه پیشنهادهاى مفید در جهت بهبود آن سپاسگزاری نمایم.

همچنین از سروران ارجمندم در اداره کل روابط و همکاریهای بین‌الملل وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی که با سعه صدر و تلاش خستگی‌ناپذیر موجبات چاپ و انتشار کتاب را فراهم ساختند صمیمانه سپاسگزارم.

دکتر یدالله نمره

استاد دانشگاه تهران

راهنمای تدریس و استفاده از کتاب

۱. کتاب حاضر دارای چهار فصل و هر فصل حاوی سه درس است. زمان لازم برای تدریس هر درس ۴ جلسه دو ساعته یا ۶ جلسه ۱/۵ ساعته در نظر گرفته شده. بنابراین برای تدریس تمام کتاب، بسته به تعداد جلسات کلاس در هفته، بین ۲۰ تا ۲۴ هفته وقت ضروری است.
۲. در آغاز هر درس یک متن برای قرائت داده شده. این متن ابتدا باید از نوار پخش گردد. سپس معلم خود یکبار متن را آهسته و با صدای بلند برای شاگردان می‌خواند. پس از آن از یک‌یک آنها می‌خواهد تا متن را با صدای بلند بخوانند. تلفظ شاگردان باید، هم از لحاظ درستی صداها و هم از نظر جای تکیه در کلمات و هم از لحاظ آهنگ صدا، توسط معلم کنترل شود. تنها یک بار خواندن متن توسط زبان‌آموز کافی نیست بلکه معلم باید با حوصله و خوشرویی تمام نواقص لفظی زبان‌آموز را تصحیح نماید، و برای این کار هر چند بار تکرار و هر مقدار وقت که لازم بداند صرف نماید. زیرا در کار زبان‌آموزی تکرار بیشتر موجب نتیجه بهتر و پیشرفت عمیق‌تر است. از هیچ واژه یا نکته‌ای نباید به آسانی گذشت.
۳. واژه‌های مترادف و متضاد که بلافاصله پس از متن دیده می‌شود برای تقویت قدرت واژگانی و گسترش دامنه مفاهیم است. یک یک واژه‌ها باید از نوار پخش گردد، و زبان‌آموزان باید آن را با صدای بلند به طور انفرادی و نیز یکبار به طور دسته‌جمعی تکرار نمایند. معنی هر کدام از این واژه‌ها در صورتی که مورد سؤال باشد، که معمولاً هم خواهد بود، به وسیله معلم به زبان فارسی و از طریق کاربرد آنها در جمله‌های ساده و کوتاه تشریح می‌گردد.

۴. جلسهٔ دوّم یا سوّم هر درس باید به دیکته اختصاص داده شود، و معلّم باید تمام متن درس یا بخشی از آن را، در مورد درسهای طولانی، برای شاگردان با صدای بلند دیکته کند. دیکته باید در حضور خود زبان‌آموز تصحیح گردد و به آن نمره داده شود. همچنین توجّه معلّم باید به پیشرفت و بهبود خوشنویسی زبان‌آموزان معطوف باشد. این کار را می‌توان با دادن تکالیف مشق از روی متنها، و بررسی مستمر شیوهٔ خطّ شاگردان، و گوشزد کردن و اصلاح نواقص خطّی آنان از طریق نوشتن بر روی تخته‌سیاه عملی نمود.

۵. نکات دستوری به صورت پانویس داده شده است. از آنجا که خطّ پانویس به مراتب ریزتر از متن است، این امکان وجود دارد که زبان‌آموز زحمت خواندن آن را به خود ندهد. از این رو معلّم باید خود یکبار با صدای بلند آنها را بخواند و نیز شاگردان را وادار سازد که پانویسها را با صدای بلند بخوانند. اگرچه برای هر نکتهٔ دستوری جمله‌ها و تمرینهای لازم داده شده، ولی این موضوع معلّم را از توضیح و تشریح آنها و آوردن مثالهای بیشتر برای آنها بی‌نیاز نمی‌سازد.

۶. تقریباً همهٔ تمرینها باید به صورت تکلیف منزل انجام شوند. تکالیف باید توسط خود زبان‌آموز در کلاس خوانده شود و اشتباهات او از طرف معلّم برای همهٔ زبان‌آموزان توضیح داده شود. کلید هر تمرین در بخش «کلید تمرینها» داده شده است ولی معلّم نباید به این اکتفا کند که زبان‌آموز می‌تواند تکلیف خود را از روی آن تصحیح نماید. درک بسیاری از نکات برای زبان‌آموز مشکل است و نیاز به توضیح دارد. از سوی دیگر، بسیار اتفاق می‌افتد که پاره‌ای مسائل روانی از قبیل کمروئی، ترس از تمسخر دیگران، ملاحظات ناشی از مزاحمت و گرفتن وقت دیگران باعث می‌شود که زبان‌آموز از طرح مشکل خود صرفنظر نماید. از این رو معلّم حتی‌الامکان نباید جملهٔ معروف «اشکالی نیست؟» را بر زبان آورد، بلکه باید از زبان‌آموز بخواهد تا تکالیف خود را در حضور جمع بخواند و مشکلات خود را بپرسد، و معلّم با مهربانی به توضیح مشکلات بپردازد.

۷. کلید هر تمرین به جای خود آن تمرین بر روی نوار ضبط شده. بنابراین بخشی زیر

عنوان «کلید تمرینها» آن گونه که در پایان کتاب آمده بر روی نوار وجود ندارد.

۸. معلّم باید توجّه داشته باشد که هیچ زبانی بجز فارسی در کلاس به کار گرفته نشود.

مسامحه در این باره پیشرفت زبان‌آموزان را دچار اختلال جدّی می‌سازد.

۹. متنهای محاوره‌ای را شاگردان باید به صورت گفت و شنود انجام دهند. هر کدام در نقش

یکی از شخصیت‌های داستان قرار گرفته با یکدیگر به محاوره می‌پردازند. البته ابتدا باید متن از

نوار پخش شود و نکات مشکل آن توضیح داده شود.

۱۰. زبان‌آموز را ترغیب کنید تا آنجا که ممکن است در ساعات غیرکلاسی به نوار گوش

فرا دهد و خود آن را تکرار کند. زیرا «شنیدن و تکرار» اساس کار زبان‌آموزی است.

۱۱. به تکالیف منزل باید نمره داده شود تا زبان‌آموز میزان پیشرفت خود را به طور ملموس

احساس نماید. ولی این امر باید به گونه‌ای صورت پذیرد که تشویق کننده باشد نه بازدارنده.

۱۲. در پایان هر دو درس یک آزمون کلاسی، کتبی یا شفاهی، باید برگزار شود تا میزان

پیشرفت زبان‌آموز به درستی ارزیابی گردد.

۱۳. نمره تکالیف منزل و آزمونهای کلاسی و نیز جلسات حضور و غیبت زبان‌آموز باید

به طور مرتّب در پرونده تحصیلی او ثبت گردد.

۱۴. در پایان کتاب، یک آزمون نهائی شامل دیکته، جمله‌سازی (انشاء)، قرائت، و مکالمه

باید به عمل آید و نمره آن در پرونده تحصیلی ثبت گردد. سئوالات این امتحان باید در حدّ دوره

متوسطه باشد.

۱۵. مطالعاتی در جریان است تا به منظور تشویق زبان‌آموزان امتیازاتی برای قبول‌شدگان

امتحان نهائی در نظر گرفته شود. از این رو لازم می‌نماید که این امتحان با کمال دقّت و با جدّیت

هرچه تعامّاتر برگزار گردد.

۱۶. هر چند که این کتاب، با پشتوانه تجربه کتابهای پیشین آرفا تألیف یافته، با این حال

نمی‌توان ادّعا کرد که عاری از هرگونه عیب و نقص باشد. بی‌شک همکاری مدرّسان ارجمند در

منعکس ساختن مسائل و مشکلات عملی که در ارتباط با تدریس کتاب ممکن است وجود داشته باشد، و نیز ارائه طریق برای رفع آنها موجب غنای کتاب و سپاس مؤلف خواهد بود. توفیق همه خدمتگزاران به فرهنگ ایران و زبان و ادب فارسی را از خداوند متعال مسئلت دارد.

مؤلف

فصل اول

درسِ اوّل

فصلِ پائیز

ماهِ مهر است. اکنون خورشید زودتر غروب می‌کند^۱ و روزها کم‌کم کوتاهتر می‌شوند. گاهی در آسمانِ آبی، لکه‌های آبرِ سیاه دیده می‌شود. بادِ پائیز ابرها را به این طرف و آن طرف می‌برد. گاهی هم چند قطره باران بر زمین می‌ریزد. برگِ درختان کم‌کم رنگِ تازه‌ای به خود می‌گیرد: بعضی زرد، بعضی نارنجی و بعضی دیگر قرمز می‌شوند. تغییرِ رنگِ برگ‌ها رسیدنِ پائیز را خبر می‌دهد^۲. میوه‌های پائیزی رسیده و خوشمزه شده‌اند. وقتِ آن رسیده است که باغبانان، میوه‌ها را بچینند^۳ و شاخه‌های سنگین و پُربارِ درخت‌ها را سبک کنند^۴. باغبانها پس از چیدنِ میوه‌ها آنها را در جعبه می‌ریزند و به بازار می‌برند. پائیز، فصلِ سیبِ سُرخِ خراسان، خربزه شیرینِ اصفهان، انگورِ زَرینِ شیراز و انارِ ساوه است. در پائیز، گل‌های زیبایی مانند گلِ داوودی و گلِ مریمِ فراوان است. ماهِ مهر، اولین ماهِ خزان، هنگامِ باز شدنِ مدرسه‌ها و شروعِ کار و کوششِ دانش‌آموزان و مُعلّمان است.

۱. غروب کردن (sun) to set

۲. خبر دادن (به) to in form

۳. چیدن to pick off

۴. سبک کردن to lighten

* مترادف:

بائز	*	خزان
اکنون	*	حالا
کم کم	*	خُرده خُرده
طَرَف	*	سو، سمت
تازه	*	جدید، نو
بعضی	*	برخی
قرمز	*	سُرخ
وَقْتِ آن رسیده است که...	*	هنگام/ موقعِ آنست که
پُر بار	*	پُرمیوه
پس از	*	بعد از
زَر	*	طلا
زَرین	*	طلایی
أَوَّلین	*	نَخْستین
مانند	*	مِثْلِ
فراوان	*	زیاد، بسیار
هنگام	*	موقع، وقت
شروع	*	آغاز
کوشش	*	تلاش
دانش آموز	*	شاگردِ مدرسه

1. Synonym (word with the same meaning as another).

* مُتَضَادَّ:

دیرتر	*	زودتر
طُلُوع کردن	*	غُرُوب کردن
بُلَندتر، درازتر	*	کوتاهتر
شب	*	روز
نارَس، کال	*	رَسیده
بَدَمَزَه	*	خُوشَمَزَه
سَبُک	*	سَنَگین
گَم بار	*	پُر بار
پیش از، قَبْل از	*	پس از
زِشت	*	زِبا
گَمیاب	*	فَرَاوان
آخَرین	*	أَوَّلین
بَسْتَه	*	باز
پایان	*	شُرُوع
فَعْلِ مَنفِی	*	فَعْلِ مَثَبِت

1. Antonym (word that is contrary in meaning to another).

تمرین یگم

به جای هر یک از واژه‌های زیر، مترادف آن را به کار ببرید:

مثال: ماهِ مهرِ اولینِ ماهِ پائیز است.

ماه مهرِ نخستینِ ماهِ خزان است.

۱. بادِ پائیزی ابرها را به این طرف و آن طرف می‌برد.
۲. برگِ درختها کم‌کم رنگِ تازه‌ای پیدا می‌کند.
۳. اکنون وقتِ آن رسیده است که باغبانها شاخه‌های پر بارِ درختان را سَبک کنند.
۴. بعضی از برگها زرد و بعضی نارنجی و بعضی دیگر قرمز می‌شوند.
۵. باغبانان پس از چیدنِ میوه‌ها آنها را به بازار می‌برند.
۶. اکنون هنگامِ چیدنِ انگورِ زرّین و سیبِ سُرخ است.
۷. ماهِ مهر هنگامِ باز شدنِ مدرسه‌ها و شروعِ کار و کوششِ دانش‌آموزهاست.
۸. اولینِ ماهِ پائیز، ماهِ مهر است.
۹. انگورِ زرّین مانندِ طلا زرد است.
۱۰. در فصلِ زمستان، شبِ بلندتر از روز است.

تمرین دوم

به جای هریک از واژه‌های زیر متضاد آن را به کار ببرید:

مثال: در فصلِ پائیز روزِ کوتاهتر از شب است.

در فصلِ پائیز شبِ بلندتر از روز است.

۱. اکنون خورشید زودتر غروب می‌کند.
۲. در فصلِ پائیز روزها کم‌کم کوتاهتر می‌شوند.
۳. میوه‌های پائیزی، رسیده و خوشمزه هستند.

۴. در فصلِ پائیز، شاخه‌هایِ درختانِ سنگین و پُربار هستند.
۵. گُلِ مَریم زیباست.
۶. در فصلِ پائیز، میوه‌هایِ رسیده و خوشمزه فراوان است.
۷. شروعِ کوتاه شدنِ روزها ماهِ مهر و پایانِ آن ماهِ دی است.
۸. ماهِ مهر، اوّلین ماهِ پائیز است.
۹. پایانِ فصلِ خزان، اوّلین روز از ماهِ دی است.
۱۰. عصرِ پنج‌شنبه بعضی از مغازه‌ها بازند و برخی بسته هستند.
۱۱. خربزهٔ اصفهان پس از سیبِ خراسان و قبل از انار ساوه به بازار می‌آید.

تمرین سوم

جواب سؤالهای زیر را به صورت جملهٔ کامل بنویسید:

۱. در فصلِ پائیز، روز بلندتر است یا شب؟
۲. آیا در ماهِ مهر برگِ درختان کاملاً سبز است؟
۳. در چه ماهی مدرسه‌ها شروع به کار می‌کنند؟
۴. معنی «آسمانِ آبی» چیست؟
۵. در چه ماهی باغبانها میوه‌ها را می‌چینند؟
۶. آیا در فصلِ خزان گُلِ کمیاب است؟
۷. چطور می‌فهمیم که پائیز آمده است؟
۸. در فصلِ پائیز چه میوه‌هایی زیاد است؟
۹. در ماهِ مهر، آیا ابر در آسمان فراوان است یا کم؟
۱۰. در نخستین ماهِ خزان، آیا باران زیاد می‌بارد؟
۱۱. چه کسی میوه‌ها را از درخت می‌چیند؟

۱. مُفرد و جَمْع^۱ (۲)

مفرد	+	ان	←	جمع ^۲
پدر	+	ان	←	پدران = پدرها
مُعَلِّم	+	ان	←	مُعَلِّمان = معلّمها
دانش‌آموز	+	ان	←	دانش‌آموزان = دانش‌آموزها
بزرگ	+	ان	←	بزرگان = بزرگها
باغبان	+	ان	←	باغبانان = باغبانها
درخت	+	ان	←	درختان = درختها
گوسفند	+	ان	←	گوسفندان = گوسفندها
مورچه	+	ان	←	مورچگان ^۳ = مورچه‌ها
بُزرگ	+	ان	←	بُزرگان

۱. نِک (= نگاه کنید) به آذفا ۱، ص (= صفحه) ۵۰. ۲. واژه‌های زیر را می‌توان، علاوه بر پسوندها، با پسوند «ان» نیز جمع بست: (۱) اسم جاندار، مانند گوسفندان «sheep»، درختان «trees» (۲) صفت، هنگامی که به جای اسم به کار رود، مانند بزرگان «great men»، دانش‌آموزان «students» (۳) این و آن، هنگامی که به جای اسم به کار روند، مانند به آنان گفتم «I said to them». اما این نوع جمع مخصوص زبان نوشتار است نه گفتار. ۳. اگر در پایان اسم واژهٔ «-e» (= «a» باشد همخوان «-g» (گ) بین «e» و «a» می‌آید، مانند مورچگان «ants» / murche + ân → murchegân. نِک به آذفا ۱، ص ۱۰۴ و آذفا ۲، ص ۱۲۹.

۲. صِفَتِ نَسَبی^۱ (۲)

اسم + ین^۲ ← صِفَتِ نَسَبی
 آهن + ین ← آهنین = آهنی
 چوب + ین ← چوبین = چوبی
 خون + ین ← خونین = خونی

جَنگِ خونین

دَرِ آهنین

تَخْتِ چوبین

شاخه‌های سَنگین

خَرَبُزَه شیرین

انگورِ زَرین

۱. نیک به آرفا ۲، ص ۱۳۰. ۲. علاوه بر پسوند -ی، پسوند -ین (in) نیز با بعضی از اسمها صفتِ نسبی می‌سازد: سنگین = مانند

سنگ «heavy»، چوبین = چیزی که از چوب ساخته شده، شیرین = مثل شیر «sweet»، زَرین = چیزی که از زَر (طلا) ساخته شده یا چیزی که مانند زَر، زرد است. این پسوند تا حدودی مانند پسوندهای en - یا y - در انگلیسی است، مثلاً: wooden یا woolly. صفتِ نسبی، مانند صفت‌های دیگر، همیشه بعد از اسم می‌آید. بیشتر این صفتها مخصوص زبان نوشتار است، اما بعضی از آنها مانند سنگین و شیرین، در زبان گفتار هم به کار می‌روند.

عدد ترتیبی^۱

عدد ترتیبی	+	-	ین	[ی]	۲
اَوَّل	+	-	ین	←	اَوَّلین [اَوَّلی]
نَحْصَت	+	-	ین	←	نَحْصَتین
پَنجُم	+	-	ین	←	پَنجُمین [پَنجَمی]
هفتاد و چهارم	+	-	ین	←	هفتاد و چهارمین [هفتاد و چارمی]
آخَر	+	-	ین	←	آخَرین [آخَری]
چَنَدُم؟	+	-	ین	←	چَنَدَمین [چَنَدَمی]؟

اَوَّلین ماهِ خزان = ماهِ اَوَّلِ خزان

نخستین درس = درسیِ نخست

پنجمین شاگرد = شاگردِ پنجم

آخَرین نَفَر = نَفَرِ آخَر

کدامیک از این کتابها را می‌خواهید؟

[اَوَّلی و پنجمی و آخَری رو می‌خوام.]

۱. نیک به آفا ۲، ص ۱. ۲. پسوند - ین (in -) با عدد ترتیبی، صورت کتابی یا نوشتاری عدد ترتیبی را می‌سازد مانند نخستین / اَوَّلین / یکمین «first»، سومین «third» و جز آن. این صورت از عدد همیشه قبل از اسم می‌آید. پسوند - ی (i -) صورت گفتاری را می‌سازد و همیشه بعد از اسم می‌آید. صورت گفتاری، هم با اسم و هم بدون اسم به کار می‌رود مانند [کتابِ دومی بهتر از اَوَّلی است]. نخستین و یکمین، صورت گفتاری ندارند. چَنَدَمین، معمولاً برای سؤال درباره جای یک چیز در یک مجموعه است.

تمرین چهارم

واژه‌های زیر را با «ان» جمع ببندید:

مرد، زن، پسر، دختر، شوهر، همسر، برادر، خواهر، پدر، مادر، زنده، مُرده، مرغ، نویسنده، خواننده، جوان، پیر، سرباز، افسر، پُرنده، تشنه، گرسنه، این، آن، چشم، دست، کس، فرزند، دلیر، مردم^۱، آسیر، شهید، کبوتر، پیغمبر، قهرمان، دانشجو، همسایه، اسب، آقا.

تمرین پنجم

از اسمهای زیر صفتِ نسبی بسازید:

۱. ظَرْفِ ... (مس)
۲. گوشوارهٔ ... (زَر)
۳. لباسِ ... (پشم)
۴. پیراهنِ ... (چرک)
۵. سخنرانی ... (آتش)
۶. شیشهٔ ... (رنگ)

تمرین ششم

جاهای خالی را پر کنید:

۱. ... سالگردِ ابن‌سینا (هزارم)
۲. بهمن ... ماهِ زمستان است. (دوم)
۳. جمعه ... روزِ هفته است. (آخر)

۱. این واژه با ها جمع بسته نمی‌شود.

۴. اُردی بهشت ... ماهِ بهار است؟ (چندُم)
۵. شما ... فرزندِ خانواده هستید؟ (چندُم)
۶. آمریکا ... کشورِ دنیا از لحاظ^۱ جمعیت است (چهارُم)
۷. شُوروی ... کشور از لحاظِ جمعیت و ... کشور از لحاظِ مساحت است. (دوُم، اوّل)
۸. ... دُورِ مُسابقه‌هایِ تنیس روزِ سوّم دی است. (سوّم)
۹. ... روزِ سالِ ایرانی روزِ ... فروردین است. (اوّل، اوّل)
۱۰. ... روزِ سالِ مَسیحی روزِ ... دسامبر است. (آخر، آخر)

تمرین هفتم

۱. از مصدرهای زیر حالِ اخباری و گذشته ساده بسازید و آنها را صَرَف کنید^۲:

مصدر	ستاک حال
ریختن	ریز
چیدن	چین

۲. حالِ اخباری و حالِ التزامی مصدرهایِ مرکّب^۳ زیر را صَرَف کنید:
خَبَر دادن، سَبُک کردن

۳. فعلی مَجْهُول^۴ «دیده می‌شود» را به صورتِ معلوم^۵ صَرَف کنید.

1. از لحاظِ = in respect of, with regard to.

2. صَرَف کردن = to conjugate

3. compound infinitive.

4. passive

5. active.

درس دوم

همه باهم

کبوترها آزاد و شاد، در آسمان پرواز می کردند^۱ و از آزادی و بازی در آسمان نیلگون لذت می بُردند^۲. پس از مدتی، برای رفع خستگی روی درختی نشستند. پایین درخت دانه فراوان بود. یکی از کبوتران دانه ها را دید. آرام بال گشود^۳ و به پایین درخت پرواز کرد. چندان از دانه ها را خورد. دانه ها تازه و خوشمزه بودند. دوستان خود را هم صدا کرد^۴ تا از این دانه های خوشمزه بخورند. کبوترها پایین آمدند. کنار دانه ها نشستند و مشغول برچیدن^۵ دانه شدند. وقتی که خوب سیر شدند، یکی از کبوتران آماده پرواز شد. بال گشود تا پرواز کند ولی نتوانست. احساس کرد^۶ که بندی به پایش گره خورده است. کبوتران دیگر نیز بال گشودند تا پرواز کنند، ولی نخهای دام پای آنها را هم گرفته بود.

صیاد که در گمین نشسته بود، صدای بال کبوتران را شنید و خوشحال به سوی آنان شتافت^۷.

کبوتران با عجله بال می زدند^۸. هریک برای رهایی خود می کوشید^۹. گاهی یک

۱. پرواز کردن to fly	۲. لذت بردن (از) to enjoy	۳. بال گشودن to open wings	۴. صدا کردن to call
۵. برچیدن to pick up	۶. احساس کردن to feel	۷. گره خوردن to knot	۸. شتافتن to hurry
۹. بال زدن (wings) to flap	۱۰. کوشیدن to try		

گوشهٔ دام از زمین کنده می‌شد، ولی بلافاصله به زمین می‌افتاد و گوشهٔ دیگر آن بالا می‌رفت. کبوتر دانا و هوشیاری که نامش «طوقی» بود گفت: ای دوستان، حق این بود که وقتی دانه‌ها را دیدیم، به فکر می‌افتادیم که این دانه‌ها را چه کسی آورده است. چرا این همه دانه تازه و خوشمزه در پای درخت ریخته است. اگر فکر می‌کردیم، در دام نمی‌افتادیم. حالا هم اگر کمی فکر کنیم^۱ و متحد و هماهنگ شویم، نجات خواهیم یافت.^۲ اکنون لحظه‌ای آرام بگیرید^۳ و آنگاه با فرمان من، همه با هم به پرواز درآئید^۴. صیاد شتابان به سوی درخت می‌دوید که طوقی فرمان پرواز داد. کبوترها به فرمان او یکباره بال زدند و دام را از جا کنند و به هوا بُردند.

صیاد با خود گفت: این کبوترها سرانجام خسته خواهند شد و روی زمین خواهند افتاد. خوب است آنها را دنبال کنم^۵. ولی کبوتران که با قدرت تمام بال می‌زدند، از چشم صیاد ناپدید شدند^۶. پس از مدتی در کنار جوی آبی نشستند.

در کنار جوی آب، لانهٔ موشی بود. طوقی از قدیم با این موش دوست بود. موش که در لانهٔ خود خوابیده بود از صدای بال کبوتران بیدار شد^۷ و از لانه بیرون آمد. همینکه طوقی و دوستانش را گرفتار دید، برای بُریدن بندهای پای طوقی پیش رفت. طوقی گفت: دوست من! ابتدا بند از پای یارِ من باز کن، دلم می‌خواهد دوستانم زودتر از من آزاد شوند. موش به سرعت بندهای دام را جوید^۸. همهٔ بندها پاره شدند. کبوتران آزاد شدند و از موش تشکر کردند^۹. کمی آب خوردند و سپس آزاد و شاد در آسمان به پرواز درآمدند. وقتی که کبوتران دوباره خود را آزاد یافتند، باهم قرار گذاشتند^{۱۰} که دیگر اشتباه خود را تکرار نکنند^{۱۱} تا در دام صیادان گرفتار نشوند^{۱۲}.

۱. فکر کردن (به)	to think	۲. نجات یافتن (از)	to be rescued	۳. آرام گرفتن	to quiet down	۴. به
پرواز درآمدن	to begin to fly	۵. دنبال کردن	to follow	۶. ناپدید شدن	to disappear	۷. بیدار شدن
۸. جَـوین	to gnaw	۹. تشکر کردن	to thank	۱۰. قرار گذاشتن	to make an arrangement	
۱۱. تکرار کردن	to repeat	۱۲. گرفتار شدن	to get captured			

* مترادف:

شاد	*	خُشحال
آزادی	*	رَهایی
نیلگون	*	آبی رنگ
رَفَع	*	بَرطرف کردن
گُشودن	*	باز کردن
دوست	*	یار
وقتی که	*	هَنگامی که / موقعی که
آماده	*	حاضر
احساس کردن	*	حِسّ کردن
دام	*	تَله
صیّاد	*	شِکارچی
شِتاافتن	*	با عَجَله رفتن
رَهایی	*	آزادی، نِجات
بِلافاصله	*	فُوراً
دانا	*	خِرَدَمَند، عاقل
هوشیار	*	آگاه، مُواظِب
حقّ	*	دُرُست
کمی	*	أَنَدَکی
مُتَّحِد	*	مُتَّفِق
هماهنگ	*	مُوافِق

نجات	*	رهایی
آنگاه	*	آنوقت
شتابان	*	با عَجَله
سَرانجام	*	عاقبت، بِالْأُخْرَه
دُنبال کردن	*	تَعْقِيب کردن
لانه	*	آشیانه
هَمینکه	*	به مَحْضِ اینکه
گِرِفْتار	*	دَرَبَند، اَسیر
پیش	*	جُلُو
إبتدا	*	اوّل، نَخُست
یار	*	دوست
آزاد شدن	*	رَها شدن
سِپَس	*	بَعْداً، بعد
گرفتار شدن	*	اسیر شدن
قُدْرَت	*	نیرو
تمام	*	کامل

* مُتَضَاد:

آزاد	*	گِرِفْتار، دَرَبَند، اسیر
شاد	*	غَمگین
آزادی	*	گِرِفْتاری، اِسارَت
پایین	*	بالا

گُشودن	*	بَستن
آرام	*	نا آرام، شُلوغ
دوست	*	دُشمن
سیر	*	گُرسنه
خُوشحال	*	غمگین
رَهایی	*	گِرِفتاری، اِسارت
بالا	*	پایین
دانا	*	نادان، اَحْمَق
هوشیار	*	نا آگاه، غافل
حَقّ	*	ناحق، نادرست
مُتَّحِد	*	مُتَفَرِّق، پَر اکنده
هَمَاهَنگ	*	نا هَمَاهَنگ
نِجات	*	گِرِفتاری
شِتابان	*	آهسته، یواش
یکباره	*	به تَدْرِیج، کم کم
ناپدید	*	پَدیدار
بیدار	*	خواب
گِرِفتار	*	رَها، آزاد
پیش	*	عَقَب
یار	*	دُشمن
به سُرْعَت	*	آهسته، یواش

تمرین هشتم

به جای هر یک از واژه‌های زیر، مترادف آن را به کار ببرید:

۱. کبوتران آزاد و شاد در آسمان نیلگون پرواز می‌کردند.
۲. کبوتری ابتدا برای رفع گرسنگی مقداری دانه برچید و سپس برای برطرف کردن خستگی روی درختی نشست.
۳. کبوتران با قدرت تمام پرواز می‌کردند.
۴. صیاد با خود گفت: این کبوترها سرانجام خسته می‌شوند. خوب است آنها را تعقیب کنم.
۵. کبوترها شتابان بال می‌زدند و برای نجات خود کوشش می‌کردند.
۶. یکی از کبوترها بندی را برپای خود احساس کرد و بلافاصله دوستان دانا و هوشیار خود را صدا کرد.
۷. همه کبوتران با هم متحد و هماهنگ بودند.
۸. حق این است که همیشه هوشیار باشیم تا در دام اسیر نشویم.
۹. موش همینکه طوقی و یارانش را در بند دید به طرف آنها جلو رفت.
۱۰. اگر کبوتران اندکی فکر می‌کردند گرفتار نمی‌شدند.

تمرین نهم

به جای هر یک از واژه‌های زیر، متضاد آن را به کار ببرید:

۱. کبوترانی که متحد و هماهنگ پرواز می‌کردند یکباره در آسمان ناپدید شدند.
۲. امروز شهر آرام بود و همه مردم به سرکار خود رفتند.
۳. آدم دانا و هوشیار هرگز در دام نمی‌افتد.
۴. مردم از حرف حق بدشان نمی‌آید.

۵. موش که کبوتران را گرفتار دید غمگین به لانه خود برگشت.
۶. کبوتری که شتابان بال می‌زد به سرعت خود را به پایین درخت رسانید.
۷. طوقی که از قدیم با موش دوست بود دلش می‌خواست او را آزاد و شاد ببیند.
۸. کبوترهای گرسنه دانه‌ها را خوردند.
۹. «آزادی» و «اسارت» متضاد یکدیگرند.
۱۰. «رهایی» مترادف با «آزادی» و متضاد با «گرفتاری» است.

تمرین دهم

جمله بسازید:

۱. (مدتی، کنار، جوی، در، از، نشستند، کبوتران، پس، آبی)
۲. (می‌توانیم، اگر، نجات، متحد، پیدا، شویم، کنیم)
۳. (آزادی، آسمان، کبوترها، لذت، از، و، می‌بردند، بازی، در)
۴. (از، کبوتران، یکی، خود، را، باز کرد، بالهای، تا، ولی، پرواز کند، نتوانست)
۵. (خود، به، رسانیدند، کبوتران، درخت، پایین، را)
۶. (کمین، در، که، صیاد، به، آنان، شتافت، نشسته، سویی، بود)
۷. (کبوتران، اشتباه، با، قرار، هم، گذاشتند، که، تکرار، دیگر، خود، نکنند، را)
۸. (موش، همینکه، دید، کبوتران، گرفتار، را، برای، آنها، نجات، رفت، پیش)
۹. (دوستانم، آزاد، زودتر، من، از، می‌خواهد، دلم، شوند، می‌خواهد)
۱۰. (یکباره، به پرواز، کبوتران، درآمدند، و، از، کردند، جا، دام، را)

جواب سؤالهای زیر را به صورت جمله کامل بنویسید:

۱. طوقی به موش چه گفت؟
۲. کبوتران چگونه^۱ فهمیدند که در دام گرفتار هستند؟
۳. آیا صیاد کبوتران را تعقیب کرد؟
۴. کبوترها ابتدا از چه چیزی لذت می بردند؟
۵. چرا کبوتران روی درخت نشستند، و چرا به پایین درخت آمدند؟
۶. صیاد کجا بود؟ و چگونه فهمید که کبوتران در دام هستند؟
۷. موش چه کمکی به کبوتران کرد؟
۸. کبوتران، پس از آزادی، چه قراری گذاشتند؟
۹. کبوتران چگونه توانستند دام را به هوا ببرند؟
۱۰. صیاد پس از شنیدن صدای بال کبوتران چکار کرد؟

۱. چگونه؟ = چگونه؟

ستاکِ حالِ «خواستن» + شناسهٔ صرفی + مصدرِ کوتاهِ فعلِ اصلی — فعلِ آیندهٔ

خواه + م + رفت — خواهَم رفت
خواه + ی + رفت — خواهی رفت
خواه + د + رفت — خواهد رفت
خواه + یم + رفت — خواهیم رفت
خواه + ید + رفت — خواهید رفت
خواه + ند + رفت — خواهند رفت

او فردا مقالهٔ مرا خواهد خواند.

این کبوترها سرانجام خسته خواهند شد.^۱

اگر متحد شویم نجات خواهیم یافت.^۲

تا چند لحظهٔ دیگر در فرودگاه تهران به زمین خواهیم نشست.

بهزودی پَرستوها به پرواز در خواهند آمد.^۳

این اشتباه را دیگر تکرار نخواهم کرد.^۴

۱. فعل آینده (Future tense) دو بخش دارد:

الف — «خواه» که صرف می‌شود، یعنی خواهیم، خواهی و جز آن:

ب — مصدرِ کوتاه (نک به آرفا ۲، ص ۱۵۵) از فعلِ اصلی که صرف نمی‌شود، یعنی شکل آن ثابت است.

۲. بخشِ اولِ فعلِ مرکب

(نک به آرفا ۲، ص ۱۰۶) همیشه قبل از «خواه» می‌آید.

۳. برای آیندهٔ منفی، پیشوند «نَ» به «خواه» اضافه می‌شود، مانند: نخواهم رفت

«I will not go».

تمرین دوازدهم

فعلها را در قطعه «فصل پائیز»، درس اول، به صورت آینده بنویسید.

مثال: ماهِ مهر خواهد آمد. خورشید زودتر غروب خواهد کرد و

تمرین سیزدهم

از مصدرهای زیر، حالِ اخباری و آینده بسازید و صرف کنید:

مصدر	ستاکِ حال
۱. شتافتن	شتاب
۲. کوشیدن	کوش
۳. یافتن	یاب
۴. جَویدن	جَو
۵. برچیدن	برچین
۶. درآمدن	درآ

هر روز او را در کتابخانه دانشگاه می بینم.
 دانه ها تازه و خوشمزه^۲ بودند.
 بلیت رفت و برگشت تا لندن چقدر است؟
 کبوتران متحد و هماهنگ شدند.
 هریک برای رهائی خود می کوشید.
 هیچکس اسم او را نشنیده بود.

۱- واژه مرکب (compound word) از دو بخش یا بیشتر ساخته می شود، از این قرار:

- الف - اسم + اسم، مانند آب پرتقال، کارخانه، تخم مرغ؛
 ب - صفت + اسم، مانند خوشحال، پیرزن، اینقدر، آنقدر، اینطور، آنطور، اینجا، آنجا؛
 پ - هم + اسم، مانند همکار، همسایه، همین، همان، همین قدر، همان قدر، همان طور، همچون، همچنان، همدیگر؛
 ت - چه + اسم، مانند چقدر، چطور، چگونه؛
 ث - هیچ / هر + اسم، مانند هیچکس، هیچوقت، هیچکدام، هیچگونه، هیچگاه، هیچیک، هرکس، هروقت، هرکدام، هریک، هرگونه.
 ج - پیشوند + اسم، مانند بیکار، باراده، ناپدید؛
 چ - اسم + ستاک، مانند دست نویسی، پانوش؛
 ح - ستاک + ستاک، مانند گفتگو (گفت و گو)، گفت و شنود.
 ۲. بعضی از واژه های مرکب اسم هستند، مانند پیرمرد، و برخی صفت، مانند پدمزه و بعضی دیگر قید هستند مانند اینجا، آنقدر.

تمرین چهاردهم

با واژهٔ «هم»^۱ اسم مرکب بسازید و آن را در یک جمله به کار ببرید.

مثال: علی و بیژن هر دو ۱۸ سال دارند.

علی و بیژن همسین هستند / علی همسین بیژن است.

۱. پروین و فریدون هر دو معلم هستند.
۲. خانهٔ من در کنار خانهٔ برادر شماست.
۳. تَسرین و خواهرش در یک خانه زندگی می‌کنند.
۴. زهرا مانند مینو فکر می‌کند.
۵. عقیدهٔ من با عقیدهٔ شما یکی نیست.
۶. زبان مردم ایران فارسی است.
۷. احمد و محمود هر دو در یک کلاس درس می‌خوانند.
۸. گلی یاس و گلی مریم هر دو سفید هستند.
۹. سعدی و حافظ در یک زمان زندگی نمی‌کردند.
۱۰. اسم برادر او رضا و اسم پدر شما هم رضا است.
۱۱. مرز پاکستان و هند یکی است.
۱۲. معنی واژه‌های «متحد» و «هماهنگ» تقریباً یکی است.
۱۳. شما معمولاً با چه کسی صحبت می‌کنید؟
۱۴. افسانهٔ مُحسن را دوست دارد و مُحسن هم افسانه را دوست دارد.
۱۵. سگ گربه را دوست ندارد. گربه از سگ بدش می‌آید.

۱. «هم» معمولاً به معنی اشتراک (partnership) در چیزی است. مثلاً، «همخانه» یعنی شخصی که با شخصی دیگر در یک خانه زندگی می‌کند.

تمرین پانزدهم

جمله بسازید، و واژهٔ اوّل را به صورتِ قید^۱ به کار ببرید.

مثال: (خوشحال^۲، دویدن، طَرَف، من، او، به)

او خوشحال به طَرَفِ من دوید.

۱. (شتابان، استاد، کلاس، آمدن، به)

۲. (یکباره، شاگردان، بُلند شدن، جا، از)

۳. (یکباره، سربازان، حمله کردن، دشمن، به)

۴. (خوب، حرف زدن، فارسی، معلم، ما، فارسی، را)

۵. (به زودی، میوه، پاییزی، آمدن، بازار، به)

۶. (شاد و خندان، بچه‌ها، بازی کردن، پارک، در)

۷. (به تدریج، ابرها، ناپدید شدن، سیاه)

۸. (به سُرعت، پوشیدن، لباس، خود، باعَجَله، بیرون رفتن، خانه، او، را، از)

۹. (دوباره، دانش‌آموزان، شروع کردن، کار، خود، را)

۱۰. (به رایگان، ابوعلی سینا، مُعالجه کردن، بیماران، را)

تمرین شانزدهم

۱. سه جمله بنویسید که در آنها واژهٔ «تا / که»^۳ (in order that) باشد.

مثال: کبوتران بال گشودند تا / که پرواز کنند.

۱. قید (adverb) صفتِ فعل است، یعنی فعل را توصیف می‌کند مانند «او خوشحال به سوی من دوید.» (Herantowards me happily).

۲. بسیاری از صفت‌ها را می‌توان به صورتِ قید به کار برد، مانند «وقتی که خوب سیر شدند....» (when they got well full up...).

۳. «که» گاهی به معنی «تا» است، یعنی دَلیلِ کاری را بیان می‌کند. مثلاً: می‌روم که او را ببینم. یعنی دلیلِ رفتنِ من، دیدنِ اوست. فعلی بعد از «تا» و «که» باید التزامی باشد.

۲. سه جمله بنویسید که در آنها عبارتِ «همینکه / به محضِ اینکه» (as soon as) باشد.

مثال: همینکه مرا دید به طرفم دوید.

به محضِ اینکه حقوق بگیرم^۲ برایت اسباب‌بازی می‌خرم.

۳. سه جمله بنویسید که در آنها واژهٔ «آماده.....» (ready to...) باشد.

مثال: هواپیما آمادهٔ پرواز است.

من آمادهٔ شام خوردن هستم.

۴. سه جمله بنویسید که در آنها عبارتِ «با قدرتِ تمام / با تمامِ قدرت» باشد.

مثال: من با قدرتِ تمام از کشورم دفاع خواهم کرد.

من با تمامِ قدرت از کشورم دفاع می‌کنم.

۱. بعد از «به محضِ اینکه» نمی‌تواند حالِ اخباری بیاید.

ای دوستان! حق این بود که.....

خدایا! کُـمَـکِـم کن.

«یارا! بِهشت صُحبتِ یارانِ هَمَدَم است^۱

دیدارِ یارِ نامُتناسبِ جَهَنَم است^۲».

«مارا چو^۳ روزگار فراموش کرده‌ای

جانا! شِکایت از تو کنم یاز^۴ روزگار^۵».

۱. مُنادا (vocative) برای خطاب (addressing) است، و دو نشانه دارد:

الف - ای (ey) که همیشه قبل از اسم می‌آید، مانند ای پدر (O father!)، ای خدا (O God!)

ب - پسوند «ا» (â) که همیشه بعد از اسم می‌آید، مانند یارا (O friend!)، جانا (O darling!)، خدایا / خداوند (O God!). نشانه‌های مُنادا معمولاً مخصوص زبان نوشتار هستند. نشانه دوم یعنی پسوند «ا» بیشتر مخصوص شعر است. در زبان گفتار فقط خدایا / خداوند و ای خدا به کار می‌رود.

2. "O friend! heaven is the companionship of congenial friends. Meeting of uncongenial friends is hell."

۳. چو = چون، به معنی مانند / مثل، فقط در شعر به کار می‌رود. ۴. ز = از، فقط در شعر به کار می‌رود.

5. "You have forgotten me, as the world has. O darling! should I complain of you or of the world."

جمله‌ای بسازید که در آن مُنادا باشد.

مثال: (چرا، پسر، نشسته‌ای، بیکار)

ای پسر! چرا بیکار نشسته‌ای؟

۱. (بیماران، شفا^۱یده، همه، به، خداوند)
۲. (همه، باهم، مردم، مُتّحد، شوید)
۳. (من، می‌دانی، تو، خدا، که، بی‌گناه، م)
۴. (اکنون، آنست، وقت، دوستان، که، کمک کنیم، به یکدیگر)
۵. (ملت، کمین، دشمن، است، در، بیدار، از، خواب، شوید)
۶. (تو، هر، از، بهتر، کس، خدا، می‌دانی)
۷. (جوانان، از، سربازان، کشور، مردم، خود، دفاع کنید)
۸. (امید، این، دانش‌آموزان، شما، مملکت، هستید)
۹. (نویسندگان، قلم، برای، خود، را، خدمت، به، اجتماع، به کار ببرید)
۱۰. (مردم، بندها، دست، و، پا، را، از، پاره کنید^۲، خود)

درس سوم

صدا و حرف

همهٔ زبانهای دنیا از صدا ساخته می‌شوند. صدا بوسیلهٔ حرکتِ آندامهایِ گفتار از قبیلِ لبها، زبان، و جُز آن به وجود می‌آید. مثلاً برای ساختنِ صدایِ اوّلِ واژهٔ «برف» لبها بسته می‌شوند و سپس یکباره باز می‌شوند و برای ساختنِ صدایِ دوّمِ آن، دهان کاملاً باز می‌شود.

هر زبانی صداهای مخصوصی به خود دارد که ممکن است در زبان دیگر نباشد. مثلاً صدای اولِ واژه «قند» در زبان انگلیسی وجود ندارد، و یا صدای اولِ واژه «with» در زبان فارسی دیده نمی‌شوند.

صداهای هر زبان را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد:^۲ (۱) واکه‌ها، (۲) همخوان‌ها. در زبان فارسی ۸ واکه و ۲۳ همخوان وجود دارد.^۳ ۱- ۲- ۳- واکه هستند ولی ب، ن، م... همخوانند. واکه‌های زبان فارسی از لحاظ طول دو دسته‌اند: (۱) کوتاه، (۲) کشیده. ۱- ۲- ۳- واکه‌های کوتاه ولی آ، او، ای، اُ، ای و واکه‌های کشیده هستند. طول واکه‌های کشیده بیشتر از واکه‌های کوتاه است. مثلاً برای گفتن «کار» وقت بیشتری لازم داریم^۴ تا برای گفتن «گر»، زیرا در اولی یک واکه کشیده است اما در دومی یک واکه کوتاه.

حرف، نشانه نوشتاری صداست. به سُخن دیگر، صدا را به وسیلهٔ حرف بر روی کاغذ می‌نویسیم. بنابراین حرف، شِکل نوشتاری صداست. صدا را می‌شنویم اما حرف را می‌بینیم.

هر زبانی، شکلهای مخصوص برای صداهاى خود دارد. مثلاً صدایِ اوّلِ کلمهٔ مادر را در انگلیسی به صورتِ m می‌نویسند. در خطّ فارسی برای بعضی از صداها چند نشانه یا حرف وجود دارد. مثلاً برای صدایِ z، نشانه‌هایِ ز، ذ، ظ، ض به کار می‌رود. البته هر یک از این حرفها برایِ واژهٔ مخصوصی به کار می‌رود.^۵ مثلاً کلمهٔ زرد را حتماً باید با ز نوشت، و کلمهٔ ظُهر را با ظ، و واژهٔ ذُرّت را با ذ، و واژهٔ متضاد را با ض. در خطّ فارسی ے ـ ِ ـ ُ نوشته نمی‌شوند. مثلاً واژهٔ زرد که سه همخوان و یک واکه دارد (ز، ے، ر، د) به صورتِ زرد نوشته می‌شود، یعنی فقط سه همخوان آن را می‌نویسند. و یا واژهٔ مُتضاد را که ۴ همخوان و ۳ واکه دارد (م، ِ، ت، ے، ض، ا، د) بصورت متضاد می‌نویسند، یعنی از سه واکه فقط واکه کشیده نوشته می‌شود. بنابراین، برایِ درست نوشتنِ فارسی باید متنهایِ فراوان خواند و املاء واژه‌ها را به خاطر سپرد.^۶

۳. یک به آفا ۱، ص ۲۹ - ۲۶.

۲. تقسیم کردن to divide

۱. بوجود آمدن to come into existence

۶. به خاطر سپردن to memorize

۵. بکار رفتن to be used

۴. لازم داشتن to require

تمرین هجدهم

جواب سئوالهای زیر را به صورت جمله بنویسید:

۱. آیا صداهاى همه زبانها مانند هم هستند؟
۲. صدا چگونه بوجود مى آید؟
۳. آیا صدا و حرف یکی هستند؟
۴. کدام واژه‌ها در خط فارسی دیده نمی‌شوند؟
۵. در خط فارسی برای صدای «S» چند حرف وجود دارد؟ آنها را بنویسید.
۶. واژه مترادف «دُگان» چیست؟ آنرا بنویسید.
۷. در فارسی چند واژه کشیده وجود دارد. آنها را بنویسید.
۸. آیا درست است اگر بگوئیم «زبان از حرف ساخته می‌شود»؟ چرا؟
۹. در زبان شما چند همخوان وجود دارد؟
۱۰. برای این که واژه‌های فارسی را درست بنویسیم، چکار باید بکنیم؟

تمرین نوزدهم

واژه‌های زیر را بدون واژه‌های کوتاه بنویسید:

مُتَرادِف، اُسْتُخْوان، مُتَّحِد، حَرَکَت، گُذَشتَن، مُتَأَسِّفانه، دَوازدَهَم، مُوافَقَت، بَرایِ دُرُست
نِوِشتَن، دَرسِ هِفدَهَم.

* مترادف *

تمام	*	همه
جَهان، گیتی	*	دنیا
دُرُست کردن	*	ساختن
و غیره	*	و جز آن
کلمه	*	واژه
دسته	*	گروه
دراز، درازی، بلندی	*	طول
بلند، دراز، طولانی	*	کشیده
به عبارتِ دیگر	*	به سُخنِ دیگر
عَلامت	*	نشانه
لِذَا	*	بنابراین
ویژه	*	مخصوص
صورت	*	شکل
به شکلِ	*	به صورتِ
از حِفْظ کردن، از بَر کردن	*	به خاطر سپردن
هر کدام	*	هر یک

* متضاد *

هیچیک از، هیچکدام از	*	همه
آخَر	*	اوّل

بیشتر	*	کمتر
کشیده	*	کوتاه
روی	*	زیر
هر یک	*	هیچیک، هیچکدام
دُرست	*	نادرست، غَلَط، اشتباه
فراوان	*	گَم

تمرین بیستم

به جای هر یک از واژه‌های زیر، مترادف آن را به کار ببرید:

۱. همهٔ زبانهای دنیا از صدا ساخته می‌شوند.
۲. هر یک از زبانها شکل‌های مخصوص برای صداهاى خود دارد.
۳. طول واکه‌های کشیده زیاده‌تر از واکه‌های کوتاه است.
۴. واکه‌های فارسی به دو گروه کوتاه و بلند تقسیم می‌شوند.
۵. چون حرف نشانهٔ نوشتاری صداست، بنابراین صداها، واژه‌ها و جزآن را می‌توان نوشت

تمرین بیست و یکم

به جای هر یک از واژه‌های زیر متضاد آن را به کار ببرید:

۱. طول واکه‌های کوتاه کمتر از واکه‌های کشیده است.
۲. همهٔ واکه‌های کوتاه در خط فارسی دیده نمی‌شوند.
۳. روی واژه‌های درست خط بکشید^۱.

۱. خط کشیدن (a) line to draw

۴. صدای «ژ» در زبان فارسی فراوان نیست.
۵. هر یک از حرفهای فارسی در زبان فرانسه دیده می‌شود.

تمرین بیست و دوم

جمله‌های زیر را به صورت معلوم بنویسید.

مثال: زبان از صدا ساخته می‌شود. (ساختن)

صدا زبان را می‌سازد.

۱. صداها به وسیله حرکت اندامهای گفتار ساخته می‌شوند.
۲. صدای آخر واژه «with» در زبان فارسی دیده نمی‌شود. (ما، دیدن)
۳. در خط فارسی واکلهای کوتاه نوشته نمی‌شوند. (نوشتن)
۴. کلمه «زرد» به صورت زرد نوشته می‌شود.
۵. اما واکلهای کشیده نوشته می‌شوند.

تمرین بیست و سوم

جمله‌های زیر را به صورت مجهول بنویسید.

مثال: صداها را می‌توان به دو گروه تقسیم کرد.

صداها به دو گروه تقسیم می‌شوند.

۱. صدا را به وسیله حرف بر روی کاغذ می‌نویسیم.
۲. صدا را می‌شنویم ولی حرف را می‌بینیم.
۳. هر یک از حرفها برای واژه مخصوصی به کار می‌رود. (بکار بردن)
۴. کلمه زرد را حتماً باید با «ز» نوشت.
۵. اندامهای گفتار صداها را می‌سازند.

ماجرای کبوتران

(کبوترها در آسمان مشغول پرواز و بازی هستند)

کاگلی: به به چه هوای خوبی! چه آسمان قشنگی! هر جا دلمون بخواد می‌تونیم بریم، آزادی واقعاً چقدر^۱ خوبه! قدرش رو باید بدونیم.^۲ مگه نه؟
چتری: هی،^۳ بچه‌ها! بریم رو اون درخت یه کمی بشینیم، خستگی در کنیم^۴، موافقین^۵؟
همه کبوترها: آره، بریم.

تاجی: هی، اونجارو نگاه کن، زیر درخت رو می‌گم. می‌رم بینم اونجا چیه؟ (به پایین درخت می‌پرد)

خدای من^۶! چقدر دونه! چه دونه‌های تازه و خوشمزه‌ای! آهای^۷ بچه‌ها! بیاین پایین. بیاین بخورین، هرچی دلتون می‌خواد.
(همه کبوترها پایین می‌آیند)

چتری: وای... چه دونه‌هایی! چقدر خوشمزه‌ان! دارم از گشنگی می‌میرم.

۱. چقدر،! بسرای تعجب درباره مقدار چیزی به کار می‌رود، مانند: آزادی واقعاً چقدر خوبه! «How freedom is really nice!»
۲. قدر چیزی را دانستن To appreciate something ۳. هی، معمولاً برای جلب توجه (to call attention) و تعجب به کار می‌رود و مُعادل Oh! در انگلیسی است.
۴. بچه‌ها، برای صدا کردن دوستان به کار می‌رود و مُعادل «boys» در انگلیسی است.
۵. خستگی در کردن to take a rest ۶. موافقین؟ o.k.? Do you agree? ۷. خدای من! هنگام ترس و تعجب شدید به کار می‌رود و مُعادل «Lord!, Lord bless me!» در انگلیسی است.
۸. آهای، معمولاً برای صدا کردن و جلب توجه به کار می‌رود و مُعادل «hey!» در انگلیسی است.

کاکلی: آخی!... سیر شدم. سیر بودن چه لذتی داره! کاشکی^۱ همه کبوترای گرسنه اینجا بودن. جای همه شون خالی^۲. خُب، حالا برم بالای درخت، یه خورده استراحت کنم. ا... ا... چرا نمی تونم پرواز کنم؟ چرا پام بسته است؟ وای^۳... خدایا کمکم کن، آخ... آخ^۴... این چیه به پام. آی کمک، کمک! (صدای بال زدن کبوتران)

تاجی: وای چه بدبختی! همه مون گرفتار شدیم. همه مون تو دام افتادیم، آی کمک، به دادم برسین. پام داره می شکنه. آخ، خدایا نجاتم بده. (صدای خنده صیاد از دور شنیده می شود)
صیاد: جائی جان! یک، دو، سه، هشت، نه... چه همه!^۵ غذای یک هفته هم بیشتر. بیخودی^۶ وول نخورین،^۷ پرنده های خوشگل من، خودم کمکتون می کنم! (خنده)، همه تون رو از تله می آرم بیرون، مهمون خودم هستین (خنده)!

طوقی: دوستان! گوش کنید! حق این بود که ما وقتی دونه ها رو دیدیم به فکر می افتادیم که این دونه ها رو چه کسی آورده. چرا این همه دونه تازه و خوشمزه در پای این درخت ریخته. اگه اول فکر می کردیم، تو دام نمی افتادیم.

کبوتران: راست می گه، دُرُسته، تَقصیرِ خودِمونه،^۸ خُب، حالا چکار کنیم؟
طوقی: حالا هم اگه یه خورده فکر کنیم و متحد و هماهنگ بشیم، می تونیم نجات پیدا کنیم.

۱. آخی... معمولاً پس از تمام شدن یک کار سخت و یا خلاص شدن از چیزی (to get rid of something) گفته می شود.

۲. کاشکی (if only)، برای آرزو کردن چیزی به کار می رود. فعل آن معمولاً «گذشته» است. ۳. جای همه شان [شون] / او

خالی، برای تأسف از غیبت کسی یا چیزی گفته می شود. تفسیراً مُعادل «I miss all of them / I miss him» در انگلیسی است.

۴. وای، هنگام تعجب شدید، ترس، احساس درد و ناراحتی گفته می شود. ۵. آخ (ouch)، هنگام درد و ناراحتی گفته می شود.

۶. به دادم پرسید [پرسین]، هنگام ناراحتی و برای جلب کمک گفته می شود. مُعادل «help! help!» در انگلیسی است.

۷. جائی جان، معمولاً هنگام تعجب همراه با خوشحالی از دیدن چیز خوب، گفته می شود. ۸. چه همه! برای تعجب درباره تعداد

چیزی به کار می رود what a lot ۹. بیخود [بیخودی]، مُعادل «in vain, for nothing» در انگلیسی است.

۱۰. [وول خوردن] to fidget, to toss ۱۱. تقصیر خودمانست [خودمونه] it is our own fault / we ourselves are to blame.

کبوتران: چطوری؟^۱ هر کار بگی می‌کنیم. زود باش! هر چه زودتر بهتر.^۲ عَجَلَه کُن.
 طوقی: خُب، حالا یه لحظه آروم بگیرین. بعد با فرمون من همه با هم پرواز کنیم. باشه؟
 صیّاد: آلآن همه تون رو می‌گیرم، می‌برمتون خونه. وای... پام درد می‌کنه، نمی‌تونم تند
 بَدُوم.

طوقی: یک، دو، سه، آماده؟ پرواز!
 صیّاد: ا.... تَلَه رو از جا کندن، لَعَنَتی.^۳ خُب، مُهَمّ نیست. اینا بالاخره خسته می‌شن،
 می‌افتن رو زمین. بهتره برم دنبالشون.
 ا.... لَعَنَتی‌ها، کجا رفتن؟ یه هُو^۴ غیبشون زد.^۵

(کبوتران در کنار جویِ آبی نشستند)

موش: این صدا چیه؟ چی شده؟ برم بیرون، ببینم چه خبره.^۶
 ا.... این طوقی، دوست قدیمی منه. طِفْلک، تو دام گرفتار شده. آلآن می‌رم
 نجاتش می‌دم. همه بَندهاش رو با دَندونام می‌جوَم، پاهاش رو واز می‌کنم، آره،
 نجاتش می‌دم.
 طوقی: دوست من! اوّل بندرو از پایِ دوستانم واز کن. دلم می‌خواد دوستانم زودتر از من
 آزاد بشن.

کبوتران: متشکرم، ممنونم. هیچوقت شمارو فراموش نمی‌کنم. تو خیلی مهربونی.
 طوقی: خُب بچه‌ها! حالا ما دوباره آزادیم. هر جا بخواهیم می‌تونیم بریم. اَمّا بعد از این باید^۷
 مواظب باشیم که این اشتباه رو دیگه تکرار نکنیم تا گرفتارِ دام صیّاد نشیم. باشه؟
 کبوتران: حتماً، باشه، موافقیم.

۱. [چطوری؟]، صورتِ گفتاریِ چطوری؟ ۲. هر چه زودتر بهتر. The sooner the better. ۳. لَعَنَتی، معمولاً

هنگام خشم گفته می‌شود. معادلِ «damn!» در انگلیسی است. ۴. [یه هُو] suddenly ۵. غیبشان [غیبشون] زد

۶. اُنجا چه خبر است [خبره]؟ What is going on over there? ۷. بعد از این from now on

فصل دوم

درس چهارم

دهقان فداکار

غروب یکی از روزهای سرد پائیز بود. خورشید در پشت کوههای پُر برفِ یکی از روستاهای آذربایجان فرو رفته بود.^۱ کار روزانه دهقانان پایان یافته بود.^۲ صَفَر علی هم دست از کار کشیده بود^۳ و به ده خود باز می گشت.^۴ در آن شب سرد و طوفانی، نور لرزانِ فانوسِ کوچکی راهِ او را روشن می کرد.^۵

دهی که صَفَر علی در آن زندگی می کرد نزدیکِ راه آهن بود. صفر علی هر شب از کنارِ راه آهن می گذشت تا به خانه اش برسد. آن شب، ناگاه صدای غُرشی ترسناکی از کوه برخاست.^۶ سنگهای بسیاری از کوه فرو ریخت^۷ و راه آهن را مَسدود کرد.^۸ صفر علی می دانست که تا چند دقیقه دیگر، قطارِ مسافربری به آنجا خواهد رسید. با خود اندیشید^۹ اگر قطار با توده های سنگ برخورد کند^{۱۰} واژگون خواهد شد^{۱۱}. از این اندیشه سخت مضطرب شد. نمی دانست در آن بیابانِ دور افتاده چگونه راننده قطار را از

۱. فرو رفتن (در) to sink	۲. پایان یافتن to end	۳. دست کشیدن (از) to leave off	۴. بازگشتن (به) to
return	۵. روشن کردن to light up	۶. برخاستن (از) to rise	۷. فرو ریختن to fall
down	۸. مَسدود کردن to block	۹. اندیشیدن to think	۱۰. برخورد کردن (به) to hit
۱۱. واژگون شدن to overturn			

خطر آگاه کند^۱. در همین حال، صدای سوتِ قطار از پشتِ کوه شنیده شد که نزدیک شدنِ آن را خبر می‌داد.

صفرعلی روزهایی را که به تماشای قطار می‌رفت به یادآورد^۲. صورتِ خندانِ مسافران را به یادآورد که از درونِ قطار برای او دست تکان می‌دادند^۳. از اندیشهٔ حادثهٔ خطرناکی که در پیش بود قلبش سخت لرزید^۴. در جستجوی چاره‌ای بود تا بتواند جان مسافران را نجات بدهد^۵.

ناگهان چاره‌ای به فکرش رسید. در آن سرمای شدید به سرعت لباسهای خود را از تن درآورد^۶ و به سر چوبدستی خود بست. نفتِ فانوس را روی لباسهایش ریخت و آن را آتش زد^۷ و مانندٔ مشعلی به دست گرفت. صفرعلی در حالی که مشعل را بالا نگاه داشته بود^۸، به طرفِ قطار دوید.

رانندهٔ قطار با دیدن آتش دانست که خطری در پیش است. ترمز را کشید. قطار پس از تکانهای شدید از حرکت بازایستاد^۹. راننده و مسافران سراسیمه از قطار بیرون ریختند. بادیدن توده‌های سنگ و صفرعلی که با بدنِ برهنه در آنجا ایستاده بود، دانستند که فداکاری او آنها را از خطر بزرگی نجات داده است. همگی از او تشکر کردند. می‌خواستند به او پاداشی بدهند. صفرعلی گفت: من این کار را برای رضای خدا و نجاتِ شما هموطنانم انجام داده‌ام^{۱۰}. پاداشی من این است که موفق شدم^{۱۱} شما را نجات دهم.

صفرعلی، دهقانِ فداکار، شادیِ آن شب را هیچگاه فراموش نخواهد کرد^{۱۲}.

۱. آگاه کردن to inform	۲. به یاد آوردن to remember	۳. دست تکان دادن to wave hand
۴. لرزیدن to shake	۵. نجات دادن to save	۶. درآوردن (از) to take off
۷. آتش زدن to set fire to	۸. نگاه داشتن to hold	۹. بازایستادن (از) to stop
۱۰. انجام دادن to do	۱۱. موفق شدن to succeed	۱۲. فراموش کردن to forget

* مترادف:

دهقان	*	کِشاوَرز
فداکار	*	از خود گذشته
فداکاری	*	از خود گذشتگی
روستا	*	دِه
فُرو رفتن	*	پائین رفتن
فرو ریختن	*	پائین ریختن
پایان یافتن	*	تمام شدن، به پایان رسیدن
بازگشتن	*	بَرگشتن
کنار	*	پهلوی، نزدیک
گذشتن	*	عُبور کردن
خانه	*	مَنْزِل
ناگاه	*	ناگهان
ترسناک	*	وحشتناک، هُولناک
برخاستن	*	بلند شدن
مسدود کردن	*	بستن
اندیشه	*	فکر
اندیشیدن	*	فکر کردن
مُضطرب	*	پَریشان، نِگران، سَراسیمه

۱. پیشوند «فرو» (down) فقط با فعل می آید و فعل مرکب می سازد مانند «فرو رفتن» «فرو ریختن». یا فعلی «آمدن» و «آوردن» به صورت «فرو» می آید، مثلاً: هواپیما فرود آمد. (The plane landed (=came down)، خلبان هواپیما را فرود می آورد. The pilot is landing the plane down.

به یاد آوردن *	به خاطر آوردن
خندان *	شاد، بَشَّاش
دَرون *	داخل
حادثه *	واقعۀ، اِتِّفاق
قَلَب *	دِل
خطرناک *	پُرخطر
چاره *	علاج
جان *	زندگی
سَخَت *	به سِدَّت، شَدیداً
شدید *	سخت
سَراسیمه *	مُضطَرَب، پَریشان، نگران
بَرَهَنه *	لُخت
بَدَن *	تَن
هِمِگی *	همه
تَشکُّر کردن *	سپاسگزاری کردن
برای *	به خاطرِ
پاداش *	مُزد، جایزه، اِنعام
رِضا *	خشنودی، رِضایت
خدا *	خداوند
شادی *	خوشحالی
هیچگاه *	هیچوقت، هرگز
فراموش کردن *	از یاد بردن

* متضاد:

خودخواه	*	فداکار
خودخواهی	*	فداکاری
صُبح	*	غروب
گرم	*	سرد
گرما	*	سَرما
شبانه	*	روزانه
بالا آمدن	*	فرو رفتن
شروع شدن، آغاز شدن	*	پایان یافتن
تاریک	*	روشن
دور از	*	نزدیک
باز کردن	*	مَسدود کردن
از یاد بردن، فراموش کردن	*	به یاد آوردن
عَبَس، گِرِفته	*	خندان
بیرون، خارج	*	درون
بی خطر	*	خطرناک
مُلايم	*	شدید
تَه	*	سَر
آرام	*	سَراسیمه
ناخشنودی	*	رضا
همیشه	*	هیچگاه

تمرین بیست و چهارم

- به جای هریک از واژه‌های زیر، مترادف آن را به کار ببرید.
۱. دهقان فداکار شادی آن شب را هیچگاه فراموش نخواهد کرد.
 ۲. کارِ روزانه صفرعلی پایان یافته بود و او به ده خود بازمی‌گشت.
 ۳. او هر شب از کنارِ راه‌آهن می‌گذشت تا به خانه‌اش برسد.
 ۴. ناگاه صدای غُرشی ترسناکی از کوه برخاست.
 ۵. از این اندیشه سخت مضطرب شد و قلبش سخت لرزید.
 ۶. صورت خندان مسافران را به یاد آورد که از درون قطار برای او دست تکان می‌دادند.
 ۷. سراسیمه و با بدنِ برهنه به طرفِ قطار می‌دوید تا جانِ مسافران را نجات دهد.
 ۸. سنگهای بسیاری از کوه فرو ریخت و راه‌آهن را مسدود کرد.
 ۹. همگی از او تشکر کردند و می‌خواستند برای فداکاریش پاداشی به او بدهند.
 ۱۰. صفرعلی گفت: پاداشی من، رضای خدا و نجات شما از این حادثه خطرناک است.

تمرین بیست و پنجم

- به جای هریک از واژه‌های زیر متضاد آن را به کار ببرید.
۱. صفرعلی صورتِ خندان و آرام راننده قطار را به یاد خواهد آورد.
 ۲. غروبِ یکی از روزهای سرد پائیز بود. خورشید تازه غروب کرده بود.
 ۳. کارِ روزانه کارگران پایان یافته بود.
 ۴. منزلِ صفرعلی نزدیکِ راه‌آهن بود و او هر شب از پهلوی راه‌آهن عبور می‌کرد.
 ۵. سراسیمه لباسهای خود را درآورد و به سرِ چوبدستی خود بست.
 ۶. او این کارها را همیشه به خاطرِ رضای خدا انجام می‌دهد.

۷. در آن سرمای شدید، قطار پس از تکانهای شدید از حرکت باز ایستاد.
۸. مسافران از خودخواهی راننده خودخواه غمگین شدند.
۹. قطار مسافربری به درون ایستگاه که مثل روز روشن بود، رسید.
۱۰. عبور از این بیابان دورافتاده در شب تاریک خطرناک است.

تمرین بیست و ششم

در درس چهارم:

۱. همه فعلها را به صورت منفی بنویسید:
مثال: دست از کار کشیده بود.
دست از کار نکشیده بود.
۲. فعلهای گذشته را به صورت حال و فعلهای گذشته دور را به صورت گذشته نقلی بنویسید.
مثال: صفرعلی دست از کار کشیده بود و به ده خود بازمی گشت.
صفرعلی دست از کار کشیده است و به ده خود بازمی گردد.

تمرین بیست و هفتم

- جمله‌های زیر را به صورت شرطی ممکن (نوع اول) و ناممکن (نوع سوم)^۱ بنویسید.
- مثال: قطار با توده‌های سنگ برخورد می‌کند. قطار واژگون خواهد شد.
- چنانچه^۲ قطار با توده‌های سنگ برخورد کند واژگون می‌شود/ خواهد شد.^۳

۱. نک به آفا ۲، ص ۱۵۸. ۲. چنانچه به معنی «اگر» است که بیشتر در زبان نوشتاری به کار می‌رود. ۳. در جمله شرطی

ممکن (possible) امکان وقوع فعل وجود دارد زیرا زمان آن آینده است، ولی در شرطی ناممکن (impossible) امکان وقوع فعل وجود ندارد زیرا زمان فعل مربوط به گذشته است.

- اگر قطار با توده‌های سنگ برخورد می‌کرد/ برخورد کرده بود واژگون می‌شد.
۱. خورشید در پشت کوه فرو می‌رود. هوا تاریک شده است.
 ۲. کار روزانه دهقانان به پایان رسیده است. صفرعلی به ده خود بازمی‌گردد.
 ۳. سنگ از کوه فرو ریخت. راه‌آهن را مسدود کرد.
 ۴. خطری در پیش است. راننده قطار ترمز را کشید.
 ۵. صفرعلی در جستجوی چاره‌ای خواهد بود. او توانست جان مسافران را نجات دهد.
 ۶. او به تماشای قطار می‌رفت. صورت بشاشی مسافران را دیده است.
 ۷. راننده قطار ترمز را نکشیده است. قطار از حرکت باز نایستاد.
 ۸. صفرعلی فانوس نداشت. راه او روشن نبود.
 ۹. صفرعلی مشعل را بالا نگاه نداشته است. راننده قطار آتش را نمی‌بیند.
 ۱۰. راننده قطار آتش را می‌بیند. او دانست که خطری در پیش است.

تمرین بیست و هشتم

الف — از مصدرهای زیر، اسم فاعل^۱ و اسم مفعول^۲ بسازید:

فرو رفتن، پایان یافتن، گذشتن، برخاستن، فرو ریختن، دانستن، برخورد کردن، شنیدن، رفتن، گرفتن، دیدن، کشیدن، نجات دادن.

ب — جمله‌های زیر را به صورت آینده بنویسید:

۱. ترمز را می‌کشم.
۲. قطار از حرکت باز ایستاد.
۳. او شما را نجات داده است.
۴. مردم مشعل مبارزه را به دست می‌گیرند.

۱. نیک به آرفا ۲، ص ۱۲۷. ۲. نیک به آرفا ۲، ص ۲۲.

۵. شما بالاخره نجات می‌یابید.

۶. تو سرانجام به خانه‌ات برمی‌گردی.

تمرین بیست و نهم

جواب سؤالهای زیر را به صورت یک جمله کامل بنویسید:

۱. صفرعلی چگونه فهمید که قطار نزدیک می‌شود؟
۲. چرا راه‌آهن بسته شده بود؟
۳. چرا صفرعلی لباسهایش را آتش زد؟
۴. آیا صفرعلی پاداش را قبول کرد؟
۵. آیا دهقان از خود گذشته، شهری بود یا روستائی؟
۶. راننده قطار چگونه دانست که خطر درپیش است؟
۷. چه چیزی زندگی مسافران را از خطر نجات داد؟
۸. صفرعلی از چه فکری مضطرب شد؟
۹. سنگها چه موقع از کوه فرو ریختند؟
۱۰. آیا صفرعلی قبل از آن شب، قطار دیده بود؟
۱۱. صفرعلی برای نجات قطار چه چاره‌ای به نظرش رسید؟
۱۲. دهقان فداکار برای چه جان مسافران را نجات داد؟

اسم/ صفت + - آنه ← صفت/ قید^۱

روز + آنه ← روزانه

بچه + آنه ← بچه‌گانه^۲

خوشبخت + آنه ← خوشبختانه

خُصم + آنه ← خصمانه

کار روزانه دهقانان به پایان رسیده بود.

با آنکه سنش بیش از بیست سال است ولی هنوز حرفهای بچه‌گانه می‌زند.

خوشبختانه مسافران نجات یافتند.

متأسفانه رفتار او با همکارانش بسیار خصمانه است.

۱. پسوندِ «-انه» (ane-) با بعضی از اسمها و صفتها، صفت یا قید می‌سازد. این گونه صفتها مخصوص اسمهای بی‌جان (inanimate) هستند، مانند: حقوق ماهانه (monthly salary)، کتاب استادانه (masterly book)، اندیشه شاعرانه (poetical thought)، حرف کودکانه (childish talk). این پسوند مانند پسوندهای -al، -ish، -ly در انگلیسی است. ۲. یک به ص ۶: همچنین به آفا ۱، ص ۱۰۴؛ و نیز به آفا ۲، ص ۱۲۹.

اسم + - ناک ← صفت^۱

ترس + ناک ← ترسناک

درد + ناک ← دردناک

خطر + ناک ← خطرناک

حادثهٔ خطرناکی درپیش بود.

صدای غرّشی ترسناکی از کوه برخاست.

درگذشتِ دردناکِ دخترِ جوانتان را به شما تسلیّت می‌گویم.^۲

بعضی پروانه‌ها زمستان را در جای نَمناک می‌گذرانند.

۱. پسوندِ «-ناک» یا بعضی اسمهای معنا (abstract) صفت می‌سازد. بیشتر این صفتها معنی نامطبوع (unpleasant) دارند، مثلاً، حادثهٔ

خطرناک (dangerous incident) یعنی حادثه‌ای که خطر دارد؛ ظاهرِ ترسناک (fearful appearance) یعنی ظاهری که ترس دارد؛ واقعهٔ

دردناک (painful event) یعنی حادثه‌ای که درد دارد. ۲. تسلیّت گفتن to express condolences

الف — جمله بسازید و واژه‌های داخلی آبرو را به صورتِ «— انه» به کار ببرید.

۱. مَحَبَّت، ممنونم، از، شما (مادر)
۲. با یکدیگر، رفتار می‌کنند، مردم (برادر)
۳. دوستان من، زندگی، اغلب، دارند (فقر)
۴. ملاقات، موضوع را، دریک، به او، گفتم (دوست)
۵. کار، دوست دارد، او، بیشتر (شب)
۶. درآمد، مردم، بعضی از کشورها، ۴۰۰ دلار، است (سر)
۷. تلاش کردم، هرچه، قانع کنم^۱، نتوانستم، او را (بدبخت)
۸. کشورها، درحدود، بعضی از، ۴۰۰ میلیون، تولید می‌کنند^۲، بُشکه نفت (سال)
۹. کار، به نظر، این، نمی‌رسد (عاقل)
۱۰. استاد ما، دانشجویانش، با، رفتار، است، بسیار (پدر)

ب — جمله بسازید و اسمهای داخلی آبرو را به صورت صفت با پسوندِ «— ناک» به کار

برید.

۱. بیماری، یک، سَرَطان، است (وحشت).
۲. جاده، کرمان، دیروز، در، تصادف، یک، روی داد^۳ (هُول).
۳. مرگ، ضایعه، او، یک، است (اَسَف).
۴. صورت، مادرِ پیرش، به یاد آورد، را (اَنَدوه).

۳. روی دادن to happen.

۲. تولید کردن to produce.

۱. قانع کردن to convince.

درس پنجم

روباه و خُروس

مُرغها و خُروسها در دهی باهم به خوبی و خوشی زندگی می کردند. در میان آنها، خروس باهوش و فهمیده ای بود که مرغها و خروسهای دیگر به او خیلی علاقه داشتند^۱. این خروس هر وقت که مرغها و خروسهای ده را می دید از آنها دَعَوَت می کرد^۲ که باهم بنشینند و گُفتگو کنند^۳. می گفت:

بیایید از تَجَرِبَاتِ هم استفاده کنیم^۴ تا گرفتار حیلها و حَقّه های شُغالها و روباهها نشویم.

روزی خروس از لانه خود بیرون آمد و برای گردش به صحرا رفت. فصل بهار بود. درختان شکوفه کرده بودند^۵. عطر گل فضا را پُر کرده بود. خروس از این همه زیبایی و طراوت به شوق آمد^۶ و آواز بلندی سر داد^۷.

روباهی که در آن نزدیکی لانه داشت، همینکه صدای خروس را شنید به طرفش دوید تا او را شکار کند^۸. خروس تا روباه را دید روی درختی پرید. روباه مگّار چون دید

۱. علاقه داشتن (به)	to like	۲. دَعَوَت کردن (از، به)	to invite	۳. گفتگو کردن (با)	to talk	۴. استفاده
کردن (از)	to make use of	۵. شکوفه کردن	to blossom	۶. به شوق آمدن	to go into ecstasies	
۷. سر دادن	to burst out	۸. شکار کردن	to hunt			

خروس از دَستَرَسِیِ او دور شده است، جلوتر آمد و با زبانِ نرمی گفت:
 آقا خروس، سلام! چرا بالای درخت پریدی؟ مگر از من می‌ترسی؟ ما که باهم
 دشمنی نداریم! من وقتی که آوازت را شنیدم خیلی خوشم آمد. بین هوا چه خوب و
 صحرا چه سرسبز است! بیا در این هوای خوش کمی باهم قدم بزنیم^۱ و تو باز هم با آن
 صدای خوشت برایم آواز بخوان^۲.

خروس که داستانهای بسیاری در جمعِ دوستانش از حیلۀ روباه شنیده بود و
 می‌دانست که در این حرفها هم حیلۀ ای نهفته است. گفت:

بله، هوا خوب است. صحرا هم سرسبز است. آواز من هم بد نیست، ولی من تو را
 نمی‌شناسم. همین قدر می‌دانم که روباه و خروس نباید باهم رفاقت داشته باشند. روباه
 دشمنِ مرغ و خروس است. من باید عاقل باشم و با دشمن خود دوستی نکنم^۳.
 روباه گفت:

گفتی دشمن؟ دشمن کدام است؟ مگر خبر نداری^۴ که شیر فرمان داده است^۵
 تمام حیوانات باهم دوست باشند و هیچکس به دیگری آزار نرساند^۶. اکنون گرگ و
 گوسفند باهم دوست هستند. سگ به روباه کاری ندارد^۷. مرغ خانگی بر پشتِ شغال
 سوار می‌شود^۸ و در صحرا گردش می‌کند. من تعجب می‌کنم^۹ که تو از هیچ چیز خبر
 نداری!

وقتی که روباه این حرفها را می‌زد، خروس گردن خود را بالا کشیده بود و راهی
 را که به آبادی می‌رسید نگاه می‌کرد^{۱۰}.
 روباه پرسید:

۱. قدم زدن to walk	۲. آواز خواندن to sing	۳. دوستی کردن (با) to make friends
۴. خبر داشتن (از) to be informed	۵. فرمان دادن (به) to command	۶. آزار رساندن (به) to hurt
۷. کار / کاری داشتن (به) to be concerned with	۸. سوار شدن (بر) to ride	۹. تعجب کردن (از)
۱۰. نگاه کردن (به) to look at		

به کجا نگاه می‌کنی؟ چرا به حرفهای من گوش نمی‌دهی^۱؟ خروس گفت:
 حیوانی را می‌بینم که از آبادی به این طرف می‌آید. نمی‌دانم چه حیوانی است. اما
 از تو کمی بزرگتر است. گوشهای پهنی دارد و خیلی تند به سوی ما می‌آید.
 روباه تا این سخنان را شنید، از گفتگو با خروس و فریب دادن^۲ او دست
 برداشت^۳ و فرار کرد^۴ تا پناهگاهی برای خود پیدا کند^۵.

خروس که روباه را وحشت‌زده دید، گفت:
 کجا می‌روی؟ صبر کن^۶ ببینم چه حیوانی دارد می‌آید. شاید یک روباه باشد.
 روباه گفت:

نه، از نشانیهایی که می‌دهی معلوم می‌شود^۷ که یک سگ است. ما با سگها میانه
 خوبی نداریم.
 خروس گفت:

مگر تو نگفتی که دیگر میان حیوانات دشمنی وجود ندارد^۸ و همه باهم دوست
 هستند؟

روباه در حالی که فرار می‌کرد، گفت:
 چرا، اما می‌ترسم که این سگ هم مثل تو فرمان شیر را نشنیده باشد.

۱. گوش دادن (به) to listen

۲. فریب دادن to deceive

۳. دست برداشتن (از) to desist

۴. فرار کردن (از) to run away

۵. پیدا کردن to find

۶. صبر کردن to wait

۷. معلوم شدن to be revealed

۸. وجود داشتن to exist

* مترادف

میان	*	بین
فهمیده	*	با شعور، عاقل
هروقت	*	هر موقع
گفتگو کردن (با)	*	صحبت کردن (با)
هم	*	همدیگر، یکدیگر
حیله	*	مکر، خُدعه، حُقّه
حُقّه	*	کَلک، خُدعه، مکر
عطر	*	بو
فضا	*	هوا
طراوت	*	تازگی
نزدیکی	*	حوالی
تا	*	به محض اینکه، همینکه
مَکار	*	حیله‌گر / حُقّه‌باز
نرم	*	مُلاّیم
دُشمنی	*	خُصومت، عِداوت
باز هم	*	دوباره، بارِ دیگر
فرار کردن	*	گریختن
نَهفته	*	پَنهان
حیوان	*	جانور
رِفاقت	*	دوستی

عَاقِل	*	خِرَدَمَند، هوشیار، دانا
آبادی	*	دِه، روستا
تُنَد	*	سَرِیع
سُخَن	*	حَرف
نِشانی	*	نِشانه، عَلامَت
میانه	*	رابطه

* متضاد

به خوبی	*	به بدی
خوشی	*	ناخوشی
باهوش	*	کُودَن، اَحْمَق
فهمیده	*	نَفْهَم، بی شُعور
نرم	*	خَشِن
دشمنی	*	دوستی، رفاقت
خوش	*	ناخوش، بد
خوش آمدن	*	بد آمدن
نِهْفُتِه	*	پیدا، آشِکار
رِفاقت	*	دشمنی، خصومت، عِدَاوَت
عَاقِل	*	نادان، احمق
سوار شدن (بر)	*	پیاده شدن (از)
پَهَن	*	باریک

تُند * آهسته، یواش
بازهم * دیگر... نه

تمرین سی و یکم

به جای هریک از واژه‌های زیر، مترادف آن را به کار برید:

۱. روباهی در آن نزدیکی لانه داشت. خروس تا روباه مگّار را دید فرار کرد.
۲. خروس هروقت که دوستان خود را می‌دید از آنها دَعَوَت می‌کرد که باهم گفتگو کنند.
۳. عطر گل فضا را پر کرده بود. زیبایی و طراوت گلها خروس را به شوق آورد.
۴. روباه تا این سخنان را شنید از گفتگو با خروس دست برداشت.
۵. حیوان حيله‌گر با زبان نرمی گفت: وقتی که آوازت را شنیدم لذّت بردم. بازهم بخوان.
۶. ما نه تنها باهم دشمنی نداریم بلکه میانه بسیار خوبی هم داریم.
۷. خروس می‌دانست که در این حرفها حيله‌ای نهفته است.
۸. این خروس در میان خروسهای دیگر از همه فهمیده‌تر است.
۹. روباه از نشانیهای خروس دانست که یک سگ از آبادی به طرف او دارد می‌آید.
۱۰. روباه خیلی تند فرار کرد زیرا با سگ هیچگونه رفاقتی نداشت.

تمرین سی و دوم

به جای هریک از واژه‌های زیر، متضاد آن را به کار برید:

۱. در بین آنها خروس باهوش و فهمیده‌ای بود که... .
۲. خروس با زبان خُشنی گفت: ما نه تنها باهم خُصومت داریم بلکه از هم بَدِمان می‌آید.

۳. روباه از خروس خواست که بازهم برایش آواز بخواند.
۴. در سخنان خوشی روباه، حيله نهفته بود.
۵. جانوری که گوشهای پهن داشت به سرعت می‌دوید.
۶. مرغ خانگی بر پشت شغال سوار می‌شود و در صحرا به خوشی گردش می‌کند.^۱
۷. تو بازهم با آن صدای خوشت آواز بخوان.
۸. خروس تند روی درختی پرید.
۹. مردم از آدم خوب همیشه به خوبی یاد می‌کنند.^۲

تمرین سی و سوم

جواب سؤالهای زیر را به صورت جمله بنویسید:

۱. خروس به مرغها و خروسهای روستا چه می‌گفت؟
۲. چرا خروس به محض اینکه روباه را دید روی درختی پرید؟
۳. روباه از خروس چه خواست؟
۴. خروس از چه چیزی به شوق آمد؟
۵. خروس از کجا می‌دانست که روباه حيله‌گر است؟
۶. شیر به حیوانات جنگل چه گفته بود؟
۷. روباه از کجا فهمید که آن حیوان یک سگ است؟
۸. نشانه‌های جانوری که به سوی روباه می‌آمد چه بود؟
۹. چرا روباه به سوی خروس شتافت؟
۱۰. وقتی که روباه مشغول حرف زدن بود خروس چه می‌کرد؟

۲. یاد کردن to mention.

۱. گردش کردن to take a walk.

تمرین سی و چهارم

در درسهای چهارم و پنجم، واژه‌های مرکب را یادداشت کنید^۱ و بگوئید از چه بخشهایی ساخته شده‌اند.

مثال: گفتگو = گفت (ستاک گذشته) + و + گو (ستاک حال)

تمرین سی و پنجم

جمله‌های زیر را به صورت عبارت موصولی^۲ بنویسید:

مثال: خروس باهوش بود. خروس تا روباه را دید روی درخت پرید.

خروسی که باهوش بود تا روباه را دید روی درخت پرید.

۱. روباه در آن حوالی آشیانه داشت. روباه می‌خواست خروس را شکار کند.
۲. خروس گرفتار حیلۀ روباه شده بود. خروس برای قدم زدن به صحرا رفت.
۳. خروس از زیبایی بهار به شوق آمده بود. خروس شروع به آواز خواندن کرد.
۴. مرغهای ده خروس را دوست داشتند. خروس عاقل و باشعور بود.
۵. خروس قبلاً دربارهٔ روباه چیزهایی شنیده بود. خروس نمی‌خواست باروباه دوستی کند.

۶. خروس روباه را نمی‌شناخت. روباه با خروس مشغول حرف زدن بود.

۷. حیوان گوشهای پهنی داشت. روباه از آن حیوان خیلی می‌ترسید.

۸. سگ به طرف روباه می‌دوید. روباه از سگ سخت می‌ترسید.

۹. خروس بالای درخت بود. روباه از آن خروس اصلاً نمی‌ترسید.

۱۰. روباه فرار کرد. روباه خروس را داشت فریب می‌داد.

۱. یادداشت کردن to note down

۲. نک به آفا ۲، ص ۱۱۷.

مفرد + ات / یات ← جمع^۲

حیوان + ات ← حیوانات

تجربه + یات ← تجربیات

سبزی + ات ← سبزیجات^۳

مطالعه + ات ← مطالعات^۴

بیانید از تجربیات هم استفاده کنیم.

میان حیوانات دشمنی وجود ندارد.

سبزیجات را باید از دکانِ سبزی‌فروشی خرید.

ابوعلی سینا نتیجهٔ مطالعات خود را در کتابهای بسیاری نوشته است.

۱. نک به آذفا ۱، ص ۵۰. ۲. برخی از واژه‌های عربی را می‌توان با پسوند «ات» (āt) و بعضی دیگر را با پسوند «یات» (-iyāt) جمع بست، مانند: اطلاعات، ظواهرات، جزئیات، کلیات، ادبیات. گاهی بعضی از اسمهای فارسی را نیز می‌توان با این پسوند جمع بست، مانند:

دهات، باغات، دستورات. ۳. اگر در پایان اسم فارسی، واکهٔ «ه» یا «ا» باشد همخوان «ج» (j) بین این واکه و واکهٔ آغاز پسوند

می‌آید، مانند: میوه‌جات، سبزیجات. نک به آذفا ۱، ص ۱۰۴ و آذفا ۲، ص ۱۲۹. ۴. اگر در پایان واژهٔ عربی، واکهٔ «ه» باشد این

واکه هنگام جمع می‌افتد، مانند: مبارزه + ات = مبارزات. این گونه جمع بیشتر مخصوص زبان نوشتار است. بهتر است واژه‌های فارسی را با «ها» / «ان» جمع بست.

قید چگونگی

به + اسم معنا^۱ ← قید چگونگی^۲

به + خوبی ← به خوبی

به + تدریج ← به تدریج / بتدریج

به + سرعت ← به سرعت

مرغها و خروسها با هم به خوبی و خوشی زندگی می‌کردند.
ابن سینا کتاب را بیش از هر چیز دوست داشت و بتدریج برای خود کتابخانه کوچکی
دُرُست کرد.

صفر علی به سرعت لباسهای خود را از تن درآورد و به سَرِ چوبدستی خود بست.
صیّاد شتابان به سوی درخت می‌دوید.^۳

۱. نک به آفا ۲، ص ۱۲۹. ۲. حرف اضافه «به» با بعضی از اسمهای معنا (abstract nouns) قید چگونگی می‌سازد. این نوع

قید، چگونگی (quality) یا روش (manner) انجام فعل را بیان می‌کند، مثلاً: موش به آسانی (easily) بندهای دام را جَوید. او به سختی (hardly) می‌توانست راه برود. «به» را می‌توان هم به صورت پیوسته نوشت و هم به صورت جدا، مثلاً: بخوشی / به خوشی. هرگاه دو یا چند واژه به وسیله «و» عطف (conjunction) به صورت یک گروه قیدی (adverbial group) به کار رود، «به» معمولاً به آغاز اولین واژه اضافه می‌شود، مثلاً: به خوبی و خوشی.

۳. بسیاری از صفتها نیز به صورت قید چگونگی به کار می‌روند، مانند: او تُند به سوی من آمد. قید چگونگی معمولاً بعد از فاعل می‌آید.

۱۱. اِیکاش / کاش / کاشکی^۱

ایکاش در دنیا آدم گرسنه وجود نداشت.^۲
کاش فردا هوا آفتابی می‌شد^۳ / بشود^۴ [بشه]
کاشکی همهٔ پرنده‌های اسیر آزاد می‌شدند.
کاش تمام مردم دنیا باسواد بودند.^۲
کاش دیروز او را ندیده بودم / نمی‌دیدم.
ایکاش زلزله این شهر را خراب نکرده بود / نمی‌کرد.

۱. هنگامی که چیزی را می‌خواهیم که نه در «گذشته» وجود داشته است و نه «در حال حاضر» (at present) وجود دارد و ممکن است در «آینده» وجود داشته باشد یا نداشته باشد، واژهٔ ایکاش یا کاش یا کاشکی را به کار می‌بریم. به عبارت دیگر، این واژه‌ها برای بیان کردن آرزو به کار می‌روند. ایکاش معمولاً در زبان نوشتار به کار می‌رود. اگر موضوع آرزو حال یا آینده باشد فعل آن به صورت گذشته استمراری (نک به آرزفا ۲، ص ۳) یا حال التزامی (نک به آرزفا ۲ ص ۶۹) می‌آید. اما اگر موضوع آرزو گذشته باشد فعل آن به صورت گذشته استمراری یا گذشتهٔ دور (نک به آرزفا ۲ ص ۳۵) می‌آید.
۲. در مورد «داشتن» و «بودن» نک به آرزفا ۲ ص ۳، پی‌انویس ۲.
۳. این امکان وجود دارد، یعنی ممکن است هوا آفتابی بشود.
۴. این امکان وجود دارد و ممکن است در «آینده» وجود داشته باشد.

جمله‌های زیر را به صورت «آرزو» بنویسید:

مثال: خروس روی درختی پرید.

روباه با خود گفت: ایکاش خروس روی درخت نپریده بود / نمی‌پرید.

۱. مرغها و خروسها گرفتار حیلۀ روباهها می‌شوند. خروس با خود گفت:
۲. خروس از روباه می‌ترسید. روباه با خود اندیشید:
۳. خروس با صدای بلند آواز خواند. خروس با خود فکر کرد:
۴. روباه دشمن مرغ خانگی است. خروس به دوستانش گفت:
۵. خروس باهوش و فهمیده و عاقل بود. روباه با خود گفت:
۶. روباه تا سگ را دید فرار کرد. خروس با خود گفت:
۷. میان حیوانات دشمنی وجود دارد. خروس با خود فکر کرد:
۸. هیچکس به دیگری نباید آزار برساند. احمد به دوستش گفت:
۹. روباه برای خود پناهگاهی پیدا کرد. سگ به خروس گفت:
۱۰. حیوانات از تجربیات یکدیگر استفاده نمی‌کنند. خروس به مرغهای آبادی گفت:
۱۱. بیماریِ سَرطان به آسانی معالجه نمی‌شود. بیمارِ سرطانی آرزو می‌کرد که:
۱۲. صیاد در کمین نشسته بود. طوقی به یارانش گفت:
۱۳. دلم می‌خواهد همهٔ اسیران آزاد شوند.

اسم مفعول^۱ فعل اصلی + حال التزامی^۲ فعل «بودن» ← گذشته التزامی^۳

۱. ممکن است او را قبلاً دیده باشیم.
۲. می ترسم که این سگ هم مثل تو فرمان شیر را نشنیده باشد^۴.
۳. اگر خروس روی درخت پریده باشد روباه نمی تواند او را شکار کند
۴. اگر خروس روی درخت پریده بود روباه نمی توانست او را شکار کند^۵.

۱. تک به آفا ۲، ص ۲۲. ۲. تک به آفا ۲، ص ۷۳ ۳. هرگاه درباره وقوع فعل گذشته شک داشته باشیم آن را به صورت التزامی به کار می بریم، بدین معنی که اسم مفعول فعل اصلی (main verb) را با حال التزامی فعل «بودن» می آوریم. مثلاً، «اگر رفته باشد» (یعنی نمی دانیم که آیا او رفته است یا نرفته است)، «می ترسم که سگ فرمان شیر را نشنیده باشد» (یعنی مطمئن نیستم که شنیده باشد. به سخن دیگر، ممکن است شنیده باشد و نیز ممکن است نشنیده باشد).
گذشته التزامی فعل «بودن» یعنی بوده باشیم.... مخصوص زبان ادبی است.
گذشته التزامی فعل «داشتن» یعنی داشته باشیم.... به معنی حال یا آینده است و نه گذشته. ولی به جای آن، گذشته ساده به کار می رود، مثلاً «اگر پول داشتم به تو می دادم».

توجه کنید که فقط بخش دوم فعل صرف می شود.

این فعل معمولاً با عبارتهائی که معنی شک دارند مانند ممکن است، احتمال دارد، اگر، شاید، باید و جز آن به کار می رود، مثلاً «باید رفته باشد» (He must have gone)، «احتمال دارد او را دیده باشیم» (I may have seen him).

۴. برای منفی کردن فعل التزامی، پیشوند «ذ» است.

به آغاز اسم مفعول می آید. ۵. در جمله ۳ معلوم نیست که آیا خروس روی درخت پریده است یا خیر. ولی در جمله ۴ کاملاً معلوم است

که خروس روی درخت نپریده است و در نتیجه، روباه او را شکار کرده است.

عبارتهای «ممکن است / احتمال دارد»، «می ترسم که»، «شاید»، «اگر» و جز آن را به آغاز جمله‌های زیر اضافه کنید و نیز فعل جمله را به صورت التزامی (حال یا گذشته) درآورید:

مثال: سگ فرمان شیر را نشنیده است.

احتمال دارد که سگ فرمان شیر را نشنیده باشد.

۱. قطار مسافربری تا چند لحظه دیگر به ایستگاه خواهد رسید. (شاید)
۲. سنگهای زیادی از کوه فرو ریخت. (می ترسم که)
۳. صفرعلی دست از کار کشیده بود و به روستای خود باز می گشت. (اگر)
۴. راننده قطار می داند که خطر در پیش است. (ممکن است)
۵. صفرعلی به تماشای قطار رفته بود. (احتمال دارد)
۶. قطار نزدیک بود و صدای سوت آن شنیده می شد. (اگر)
۷. باغبانان میوه‌ها را از درخت چیده‌اند و برای فروش به بازار برده‌اند. (ممکن است)
۸. در پائیز امسال، گل‌های زیبا کمیاب نیستند (شاید)
۹. کبوتران نتوانستند از دام صیاد رهائی یابند (می ترسم)
۱۰. خروس از روی درخت پائین آمد. (فکر می کنم)

۱. شما باید موضوع را به پدرتان بگوئید. (چون او کمکتان می‌کند).
۲. شما باید موضوع را به پدرتان می‌گفتید. (ولی نگفتید. چرا نگفتید؟).
۳. شما باید موضوع را به پدرتان گفته باشید. (من حدس می‌زنم که گفته‌اید، چون او موضوع را می‌داند).

کبوتران باید به فکر می‌افتادند که دانه‌ها را چه کسی آنجا ریخته است، (ولی بفکر نیفتادند).

راننده قطار باید می‌دانست که ممکن است سنگ از کوه ریخته باشد، (اما ندانست).
 شما باید فوراً به پلیس خبر می‌دادید که پسران به خانه نسیامده است، (ولی خبر ندادید).

شما نباید به آدم دروغگو اعتماد می‌کردید^۲، (ولی متأسفانه اعتماد کردید).

۱. در جمله ۱، «باید» به معنی دستور (order, instruction) است و معادل «have to» در انگلیسی است. در جمله ۲، «باید» به معنی «قرار بودن» (to be due to) است، یعنی قرار بود که کار انجام شود ولی نشد (The action was due to occur, but it did not happen). در جمله ۳، «باید» به معنی شک است. یعنی گمان می‌کنم ولی مطمئن نیستم. به سخن دیگر، شاید موضوع را به پدرتان گفته باشید و شاید هم نگفته باشید. ولی به نظر میرسد که گفته‌اید.
 ۲. برای منفی کردن جمله‌های بالا، معمولاً واژه «باید» منفی می‌شود، یعنی «نباید». ولی منفی کردن فعل هم غلط نیست، مثلاً: شما باید موضوع را به پدرتان نگوئید؛ شما باید موضوع را به پدرتان نمی‌گفتید؛ شما باید موضوع را به پدرتان نگفته باشید.

در جمله‌های زیر «باید» به کار ببرید.

۱. برایم آواز بخوان. روباه به خروس گفت:
۲. خروس نمی‌دانست که روباهی در آن نزدیکی لانه دارد.
۳. خروس داستانهای بسیاری دربارهٔ روباه شنیده بود.
۴. خروس به روباه گفت من تو را نمی‌شناسم. روباه به خروس گفت:
۵. اکنون گرگ و گوسفند با هم دوست هستند.
۶. من عاقل هستم و با دشمن خود دوستی نمی‌کنم. خروس با خود گفت:
۷. سگ به روباه کاری ندارد. خروس با خود فکر کرد:
۸. چرا به حرفهای من گوش نمی‌دهی؟ روباه به خروس گفت:
۹. آن حیوان شاید یک روباه باشد. خروس به روباه گفت:
۱۰. سگ فرمان شیر را شنیده است. روباه به خروس گفت:

کتابِ خوب

من یارِ مهربانم دانا و خوش بیا نهم
گویم سخن فراوان با آنکه بی زبانم
پندت دهم فراوان من یارِ پند دانم^۴
من دوستی بُنزمند با سود و بی زیانم
از من مباش غافل^۶ من یارِ مهربانم

(شعر از: عباسِ یمنی شریف)

۱. گویم (= می گویم)، فقط در شعر به کار می رود. ۲. سخن گفتن *to speak* ۳. با آنکه *in spite of* ۴. پند دادن *to give advice* ۵. پند دان، صفت یار است. یعنی دوستی که پند می داند و می تواند نصیحت یا راهنمایی کند. ۶. غافل بودن *to be negligent*.

* مترادف

خوش‌بین	*	خوش‌زبان، خوش‌صُحبت
سُخَن گفتن	*	حرف زدن، صُحبت کردن
با آنکه	*	با اینکه، اگرچه، هرچند که
پَند	*	نصیحت، راهنمایی
پَند دادن	*	نصیحت کردن، راهنمایی کردن
هُنرمند	*	باهنر
سود	*	نفع، مَنفَعَت
باسود	*	سودمند، بامنفعت
زیان	*	ضرر
بی‌زیان	*	بدونِ ضرر، بی‌ضرر
غافل	*	بی‌خبر، بدونِ اِطّلاع، ناآگاه
غافل بودن	*	ناآگاه بودن، بی‌خبر بودن

* متضاد

مهربان	*	نامهربان
بی‌زبان	*	زباندار
هُنرمند	*	بی‌هنر
با سود	*	بدونِ سود، بدونِ مَنفَعَت
زیان	*	سود، منفعت، نفع

بی‌زیان	*	مُضِرّ، بُرْضَرَر، زیان‌آور
غافل	*	آگاه، باخبر
غافل بودن	*	آگاه بودن، باخبر بودن

نکته‌های مهم در موردِ شعرِ «کتاب خوب»:

۱. این شعر ۵ بیت دارد.
۲. هر بیت ۲ مصراع دارد.
۳. در پایان مصراع اول و نیز در پایان هر بیت جزء «—آنم» تکرار شده است.
۴. بخشی دوم بعضی از فعلهای مرکب، قبل از بخشی اول آمده است، مثلاً، گویم سخن (سخن گویم)، مَباش غافل (غافل مَباش)
۵. «می‌گویم» به صورتِ «گویم» آمده است، یعنی پیشوند «می» حذف شده است.
۶. «نَباش» (فعل امر منفی) به صورتِ «مَباش»^۱ آمده است.
۷. «دوستِ هنرمندی» به صورتِ «دوستی هنرمند»^۲ آمده است.

۱. در زبان شعر و نیز در فارسی نوشتاری، فعل امر یا پیشوند «مَ—» (ma —) منفی می‌شود، مثلاً مَسْرُو (donotgo)، مَنشین (do notsit).
 ۲. در زبان آذری، هنگامی که اسم و صفت تکره هستند (تک به آزا ص ۱ ص ۴۸) نشانه تکره، یعنی «—ی»، معمولاً در پایان اسم می‌آید و در این صورت نشانه اضافه، یعنی «—» حذف می‌شود، مثلاً مردی بزرگ، شی تاریک.

اسم معنا + مند ← صفت^۱

هُنر + مند ← هنرمند
 سَعَادَت + مند ← سعادت‌مند
 عِلَاقَه + مند ← علاقه‌مند
 ثَرَوَت + مند ← ثروت‌مند
 دَانِش + مند ← دانشمند

ابوریحان بیرونی، دانشمند بزرگ ایران، در سال ۳۶۲ هجری به دنیا آمد.
 أَبُو الْحَسَنِ صَبَا آهنگسازی هنرمند بود.
 او به ایران و موسیقی ایرانی سخت علاقه‌مند بود.
 اُمیدوارم عروس و داماد زندگی سعادت‌مندی داشته باشند.
 داماد مرد ثروت‌مندی است و عروس نقاشی هنرمند است.

۱. پسوند «مند» با بعضی از اسمهای معنا، صفت می‌سازد که به معنی دارندگی (ownership) است، مثلاً ثروت‌مند به معنی شخصی است که ثروت یا پول زیاد دارد؛ هنرمند یعنی کسی که هنر دارد؛ دانشمند یعنی کسی که دانش دارد؛ علاقه‌مند یعنی کسی که به چیزی علاقه دارد. بعضی از این صفتها با پسوند «آه» هم می‌آیند و به صورت صفت یا قید به کار می‌روند، مثلاً «اوزندگی سعادت‌مندان» ای داشت؛ شما هنرمندان فکر می‌کنید. «به طور کلی، صفت در فارسی می‌تواند مانند اسم به طور مستقل به کار رود یعنی فاعل، مفعول و جز آن باشد یا جمع بسته شود، مثلاً «دانشمند آمد؛ هنرمند را دیدم؛ دست هنرمند شکسته است؛ دانشمندان معمولاً به پول علاقه‌مند نیستند».

تمرین سی و نهم

الف — به جای هر یک از واژه‌های زیر مترادف آن را به کار ببرید:

۱. کتاب، دوستی هنرمند، با سود و بی‌زیان است.
۲. کتاب، همنشینی دانا و خوش‌بیان است.
۳. با آنکه زبان ندارد ولی سخن می‌گوید و بند می‌دهد.
۴. کتاب، دوست پُرمفعت و پُر حوصله‌ای است.
۵. در کتاب، پندهای فراوان نهفته است.
۶. از این یارِ مهربان نباید غافل باشید زیرا نه تنها زیان ندارد بلکه سودِ فراوان هم دارد.

ب — به جای هر یک از واژه‌های زیر متضاد آن را به کار ببرید:

۷. کتابِ بد، دوستِ مهربان و بی‌زیانی نیست.
۸. کتابِ بد، دشمنِ بی‌زبان و بی‌هنری است که بندِ بد می‌دهد و زیان می‌رساند.
۹. کتابِ بد را می‌توان دشمنی نامهربان و بدونِ سود دانست.
۱۰. نباید غافل بود که کتابِ خوب مانندِ یاری سودمند و مهربان است.

تمرین چهلَم

الف — واژه‌های مرکبِ شعری «کتابِ خوب» را یادداشت کنید و بگوئید از چه بخشهائی

ساخته شده‌اند.

مثال: قُدرتمند: قُدرت (اسم معنا) + مند (پسوندِ صفت ساز)

ب — جواب سؤالهای زیر را به صورتِ یک جمله کامل بنویسید.

۱. چرا کتابِ دوستِ مهربانی است؟
۲. چرا دانا و خوش‌بیان است؟

۳. آیا کتاب می‌تواند سخن بگوید؟

۴. معنی «پند» چیست؟

۵. آیا کتاب خواندن سودمند است یا زیان‌آور؟

۶. چرا نباید از کتاب غافل بود؟

پ. معنی هر یک از بیت‌های شعر را به زبان ساده بنویسید.

ت. با هر یک از اسم‌های زیر به وسیلهٔ پسوند «-مند» صفت بسازید و آنرا در یک جمله به

کار ببرید:

۱. نیرو ۲. نیاز (need) ۳. درد ۴. کار ۵. هوش (intelligence).

گفتگوی روباه و خروس

(خروس برای گردش به صحرا می‌رود)

خروس: به به! چه بهار زیبایی! چه شکوفه‌های رنگ و وارنگی!^۱ سفید، قرمز، صورتی، آبی، بنفش، زرد. به به از این هوا. هوم... چه بوی گلی! انگار همه جا عطر ریختن. همه جا قشنگه! همه چیز تروتازه‌س!^۲ وای... چه صفائی! خدای من، چه همه زیبایی! (آواز خروس)

روباه: این صدای چی بود؟ صدای خروس بود؟ آره، صدای خروس بود. خودش^۳. زود برم شاید بتونم شکارش کنم. خیلی گشنمه. چن روزه هیچ چی نخوردم. خدایا کمکم کن. سلام عرض می‌کنم،^۴ آقا خروس. رسیدن به خیر^۵. از دیدار شما خیلی خوشحالم.^۶ خب، عزیزم! حالت چطوره؟ خوش می‌گذره؟^۷ آوازت رو شنیدم، خیلی خوشم اومد. واقعاً صدای خوبی داری! ببینم،^۸ چرا رفتی بالای درخت؟ مگه خدای نکرده^۹ از من می‌ترسی؟ ما که با هم بد نیستیم. دشمنی که نداریم. من تو رو خیلی دوس دارم. بیا پائین یه خورده با هم قدم بزنیم. ببین چه هوای خوبیه! ببین صحرا چه سبز و قشنگه! بیا یه کمی راه بریم،^{۱۰} تو بازم با اون صدای قشنگت برام آواز بخون.

خروس: آره، راس میگی^{۱۱}. هوا خیلی خوبه. صحرا خیلی سبز و قشنگه. صدای منم بد

۱. رنگ و وارنگ variously coloured, variegated	۲. انگار as if, as though	۳. تروتازه new and
۴. صفا pleasantness	۵. خودش است [خودشه] It is him all right	۶. عرض کردن =
گفتن، در گفتار مؤدبانه (polite) به کار می‌رود. مثلاً، «سلام عرض می‌کنم» hello! (= I say hello)	۷. رسیدن به خیر welcome	
back, هنگام آمدن کسی از جایی گفته می‌شود.	۸. از دیدار شما خیلی خوشحالم Very pleased to meet you.	
۹. خوش می‌گذرد [میگذره]؟ Do you have a nice time?	۱۰. ببینم! Let me see!	۱۱. خدای نکرده God
forbid! ۱۲. راه رفتن to walk	۱۳. راست می‌گویی [راس میگی] You are quite right.	

نیست. ولی من تو رو نمی‌شناسم. فقط می‌دونم که تویه روباهی. منم یه خروسم. روباه و خروس نمی‌تونن با هم دوس باشن. برا اینکه روباه دشمن خروسه. آدم عاقل با دشمن خودش راه نمی‌ره. من باید مواظبِ خودم باشم. من با دشمنِ خودم دوستی نمی‌کنم.

روباه: چی گفتی؟ گفتی دشمن؟ دشمن کدومه^۱؟ تو چقد بدبینی^۲! من هیچوقت دشمن تو نبودم. تو اشتباه می‌کنی^۳. من همیشه دوستِ تو بودم. وانگهی^۴، تُو مگه خبر نداری که شیر، پادشاه جنگل، دستور داده^۵ که همه حیوونا باید با هم دوس باشن و هیچ حیوونی حق نداره^۶ به حیوون دیگه آزار برسونه. حالا گرگ و گوسفند با هم دوستن. سگ به روباه دیگه کاری نداره. مرغِ خونگی سوارِ شغال میشه با هم می‌رن تو صحرا گردش می‌کنن. من تعجب می‌کنم که تُو از هیچ چی خبر نداری...

روباه: بینم، کجا رو نگاه میکنی؟ چرا به حرفای من گوش نمیدی؟

خروس: یه حیوونی داره از طرفِ آبادی میاد اینجا. نمی‌دونم چه حیوونیه. یه کمی از تو بزرگتره، گوشای پهنی داره. داره خیلی تند به طرفِ ما میاد.

روباه: راس میگی^۷؟ ای داد و بیداد^۸! باید هر چه زودتر فرار کنم.

خروس: کجا میری؟ چرا اینقدر ترسیدی؟ صبر کن بینم چه حیوونی داره میاد. شاید یه روباه باشه.

روباه: نه جانم^۹، از نشونیایی که میدی معلومه که یه سگه. ما با سگا میونه خوبی نداریم.

خروس: ا... مگه تو نگفتی که دیگه میون حیوونا دشمنی وجود نداره؟ مگه تو نگفتی همه با هم دوست هستن؟ پس چرا از سگ می‌ترسی؟

روباه: چرا، گفتم. ولی می‌ترسم که این سگم مثلی تو دستورِ شیر رو نشنیده باشه.

۱. دشمن کدامست [کدومه]؟ What do you mean by enemy? ۲. تو چقدر [چقد] بدبینی! How pessimistic you are!

۳. تو اشتباه می‌کنی. You are mistaken. ۴. وانگهی furthermore ۵. دستور دادن to order

۶. حق داشتن to deserve, to have right ۷. راست می‌گویی [راست میگی]؟ Are you sure? (= do you tell the truth)

۸. ای داد و بیداد! oh dear! oh dear! هنگام تأسف و تاراجی از یک موضوع نامطوبع گفته می‌شود. ۹. جانم! My dear!

۱۵. «که» عاطفی (emotional)

ما با هم دشمنی نداریم.^۱

$$= \left\{ \begin{array}{l} ۱. \text{ ما که با هم دشمنی نداریم.}^۲ \\ ۲. \text{ ما با هم که دشمنی نداریم.} \\ ۳. \text{ ما با هم دشمنی که نداریم.} \\ ۴. \text{ ما با هم دشمنی نداریم که.} \end{array} \right.$$

(مگر ما با هم دشمنی داریم؟)

1. We are not at enmity with each other.

2. We are not at enmity with each other, are we?

این «که» مخصوص زبان گفتار است، و به دو معنی به کار می‌رود:

الف - اعتراض و ناراضی. یعنی وقتی که می‌خواهیم اعتراض و ناراضی خود را از چیزی نشان دهیم. مثلاً رویاه از این که خروس بسالای درخت رفته است ناراضی است و می‌خواهد اعتراض کند، می‌گوید: «ما که با هم دشمنی نداریم» یعنی چرا بالای درخت رفته‌ای، اینجا کسی دشمن تو نیست، تو از چه می‌ترسی؟ ب - انتظار تأیید از شنونده. یعنی وقتی که چیزی می‌گوئیم و انتظار داریم که شنونده ما را تصدیق کننده مثبت و چه منفی. مثلاً، «ما که با هم دوست هستیم»، انتظار داریم که شنونده بگوید «بله، مسلماً ما دوست هستیم» یا «ما با هم دشمن نیستیم که» انتظار داریم که شنونده بگوید «نه، ما دشمن نیستیم». رویاه به خروس می‌گوید: «ما که با هم بد نیستیم»، و دلش می‌خواهد که خروس بگوید «نه، ما اصلاً با هم بد نیستیم». در زبان نوشتاری، واژه «مگر» به کار می‌رود (نک به آفا ۲ ص ۱۶۱). مثلاً «مگر ما با هم دشمن هستیم؟» انتظار داریم که شنونده بگوید «نخیر، ما با هم دشمن نیستیم» یا «مگر ما با هم دوست نیستیم؟» انتظار داریم شنونده بگوید: «چرا، ما با هم دوست هستیم». جای این «که» در جمله ثابت نیست، یعنی می‌تواند بعد از فاعل، مفعول و یا در پایان جمله بیاید. از میان ۴ جمله بالا، ۱ و ۲ بیشتر به کار می‌روند.

تمرین چهل و یکم

جمله‌های زیر را یک بار با «که» عاطفی و بار دیگر با «مگر» بنویسید:

مثال: او هنوز مریض است.

[او که هنوز مریضه]^۱ (مگه نه؟)

مگر او هنوز مریض نیست؟^۱ (چرا، هنوز مریض است)

مگر او هنوز مریض است؟^۲ (نه، خوب شده است)

۱. گرگ و گوسفند با هم دوست نیستند.

۲. میان حیوانات دشمنی وجود ندارد.

۳. تو از من نمی‌ترسی.

۴. تو بابک را می‌شناختی.

۵. ما با سگها میانه خوبی نداریم.

۶. سگ به روباه دیگر کاری ندارد.

۷. من همیشه دوست تو بوده‌ام.

۸. آدم عاقل با دشمن خودش دوستی نمی‌کند.

۹. راننده ترمز را کشید.

۱۰. قطار سالم به ایستگاه رسیده است.

۱. (پس چرا به مدرسه رفته است؟ نباید می‌رفت).

۲. (پس چرا به مدرسه نرفته است؟ باید هر چه زودتر برود).

فصل سوم

درس هفتم

انسانِ پَرَنده

انسان از زمانهای بسیار قدیم آرزوی پرواز داشت. می‌خواست در آسمان زیبای آبی پرواز کند. از عقابها بالاتر رود و از ابرها بگذرد. می‌خواست به ماه روشن و ستارگانِ درخشان برسد. آرزوی پرواز، در افسانه‌های برخی از ملتها منعکس است. از جمله پرواز کیکاووس شاه افسانه‌ای ایران بر پشتِ عقابها، قالیچهٔ حضرت سلیمان، فرمانروای بنی‌اسرائیل، که بر آن می‌نشستند و به پرواز درمی‌آمدند.

انسان برای رسیدن به این آرزو کوشش و فداکاری بسیار کرده است.^۱ بیش از صدسال پیش، یک جوان آلمانی به نام اتو به فکر پرواز افتاد. او در بالهای گستردهٔ پرندگان دقت بسیار کرده بود.^۲ اتو می‌گفت: اگر بتوانم بال بزرگ و نیرومندی بسازم می‌توانم مانند پرندگان پرواز کنم.

اتو به کار و آزمایش پرداخت.^۳ بالهای گوناگونی ساخت ولی با هیچیک از آنها نتوانست پرواز کند. با این وجود، او ناامید نشد و دست از کوشش نکشید. اتو چندین

۱. فداکاری کردن to sacrifice oneself ۲. دقت کردن (در) to take care ۳. پرداختن (به)

to proceed

سال زحمت کشید^۱ و سرانجام بالهای بزرگی ساخت. روزی که باد ملایمی می‌وزید^۲، بر فراز تپه‌ای رفت. بالها را بردوش بست و خود را در قضاها کرد^۳. اتو هنگامی که آرام و آهسته با بالهای گسترده به زمین فرود آمد از شادی در پوست خود نمی‌گنجید^۴. همه مردم به او تبریک گفتند^۵. این پیروزی او را بر آن داشت^۶ که کار خود را ادامه دهد^۷. از آن پس با آنکه بالهای بهتر و محکمتری ساخت و دهها^۸ بار در آسمان پرواز کرد، ولی روزی هنگام پرواز ناگهان باد تندی وزید و بالهای قهرمان پرواز را در هم شکست^۹.

«ویلبررایت» جوان با هوش و درس خوانی بود. روزی هنگام بازی به زمین خورد^{۱۰}. به سبب شکستگی استخوان اگر چه مجبور شد چند سال در خانه بماند، ولی در این مدت بیکار ننشست و کتابهای بسیار خواند. اتفاقاً کتابهایی درباره سرگذشت «اتو» و آزمایشهای او به دستش رسید. ویلبر پس از خواندن این کتابها تصمیم گرفت^{۱۱} کار او را دنبال کند. او با کمک برادر خود «ارویل» بالهایی ساخت که با آن می‌شد از بلندی به سلامت فرود آمد. چندی بعد این دو برادر به فکر ساختن ماشینی برای پرواز افتادند. سه سال طول کشید^{۱۲} تا کوششها و تجربه‌های ویلبر و ارویل به نتیجه رسید^{۱۳}. هنگامی که نخستین هواپیما آماده شد،^{۱۴} آنها دوستان خود را به دشتی دعوت کردند تا اولین پرواز آنها را تماشا کنند. همه با اشتیاق منتظر دیدن این کار عجیب بودند.

-
۱. زحمت کشیدن to take pains ۲. وزیدن to blow ۳. رها کردن to release
 ۴. از شادی در پوست خود نمی‌گنجید. He couldn't contain himself for joy. گنجیدن to be contained
 ۵. تبریک گفتن (به) to congratulate ۶. بر آن داشتن to persuade ۷. ادامه دادن to continue
 ۸. دهها بار dozens of times. ده، هزار، و میلیون را می‌توان با هاء جمع بست که به معنی تعداد زیاد است. مثلاً: «صدها نفر مرد و زن در خیابان به تظاهرات مشغول بودند؛ هزارها کودک گرسنه در دنیا وجود دارد؛ هر روز میلیونها دلار برای ساختن سلاحهای اتمی خرج می‌شود؛ روز اول مهر، دهها هزار کودک زیر ده سال به دبستان رفتند؛ صدها هزار نفر از کشاورزان باسواد شده‌اند.»
 ۹. در هم شکستن to smash ۱۰. به زمین / زمین خوردن to fall over ۱۱. تصمیم گرفتن to decide
 ۱۲. طول کشیدن to last ۱۳. به نتیجه رسیدن to reach a result ۱۴. آماده شدن to get ready

هوایما روشن شد. قلبِ دو برادر از شادی و هیجان می‌تپید^۱. سرانجام هوایما از زمین برخاست و به پرواز درآمد. این پرواز ۳۸ دقیقه به طول انجامید^۲. سپس هوایما در میانِ شادیِ دوستان به سلامت بر زمین نشست و ویلبر با سرافرازی از آن خارج شد. ویلبر و ارویل اولین کارخانه هوایماسازی را تأسیس کردند^۳. بدین گونه بود که^۴ آسمان به اختیارِ انسان درآمد^۵.

با وجود آنکه از آن روز بیش از هشتاد و چند سال نمی‌گذرد، امروز هوایماهای غول‌پیکر، انسان را در اندک زمانی از این سوی زمین به سوی دیگر آن می‌برند. دانشمندان پس از کوشش بسیار دستگاهی ساختند که انسان توانست به وسیله آن در کُرّه ماه فرود آید. دانشمندان باز هم برای راه یافتن^۶ به فضاها دور دست و کُرّه‌های دیگر کوشش می‌کنند.

سعدی، شاعرِ بزرگ ایرانی، درباره پروازِ معنوی انسان گفته است:

«رَسَد آدمی به جائی که به جز خدا نبیند»^۷

یَنگَر که تا چه حَدّ است مَکانِ آدمیّت»^۸

۱. تپیدن (beat heart) to beat ۲. به طول انجامیدن to last ۳. تأسیس کردن to found
 ۴. «بدین» صورتِ ادبی «به این» است. بدین گونه بود که it was like this that ۵. به اختیار درآمدن to come under
 ۶. راه یافتن to find way control

7. Man will reach to (such) a (high) position that could see nothing but God.

8. See how distant

is the boundary of human territory.

* مترادف *

بَشَر، آدمی	*	انسان
دُوران، روزگار	*	زمان
حاکِم	*	فرمانروا
داستان، قصه، اُسطوره	*	اُفسانه
یَهُود	*	بنی اسرائیل
مُخْتَلِف	*	گوناگون
بالا	*	فَرَا
شانه	*	دوش
مُوفَقِیت	*	پیروزی
دُنْبَال کردن	*	ادامه دادن
از آن به بعد	*	از آن پَس
وادار کردن، واداشتن (به)	*	بَر آن داشتن
بِه عِلَّتِ	*	بِه سَبَبِ
بِه طَور اِتِّفَاقِی	*	اِتِّفَاقاً
داستانِ زندگی	*	سَرگذشت
اِرْتِفَاع	*	بُلندی
پَس از مُدَّتِی، مُدَّتِی بَعْد	*	چَنَدِی بَعْد
حاضِر	*	آماده
شُبُوق	*	اِشتِیاق
شِگِفت‌اَنگِیز	*	عَجِیب

هیجان	*	شور
به طول انجامیدن*		طول کشیدن
سرافرازی	*	افتخار، سربلندی
پیکر	*	بدن
غول پیکر	*	بسیار بزرگ
دوردست	*	دور
نگریستن	*	نگاه کردن
مکان	*	جا
آدمیت	*	انسانیت، بشریت

* متضاد

نیرومند	*	ضعیف
ناامید	*	امیدوار
فراز	*	نشیب
پیروزی	*	شکست
سرافرازی	*	خفت، سرافکنندگی

تمرین چهل و دوم

به جای هر یک ازواژه‌های زیر، مترادف آن را به کار ببرید:

۱. انسان از زمانهای قدیم آرزو داشت که فرمانروای آسمانها گردد^۱.
۲. از آن پس اتوبالهای گوناگونی ساخت ولی با هیچیک نتوانست پرواز کند.
۳. پیروزی در اولین پرواز، او را بر آن داشت تا آزمایشهای خود را ادامه دهد.
۴. چندی بعد، مردم با اشتیاق و هیجان تمام اولین پرواز هواپیما را تماشا کردند.
۵. نخستین پروازِ اتو از فرازِ تپه، به نظرِ مردم بسیار عجیب بود.
۶. قهرمان درحالیکه از شادی در پوستِ خود نمی‌گنجید با سرافرازی از هواپیما خارج شد.

۷. پس از مدتی، ویلبر کتابی دربارهٔ سرگذشتِ اتوِ اِثفاقاً پیدا کرد.
۸. مطالعات ویلبر چند سال به طول انجامید و سرانجام نخستین هواپیما برای پرواز آماده گردید.
۹. از آن زمان تا امروز، بشر دهها پرواز به مکانهای دوردست از جمله کرهٔ ماه انجام داده است.
۱۰. افتخاراتِ گذشتهٔ هر ملّتی در افسانه‌های آن ملّت نهفته است.

تمرین چهل و سوم

به جای هر یک از کلمات زیر، متضاد آن را به کار ببرید:

۱. همنشینی با مردم هنرمند موجب سرافرازی است.
۲. شما نباید نسبت به نتیجهٔ کارتان ناامید باشید.
۳. ناامیدی بدون شک باعث شکست است.

۱. گردیدن / گشتن = شدن

۴. جوانان نیرومند و بااراده و امیدوار جامعه‌ای نیرومند و شکست‌ناپذیر می‌سازند.
۵. زندگی فراز و نشیب بسیار دارد. یک روز پیروزی است و روز دیگر ممکن است شکست باشد. در هر حال باید امیدوار بود.

تمرین چهل و چهارم

هر یک از دو جمله زیر را به صورت یک جمله شرطی ناممکن (نوع سوم شرطی)^۱ بنویسید.

مثال: او ناامید نشد. او دست از کار و کوشش نکشید.

چنانچه / اگر او ناامید شده بود دست از کار و کوشش می‌کشید.^۲

۱. اُتوبالهای محکمی ساخت. او توانست مانند پرندگان پرواز کند.
۲. ویلبر هنگام بازی به زمین خورد. اُستخوان پای او شکست.
۳. باد شدید بالهای قهرمان پرواز را درهم شکست. او نتوانست کار خود را به پایان برساند.

۴. اُتو چندین سال زحمت کشید. او موفق شد بالهای بزرگی بسازد.
۵. آنروز بادِ ملایمی می‌وزید. اُتو اولین پرواز خود را با موفقیت انجام داد.
۶. بابک به حرفهای پدرش گوش نمی‌داد. او نمی‌داند با چه کسی دوستی کند.
۷. ویلبر در این مدت بیکار نشست. او توانست چند کتاب راجع به آزمایشهای اُتو بخواند.

۸. اُرویل به برادر خود کمک کرد. او توانست بالهایی برای پرواز بی‌خطر بسازد.
۹. آن دو برادر به فکر ساختن ماشینی برای پرواز افتادند. اولین هواپیما پس از سه سال آماده پرواز شد.

۱۰. آن روز باد شدیدی وزید. اُتو نتوانست به سلامت فرود آید.

۲. ولی ناامید نشد و دست از کوشش نکشید.

۱. نک به آرفا ۲ ص ۱۵۸.

الف — هریک از دو جمله زیر را با استفاده از^۱ «اگرچه / هر چند که»^۲ به صورت یک جمله

بنویسید.

مثال: او بالهای گوناگونی ساخت. او با هیچیک از آنها نتوانست پرواز کند.

اگرچه او بالهای گوناگونی ساخت ولی با هیچیک از آنها نتوانست پرواز کند.

هر چند که او بالهای گوناگونی ساخت اما با هیچکدام از آنها نتوانست پرواز کند.

۱. ویلبر مجبور شد چند سال در خانه بماند. او در این مدت بیکار نشست.

۲. انسان از زمانهای قدیم می خواست که از ابرها بالاتر رود. فقط در حدود هشتاد سال

پیش به این آرزو رسید.

۳. او بالهای مُحکمی ساخته بود. باد بالهایش را درهم شکست.

۴. من همه دوستانم را به شام دعوت کرده بودم. بعضی از دوستانم نیامدند.

۵. اتو صدها بار در آسمان پرواز کرد. اتو موفق نشد که هواپیما بسازد.

ب — هریک از دو جمله زیر را با استفاده از «با وجودیکه / با وجود آنکه / با آنکه»^۳ به صورت

یک جمله بنویسید.

مثال: علی دیروز حالش خوب نبود. علی دیروز کار خود را تعطیل نکرد.

دیروز علی با وجودیکه حالش خوب نبود ولی کار خود را تعطیل نکرد.

دیروز علی با وجود آنکه حالش خوب نبود اما کار خود را تعطیل نکرد.

دیروز علی با آنکه حالش خوب نبود کار خود را تعطیل نکرد.

۱. اتو بالهای گوناگونی ساخت. او با هیچکدام نتوانست پرواز کند.

۲. کتاب بی زبان است. کتاب سخن می گوید.

۲. «هر چند که» (although) مخصوصی زبان نوشتار است.

۱. «با استفاده از» (by making use of)

۳. «با آنکه / با وجود آنکه» (in spite of the fact that) مخصوصی زبان نوشتاری هستند. بعد از آنها می توان واژه «ولی / اما» را به کار برد، ولی

معمولاً لازم نیست.

۳. ویلبر دستش شکسته بود. او کتابهای زیادی می‌خواند.
۴. من سرما خورده‌ام. من سَرِ کار خود حاضر شده‌ام.
۵. برادرانِ «رایت» به وسیلهٔ بال پرواز می‌کردند. آنها به فکر ساختن ماشین پرواز افتادند.

تمرین چهل و ششم

- الف – «با وجودِ این / با این وجود»^۱ را در جمله‌های زیر به کار ببرید.
- مثال: او با هیچکدام از بالها نتوانست پرواز کند. ولی او ناامید نشد.
او با هیچکدام از بالها نتوانست پرواز کند. با وجود این، ناامید نشد.
۱. آقای رئیس راهش دور است. اما سَرِ وقت به اداره می‌آید.
 ۲. همکارم کور است. ولی مرد پُرکاریست.
 ۳. انسان به کرهٔ ماه رفته است. ولی باز هم تلاش می‌کند به کُرّات دورتر برود.
 ۴. من سرما خورده‌ام. ولی کارم را تعطیل نکرده‌ام.
 ۵. ویلبر استخوانِ دستش شکسته بود. ولی پیوسته کتاب می‌خواند.
- ب – هریک از دو جملهٔ زیر را با استفاده از «با وجود» به صورتِ یک جمله بنویسید.
- مثال: اُتو بالهای گوناگون ساخت. ولی موفق نشد هواپیما بسازد.
اتو با وجودِ ساختن^۲ بالهای گوناگون موفق نشد هواپیما بسازد.
۱. پدرم پیر است. پدرم هنوز مُحکّم راه می‌رود.
 ۲. بابک بچه است. ولی چیزهای زیادی می‌فهمد.
 ۳. شما کارِ زیاد دارید. شما چطور می‌توانید به سینما بروید؟
 ۴. کتاب بی‌زبان است. ولی سخن می‌گوید.
 ۵. بشر به فضاهاى دور دست راه یافته است. او هنوز علّت بسیاری از چیزها را نمی‌داند.

۱. «با این وجود» (despite this) بیشتر مخصوصِ زبان نوشتاری است. ۲. بعد از «با وجود» (inspite of) فقط اسم می‌تواند بیاید.
بنابراین فعل را باید به مصدر تبدیل کرد و صفت را به اسم. مثلاً: «او غذا خورد» به با وجودِ خوردنِ غذا... «هوا سرد است.» به با وجودِ سردیِ هوا...

با + اسم معنا ← قیدِ حالت^۱

همه با اشتیاقِ مُنتَظِرِ دیدنِ این کارِ عَجیب بودند.
 ویلبر با سرافرازی از هواپیما بیرون آمد.
 او با عَصَبَانِیَّتِ فریاد زد: چه می‌کنی؟
 من با خنده جواب دادم: چیزِ مهمی نیست، دوستِ من!
 مردم با خوشحالی دعوتِ قهرمان را پذیرفتند.
 دوستانش با شور و هیجانِ بسیار این پیروزی را به او تبریک می‌گفتند.
 دانشجویان با علاقهٔ تمام به سخنانِ اُستادشان گوش می‌دادند.

۱. حرفِ اضافهٔ «با» (with) با برخی از اسمهای معنا، قیدِ حالت می‌سازد. این گونه قید، حالتِ (condition) فاعل را در موقع انجام فعل بیان می‌کند. قیدِ حالت گاهی می‌تواند قیدِ چگونگی (نک به ص ۵۷) هم باشد، مثلاً: کبوتران با قدرتِ تمام بال می‌زدند. بسیاری از صفتها خود به صورتِ قیدِ حالت به کار می‌روند، مانند: صیاد خوشحال به سوی آنان شتافت. کبوترها آزاد و شاد در آسمان پرواز می‌کردند. صیاد شتابان به سوی کبوتران می‌دوید. قیدِ حالت معمولاً بعد از فاعل می‌آید.

تمرین چهل و هفتم

جمله بسازید و کلماتِ بینِ دو آبرو را به صورتِ قیدِ حالت به کار ببرید.

۱. به، آزمایش، کار، و، او، پرداخت (امیدواری)
۲. از آن، ساخت، بالها، مُحکَمتر، پَس، و، بار، دهها، آسمان، در، کرد، پرواز (مُوفِقیت)
۳. قهرمان، بالها، باد، را، درهم، پرواز، شکست (خُشونَت)
۴. مُنتظر، دیدن، عَجیب، کار، مردم، این، بودند (بی صبری)
۵. دانشمندان، ساختند، دستگاهی، برای، فضاها، مسافرت، دور، به، (تلاش و کوشش بسیار)

۶. حرفها، من، به، می دادم، گوش، او (خونسردی)
۷. هر، از، روز، چرا؟، شما، خانه، می روید، بیرون (عَجَله)
۸. موش، کبوتران، دام، را، در، دید (تَعَجُّب)
۹. به، کبوتران، دنبال، صیاد، می دويد (ناامیدی)
۱۰. خروس، دست، از، روباه، فریب دادن، برداشت (عَصَبَانیت)

تمرین چهل و هشتم

جمله بسازید و کلماتِ بینِ دو آبرو را به صورتِ قیدِ چگونگی^۱ به کار ببرید.

۱. هواپیما، پرواز، به زمین، پَس، نشست، از، دقیقه، ۳۸ (آرامی).
۲. بچه ها، از، هنگام، بازی، یکی، خورده است، به زمین (شدت)
۳. صفرعلی، خود، لباسها، تن، از، درآورد، را، زد، و، آتش (آهستگی)
۴. قطار، مسافران، از، شدند، خارج (سلامت)

۱. نک به ص ۵۷

۵. این، را، شما، کتاب را، باید، می‌خواندید (دَقْتُ)
۶. بیماران، معالجه، را، ابوعلی‌سینا، می‌کرد (رایگان)
۷. خروس، روباه، می‌گفت، با، سخن (نرمی)
۸. روشن، زمین، و، هواپیما، شد، از، برخاست (آسانی، سُرعت)
۹. جواب، لطفاً، بفرستید، را، من، نامه (زود)
۱۰. خسته، این، خواهند، کبوتران، شد (دیر یا زود)

درس هشتم

زِ گَهِوارِه تا گورِ دانش بجوی^۱

پیرمردی که سالهای عُمرش به هفتاد و هشت رسیده بود، در بسترِ بیماری، واپسین لَحَظَاتِ زندگی را می‌گذرانید.^۲ بَسِتِگانش با چشمانِ اشکبارِ نگرانِ حالِ وی بودند. آنگاه که نَفَسِ او به شُماره افتاد^۳، دوستی دانشمند بر بالینِ وی حاضر شد و با آندوهی بسیار حالِ او را جویا گشت.^۴

مرد بیمار با کلماتی بُریده و کوتاه از دوستِ دانشمند خود خواهش کرد که یکی از مَسَائِلِ علمی را که زمانی با وی در میان گذاشته بود^۵، باز گوید.^۶ دانشمند گفت: ای دوستِ گرامی! اکنون در چُنین حالتِ ضَعَف و بیماری چه جای این پُریش است؟ بیمار با ناراحتی پاسخ داد:^۷

کدام یک از این دو بهتر است: این مسئله را بدانم و بمیرم یا نادانسته و جاهل در گذرم؟^۸

۱. جُستن to seek ۲. گُذراندن / گُذراندن to spend (time) ۳. به شُماره افتادن (نَفَس) to get out of
4. جویا شدن / گشتن to inquire about ۵. در میان گذاشتن (بِا) to put forward ۶. باز گفتن to say again
7. پاسخ دادن (بِه) to answer ۸. در گُذشتن to pass away

مرد دانشمند مسئله را باز گفت. سپس از جای برخاست و دوست بیمار را ترک کرد.^۱ هنوز چند قدمی دور نشده بود^۲ که شیون از خانه بیمار برخاست. چون سراسیمه بازگشت، بیمار چشم از جهان فرو بسته بود^۳!

مردی که در دم مرگ نیز تشنه فراگیری و کسب دانش بود، ابوریحان بیرونی یکی از بزرگترین ریاضی‌دانان و فیلسوفان ایرانی است. او از افتخارات ایران به شمار می‌رود^۴. همه زندگی ابوریحان در تألیف و تحقیق و در جستجوی دانش گذشت^۵.

تا سال ۴۲۷ هجری که شصت و پنج سال از عمرش می‌گذشت یکصد و سیزده جلد کتاب نوشته بود. این کتابها در باره مسائل گوناگون از قبیل ستاره‌شناسی، پزشکی، ریاضیات، تاریخ، جغرافیا، داروشناسی، رسوم و سنتهای ملل مختلف، و علوم دیگر است.

با وجود آنکه نزدیک به هزار سال از عصر ابوریحان می‌گذرد^۵، بیشتر نوشته‌ها و کتابهای او از جهت فکر تازه می‌نماید^۶. به نظر می‌رسد که اندیشه و روش تحقیق او در مسائل علمی به اندیشه و روش دانشمندان امروز بیشتر نزدیک بوده تا به روش و فکر دانشمندان زمان خود.

پیوسته به علل حوادث می‌اندیشید و به تحقیق و مطالعه و کشف چیزهای ناشناخته عشق می‌ورزید^۷. درباره آدیان مختلف و سنتهای ملت‌های گوناگون تحقیق می‌کرد^۸ و اطلاعاتی را که بدست می‌آورد^۹، به صورت کتاب می‌نوشت. دشمن سرسخت جهل و دوستدار دانش و پیش بود. از این لحاظ در قرون گذشته کمتر می‌توان برای او نظیری پیدا کرد.

۱. ترک کردن to leave	۲. دور شدن (از) to go away	۳. فرو بستن to close
۴. به شمار رفتن to be reckoned	۵. گذشتن to pass	۶. نمودن to seem, to appear
۷. عشق ورزیدن (به) to love	۸. تحقیق کردن to investigate	۹. به دست آوردن to obtain

* مترادف

از	*	ز ^۱
عِلْم	*	دانش
زندگی	*	عُمَر
رَخْتِخواب	*	بِستَر
ناخوشی	*	بیماری
آخرین	*	واپسین
خویشان، اقوام	*	بَسِتِگان
او	*	وِی ^۲
هنگامی که، وقتی که	*	آنگاه که
غَم، غُصّه	*	آندوه
پُرسیدن	*	جویا گشتن
عالم	*	دانشمند
تَقاضا کردن	*	خواهش کردن
مسئله‌ها	*	مسائل
وقتی	*	زَمانی
دوباره گفتن	*	باز گفتن
عَزیز	*	گِرامی
وَضْعِیت	*	حالت
ناتوانی	*	ضَعَف

۲. «وِی» (he .she) مخصوص زبانِ آدبی است.

۱. «ز» صورتِ کوتاه شده «از» که فقط در شعر به کار می‌رود.

مُردن	*	دَر گُذشتن
نادان	*	جاهِل
گام	*	قَدَم
وقتی که، هنگامی که	*	چون ^۱
لحظه	*	دَم
یادگیری	*	فراگیری
به شمار آمدن، به حساب آمدن	*	به شمار رفتن
پژوهش	*	تحقیق
پژوهش کردن	*	تحقیق کردن
طِبّ	*	پزشکی
رسمها	*	رُسوم
ملّتها	*	مِلَل
دوره، زَمان	*	عَصَر
از لحاظِ	*	از جَهَتِ
همیشه، همواره.	*	پیوسته
حادثه‌ها، پدیده‌ها	*	حوادث
مُطالعه	*	بَررسی
مَجْهول	*	ناشناخته
نادانی	*	جَهَل
قرنها	*	قُرُون
مانند، مثل	*	نَظیر

۱. مخصوصی زبان ادبی است.

غایب	❖	حاضر
قُدْرَت، قُوَّت، توانائی	❖	ضَعْف
سَلَامَت	❖	بیماری
دانسته	❖	نادانسته
عَالِم	❖	جاهِل
نزدیک شدن (به)	❖	دور شدن (از)
نَنگ	❖	إِفْتخار
نِفَرَت داشتن (از)	❖	عِشْق و رَزیدن (به)
از دست دادن	❖	به دست آوردن

تمرین چهل و نهم

الف — قطعهٔ «زگهواره تا گور دانش بجوی» را با استفاده از واژه‌های مترادف بازنویسی کنید.^۱

ب — در جمله‌های زیر به جای هر یک از واژه‌ها متضاد آن را به کار ببرید.

۱. «عِشْق و رَزیدن» به معنی دوست داشتنِ بیش از حد^۲ است. مثلاً: «او به کتاب عشق می‌ورزد»، یعنی او از کتاب بیش از اندازه^۲ خوشش می‌آید.
۲. «نِفَرَت داشتن» به معنی بد آمدن بیش از اندازه است. مثلاً: «آدم جاهِل از کتاب نفرت دارد»، یعنی از کتاب بیش از حد بدش می‌آید.

۲. بیش از حد / اندازه (extraordinarily (= beyond limit))

۱. بازنویسی کردن (to rewrite)

۳. بیماری، ضعف، و از دست دادن نیرو بدبختی بزرگی است.
۴. او می‌گفت: «پیروزی برای من موجب افتخار است.»
۵. هفتادوپنج درصد دانشجویان غایب بودند و فقط بیست و پنج درصد آنان در کلاس حاضر بودند.

تمرین پنجاهم

قطعه «انسان پرنده» را بخوانید و به پرسشهای زیر به صورت جمله کامل پاسخ دهید.

۱. اولین کسی که با بال پرواز کرد، نامش چه بود و اهل کدام کشور بود؟
۲. از کجا می‌فهمیم که انسان از خیلی قدیم آرزوی پرواز داشته است؟
۳. «اتو» بالهای خود را چگونه ساخت؟
۴. «اتو» اولین پرواز آزمایشی خود را چگونه انجام داد؟
۵. آیا اولین پرواز «اتو» با موفقیت انجام شد یا با شکست؟
۶. قهرمان پرواز چگونه مُرد؟
۷. «ویلبر» چگونه «اتو» را شناخت؟
۸. آیا «ویلبر» هم با بال پرواز کرد؟
۹. چه کسی برای نخستین بار با هواپیما پرواز کرد؟
۱۰. چه کسانی نخستین پرواز هواپیما را تماشا کردند؟
۱۱. مدتِ پروازِ آزمایشی هواپیما چقدر بود؟
۱۲. به چه دلیل نخستین پرواز هواپیما با پیروزی انجام شد؟
۱۳. چگونه بشر آسمان را به دست آورد؟
۱۴. آیا انسان باز هم به فکر پرواز به جاهای دیگر است؟
۱۵. سعدی، شاعر و نویسنده ایرانی، در باره انسان چه گفته است؟

مفرد	جمع
مَسْئَلَه	مَسَائِل ^۲
حَادِثَه	حَوَادِث
عِلْم	عُلُوم
قَرْن	قُرُون
رَسْم	رُسُوم
مِلَّت	مِلَل
عِلَّت	عِلَل
دین	آدیان

۱. نک به آفا ۱، ص ۵۰؛ آفا ۳، ص ۶ و ۵۶

۲. در زبان فارسی، تعدادی از اسمهای عربی به صورت جمع به کار می‌روند. این گونه

جمع که در زبان عربی به آن «مُکَثَّر» (شیکسته) گفته می‌شود مخصوص زبان عربی است. در فارسی، قاعده‌ای برای این جمع وجود ندارد و باید آن را از نوشته‌ها، کتابها، و واژگان زبان یاد گرفت. این گونه جمع را نمی‌توان، با نشانه‌های جمع فارسی، دوباره جمع بست ولی صورت مفرد آنها را می‌توان با «ها» جمع بست، مثلاً: قرن — قرن‌ها. در نوشته‌های خوب، جمع «مُکَثَّر» کمتر به کار می‌رود.

تمرین پنجاه و یکم

الف — در جمله‌های زیر، جمعهای «مُکَسَّر» را به صورتِ جمعِ فارسی بنویسید.

۱. بیمار خواهش کرد که دوستش یکی از مسائلِ علمی را برایش دوباره بگوید.
۲. ابوریحان یک کتاب بزرگ در بارهٔ رُسوم و سنتهای مللِ مختلف نوشته است.
۳. وی چند کتابِ راجع به علومِ گوناگون از جمله ستاره‌شناسی نوشته است.
۴. همواره به عللِ پدیده‌ها فکر می‌کرد.
۵. در چند روزِ گذشته حوادثِ گوناگونی روی داده است.
۶. ابوریحان راجع به آدیانِ مختلف تحقیق کرده است.
۷. دانشمندی مانندِ ابوریحان را در قرونِ گذشته کمتر می‌توان یافت.

ب — در جمله‌های زیر، جمعها را به صورتِ جمعِ فارسی بنویسید.

۸. بیمار آخرین لحظاتِ زندگی خود را می‌گذراند.
۹. بیمار با کلماتی بریده و کوتاه صحبت می‌کرد.
۱۰. ابوریحان نه تنها یکی از افتخارات ایران بلکه موجبِ سربلندی همهٔ انسانهاست.

ستاکِ حال + پسوندِ - ش ← اسم مصدر^۲

دان + - ش ← دانش
 رَو + - ش ← رَوِش
 بین + - ش ← بینش
 خواه + - ش ← خواهش
 پُرس + - ش ← پُرسش

ابوریحان دشمنِ سرسخت نادانی و دوستدارِ دانش و بینش بود.
 من اکنون به پُرسشهای شما پاسخ خواهم داد.
 خواهش شما چیست؟ به من بگوئید چه می‌خواهید.
 خواهش می‌کنم در بارهٔ رَوِشِ کارتان صحبت کنید.

۱. مصدر (Infinitive) و اسم مصدر (verbal noun) هر دو اسم هستند زیرا: (۱) هر دو جمع بسته می‌شوند؛ (۲) بعد از هر دو صفت می‌آید؛ (۳) هر دو می‌توانند فاعل، مفعول، اضافه و جز آن باشند. تفاوت آنها در این است که در مصدر معنی فعل و عمل (action) وجود دارد، مثلاً پرسیدن (to question) ولی در اسم مصدر معنی اسم آن فعل یا عمل دیده می‌شود، مثلاً پرسش (question).
 ۲. پسوند «-esh» یا «-ish» با ستاکِ حال بعضی از فعلها اسم مصدر می‌سازد. علاوه بر این، واژه‌های زیر نیز اسم مصدر هستند:
 الف - ستاکِ حال یا ستاکِ گذشتهٔ بعضی از فعلها (بدونِ پسوندِ «-sh»)، مانند: شکست، خرید، خواب، اُفت (fall)، کُشت (killing)، شناخت (recognition).

ب - ستاکِ گذشتهٔ بعضی از فعلها + پسوند «-ar» (آر)، مانند: گفتار (speech)، رفتار (behaviour)، نوشتار (writing).

پ - ستاکِ حال بعضی از فعلها + پسوند «-e» (ای)، مانند: خنده، گریه، ناله.

ت - صفت + پسوند «-i» (ای)، مانند: خوبی، زیبایی، زشتی.

اسم + اسم فاعلی کوتاه^۱ ← اسم فاعلی مُرکَّب^۲

دوست + دار ← دوستدار
 اشک + بار ← اشکبار
 ریاضی + دان ← ریاضیدان

ابوریحان بیرونی دوستدارِ دانش بود.
 مادر با چشمانِ اشکبار نگرانِ حال دخترش بود.
 خیّام، ریاضیدانِ مشهورِ ایرانی، در قرنِ پنجم هجری زندگی می‌کرد.

۱. اسم فاعلی کوتاه، اسم فاعلی است که پسوندِ آن، یعنی «کنده» حذف شده است و در این صورت با ستاک حال یکی است، زیرا ستاک حال با پسوندِ «کنده» اسم فاعل می‌سازد (نک به آذفا ۲، ص ۱۲۷).
 ۲. اسم فاعلی مُرکَّب، واژهٔ مرکبی است که بخشِ اوّلِ آن یک اسم یا صفت و بخشِ دوم آن اسم فاعلی کوتاه است. این جملها را مقایسه کنید: او ستاره را می‌شناسد. او ستاره شناسنده است. او ستاره شناس است؛ علی کتاب را دوست دارد. علی دوست دارندهٔ کتاب است. علی دوستدارِ کتاب است؛ از چشم او آشک می‌بارید. چشم او آشک بارنده بود. چشم او اشکبار بود.

باید دانست که اسم فاعل کوتاه فقط در ساختنِ واژهٔ مرکب به کار می‌رود.
 اسم فاعل مرکب، هم به صورتِ صفت و هم به صورتِ یک اسم مستقل می‌تواند به کار رود، مثلاً: مردِ ریاضیدان شروع به صحبت کرد؛ او یکی از ریاضیدانانِ بزرگ است.

تمرین پنجاه و دوم

الف — قیدهای چگونگی و حالت را در درس هشتم یادداشت کنید؛

ب — با واژه‌های زیر جمله بسازید، و زیر اسمهای مصدر خط بکشید:

۱. (موجب، است، دانش، سرافرازی)
۲. (بیماری، نیست، یک، سرماخوردگی، خطرناک)
۳. (خوشبختی، دارد، او، زندگی)
۴. (خبرنگاران، به، پاسخ، آقای، نداد، وزیر، پرسشهای)
۵. (من، است، گم، این، که، ناراحتی، می‌دانم)
۶. (زبان، فراگیری، وقت، نیاز دارد^۱، و، به، حوصله)
۷. (یک، است، علم، ستاره‌شناسی)
۸. (پزشکی، به، علم، بشر، کرده، خدمت^۲، است)
۹. (زیادی، درباره، کتابهای، داروشناسی، شده است، نوشته)
۱۰. (غذا خوردن، بچه‌ها، روش، را، باید، به، داد، یاد^۳)
۱۱. (درباره، جهان، بینش، و، بسیار، زندگی، او، است، محدود)

تمرین پنجاه و سوم

در درس هشتم، تمام موصوفها^۴ و صفتها را یادداشت کنید و نوع صفت را بنویسید.

مثال: موصوف صفت

لَحَظَات واپسین (صفت نسبی)

۳. یاد دادن (به) to teach

۲. خدمت کردن (به) to do service

۱. نیاز داشتن (به) to need

۴. موصوف qualified noun

تمرین پنجاه و چهارم

به پرسشهای زیر به صورت جمله کامل پاسخ دهید.

۱. مرد بیمار چه کسی بود؟
۲. آیا حالِ مرد بیمار خوب شد؟
۳. مرد بیمار چند سال داشت؟
۴. مرد بیمار از دوستش چه خواست؟
۵. هنگامی که بیمار مُرد، آیا دوستش بر بالین او بود؟
۶. آیا بیمار هنگام مرگ تشنه آب بود؟
۷. آیا ابوریحان بیرونی شاعر بود؟
۸. ابوریحان چه چیزی را دوست داشت و از چه چیزی بدش می آمد؟
۹. ابوریحان در چه سالی به دنیا آمد؟
۱۰. کتابهای ابوریحان بیرونی درباره چه موضوعاتی است؟
۱۱. آیا نوشته ها و کتابهای ابوریحان امروز کهنه و قدیمی هستند؟
۱۲. روش مطالعه و تحقیقِ ابوریحان چگونه بوده است؟

فصلها

فصل پاییز چو آغاز شود همه جا مدرسه ها باز شود
 چون که پاییز به پایان آید فصل سرمای زمستان آید
 گاه برف آید و گاهی باران تا برد فایده از آن دهبان
 چون زمستان گذرد عید شود وقت تابیدن خورشید شود
 همه جا پر شود از بوی بهار بشکفتد غنچه گل در گلزار
 کم کم آید پس از آن تابستان پرز انگور شود تماکستان
 فصلها آیتی از لطف خدا بنزار امش و آسایش است

(شعر از: محمد جواد محبت)

۱. چو = چون. به معنی «وقتی که». هنگامی که». فقط در شعر به کار می‌رود (نک به ص ۲۵).
 ۲. چُونکه = چون. به معنی «وقتی که». هنگامی که».
 ۳. به پایان آمدن = به پایان رسیدن.
 ۴. گاه = گاهی.
 ۵. نک به ص ۲۳.
 ۶. فایده
 ۷. عید نوروز (Nowruz Festival)، عید ملی ایرانیان. که روز اول فروردین یا اولین روز از فصل بهار
 ۸. تابیدن to shine.
 ۹. شکفتن = باز شدن. فقط برای گل به کار می‌رود. مثلاً: غنچه‌ها
 ۱۰. بهار = برای. فقط در شعر به کار می‌رود. می‌شکفتند.

* مترادف

سود، مَنفَعَت، نفع	*	فایده
سود بردن	*	فایده بُردن
بَاز شدن	*	شِکُفتن
گُلستان، بوستان	*	گُلزار
اَندک اندک	*	کَم کَم
نِشانه، عَلامَت	*	آیت
مهربانی	*	لُطف
راحتی، آسایش	*	آرامِش
برای	*	بَهِرِ

* متضاد

ضَرَر، زیان	*	فایده
ضَرَر کردن	*	فایده بُردن
ناراحتی	*	آرامِش

تمرین پنجاه و پنجم

به پرسشهای زیر به صورت جمله کامل پاسخ دهید.



۱. مدرسه‌ها در چه فصلی باز می‌شوند؟
۲. سرمای زمستان از کی شروع می‌شود؟
۳. کشاورزان از چه چیزی سود می‌برند؟
۴. آفتاب درخشان از کی آغاز می‌شود؟
۵. عید نوروز ایرانیان در چه فصلی است؟
۶. بهار را چگونه می‌توان احساس کرد؟
۷. بعد از بهار چه فصلی است؟
۸. جایی که درخت انگور فراوان است چه نام دارد؟
۹. چه میوه‌ای در تابستان به دست می‌آید؟
۱۰. فصلها برای چه بوجود آمده‌اند؟
۱۱. شعر «فصلهای سال» چند بیت و چند مصراع دارد؟
۱۲. در پایان مصراعهای هر بیت چه چیزی تکرار می‌شود؟

تمرین پنجاه و ششم

الف. شعر «فصلهای سال» را، با استفاده از «واژه‌های مترادف» به صورت نثر^۱ بازنویسی

کنید.

مثال: بِشَكْفَدَ غُنْجَهٗ کُلُّ در گُلزار.

غنچه گل در گلستان باز می‌شود.

ب — این جمله‌ها را به صورتِ مثالِ زیر بازنویسی کنید:

مثال: خورشید می‌تابد.

اکنون هنگامِ وقتِ تابیدنِ خورشید است.

۱. فصل پائیز آغاز می‌شود.
۲. مدرسه‌ها و دانشگاه‌ها باز می‌شوند.
۳. پائیز به پایان می‌آید و زمستان شروع می‌شود.
۴. دهقان از برف و باران فایده می‌برد.
۵. عید نوروز می‌آید و خورشید می‌تابد.
۶. همه جا از بوی بهار پُر می‌شود.
۷. غنچه‌ها و گلها در گلزارها می‌شکُفند.
۸. تابستان می‌آید و تاکستانها از انگور پُر می‌شوند.
۹. وقتِ آرامش و آسایش مردم رسیده است.

درس نهم

مُرغابی و لاک‌پُشت

دو مُرغابی و یک لاک‌پشت مدّتها^۱ در آبگیری با صلح و آرامش زندگی می‌کردند، و یارِ غَمخوارِ یکدیگر بودند. اتفاقاً آبِ آبگیر بسیار کم شد و مرغابیها دیگر نتوانستند آنجا بمانند. به ناچار تصمیم گرفتند به آبگیر دیگری بروند. برای خداحافظی پیش لاک‌پشت رفتند. یکی از مرغابیها با ناراحتی چنین گفت: دوست عزیز، مُتأسفانه این آبگیر به زودی خُشک خواهد شد،^۲ و ما نمی‌توانیم بدونِ آب به زندگی خود ادامه دهیم. هر چند که تَرک کردنِ تو برای ما ناگوار است ولی چاره‌ای جز این نداریم. تو را به خدا می‌سپاریم. همیشه به یاد تو و مهربانیهای تو خواهیم بود.

لاک‌پشت از این سُخنان سَخْت آندوه‌گین شد و گفت: من، هم از کُمی آب در رنج هستم^۳ و هم دوری شما برایم سخت است. شما دوستِ من هستید، و من جز شما کسی را ندارم. انصاف نیست که مرا تنها و بی‌یار و یاور رها کنید.^۴

۱. مدّتها (a long time). وقتی که «مدّت» به معنی زمانِ بسیار طولانی باشد جمع بسته می‌شود. مثلاً: مدّتهاست که او را ندیده‌ام. مدّتها پیش

چیزی به من گفتید که هنوز یادم هست. ۲. خُشک شدن to get dry ۳. در رنج بودن to be suffering

۴. رها کردن to leave, to abandon

«دوست آن باشد که گیرد دستِ دوست در پَریشانحالی و دَرماندگی»^۱

شما که دوست من هستید، چاره‌ای بیاندیشید و مرا هم با خود ببرید.

مرغابیها جواب دادند: ما نیز از دوریِ تو بسیار دِلَنگ می‌شویم.^۲ هر جا که برویم، بی تو به ما خُوش نخواهد گذشت. اما بُردنِ تو بسیار مُشکل است، زیرا ما می‌توانیم پرواز کنیم و تو نمی‌توانی.

لاک‌پشت در حالیکه از اندیشهٔ تنهائی به شدت غمگین شده بود گفت: هر مُشکلی را می‌توان با فکر کردن حل کرد.^۳ از قدیم گفته‌اند «کار، نَشُد ندارد».^۴

مرغابیها مُدتی فکر کردند. پس از آن گفتند: ما تو را هم با خود می‌بریم به شرطِ آنکه^۵ قُول بدهی^۶ هر چه گُفتم بپذیری.

لاک‌پشت در حالی که از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجید گفت: هر چه بگوئید انجام می‌دهم.

مرغابیها چوبی آوردند و به او گفتند: ما دو سَرِ این چوب را با مَنقارِ خود می‌گیریم، و تو هم وسطِ آن را با دهانت بگیر. به این ترتیب^۷ هر سه با هم پرواز خواهیم کرد. اما باید مُواظب باشی که هنگام پرواز هرگز دهانت را باز نکنی. لاک‌پشت گفت: مُطمئن باشید.

مُغابیها به پرواز در آمدند و لاک‌پشت را با خود به آسمان بردند. چون به بالای شهر رسیدند، چشم مردم به آنها افتاد. منظره‌ای جالب و دیدنی بود. مردم آنها را به هم نشان می‌دادند و با تَمَسُخُرمی گفتند: لاک‌پشتِ تَنَبُل را ببینید که هَوَسِ پرواز کرده است!

1. A true friend is the one who lends a hand to a friend suffering from misery and distress.

2. دِلَنگ شدن to become annoyed 3. حَل کردن to solve 4. (Nothing) is impossible

5. به شرطِ آنکه provided that 6. قُول دادن to promise

7. به این ترتیب / بدین ترتیب in this manner 8. هَوَس کردن to take a fancy to, to aspire

لاک پشت مُدّتی خاموش ماند. اما وقتی که دید گفتگو و غوغای مردم تمام نمی‌شود، بی‌طاقت شد، و در حالی که به خشم آمده^۱ بود فریاد زد:^۲
 «تا کور شود هر آنکه نتواند دید^۳!»
 دهان باز کردن همان بود و از بالا به زمین افتادن همان.^۴

* مترادف

آبگیر	*	پَرِکِه
إِتْفَاقاً	*	از قضا
به ناچار	*	ناگزیر
خدا حافظی	*	وَداع
پیش	*	نَزِد
چُنین	*	اینطُور
به‌زودی	*	در آینده نزدیک
ناگوار	*	نامَطبوع، ناخوشایند
چاره	*	عِلاج
آندوهگین	*	عَمگین
رَنج	*	عَذاب
دوری	*	جُدائی، فِراق
کَمی	*	کَمبود

۲. فریاد زدن to shout

۱. به خشم آمدن to become angry

3. To the envy of my enemies.

4. No sooner had he opened his mouth than he fell down (= opening mouth was no sooner than falling down).

یَاوَر	*	مَدَدکار
رَهَا کردن	*	تَرک کردن
دِلَتَنگ	*	اَفْسُرده، مَلول
مُشِکِل	*	دُشوار
مِنقار	*	نُوک
وَسَط	*	مِیان
تَمَسْخُر	*	مَسْخَرِگی
خاموش	*	ساکِت
غُوغا	*	سَرَوِصِدا
فَرِیاد زدن	*	داد زدن
هر آنکه	*	هر کَس که

* متضاد

آرامش	*	ناآرامی، دَعوا
صُلح	*	جَنگ، دَعوا
ناگوار	*	مَطبوع، خُوشایند
اَندوهگین	*	شاد، خُوشحال
کَمی	*	فَراوانی، زیادی، بسیاری

تمرین پنجاه و هفتم

الف - داستان «مرغابی و لاک‌پشت» را با استفاده از واژه‌های مترادف بازنویسی کنید.

ب - در جمله‌های زیر به جای هر یک از واژه‌ها متضاد آن را به کار برید:

۱. زندگی با صلح و آرامش مطبوع و خوشایند است.
۲. از این خبر ناگوار بسیار آندوهگین شدم.
۳. فراوانی برف و باران موجب فراوانی محصولات کشاورزی است.
۴. دوری تو برای ما ناگوار است.
۵. اگر چه او آدمی موفق بود ولی همیشه غمگین به نظر می‌رسید.

تمرین پنجاه و هشتم

هر یک از دو جمله زیر را با استفاده از «به شرط اینکه / اینک» به صورت یک جمله

بنویسید:

- مثال: ما تو را با خود می‌بریم. هر چه گفتیم قبول کن.
- ما تو را با خود می‌بریم به شرط اینکه هر چه گفتیم / می‌گوئیم قبول کنی^۱.
۱. ما دو سر این چوب را می‌گیریم. تو هم وسط آن را محکم بگیر.
 ۲. هر مشکلی را می‌توان حل کرد. فکر کنید و تصمیم بگیرید.
 ۳. هر سه به سلامت پرواز کردیم. تو نباید چیزی به کسی بگویی.
 ۴. امسال گندم و جو، به طور کلی، محصولات کشاورزی فراوان خواهد بود. برف و باران زیاد است.
 ۵. مرغابیها به جای دیگری نمی‌روند. آب آبیگر خشک نخواهد شد.
 ۶. شما می‌توانید زندگی خوبی داشته باشید. شما با هم دوست هستید.

۱. توجه کنید که فعل اصلی یعنی آخرین فعل بعد از «به شرط اینکه» باید حال التزامی باشد.

۷. کار نشُد ندارد. شما نباید ناامید بشوید و دست از کوشش بکشید.

۸. او آدم خوبی است. او خشمگین می‌شود.

ب – هر یک از دو جمله زیر را با استفاده از «مگر اینکه / آنکه»^۱ به صورت یک جمله

بنویسید:

مثال: ما تو را با خود می‌بریم.

تو باید هر چه گفتیم انجام دهی.

ما تو را با خود نمی‌بریم / نخواهیم برد، مگر اینکه هر چه گفتیم انجام دهی.^۲

۹. تمام مشکلات را می‌توان حل کرد. همگی باید متحد شویم و صمیمانه به هم کمک کنیم.

۱۰. شما یک دوست خوب هستید. شما به دوستانان کمک می‌کنید و با آنها مهربان هستید.

۱۱. در مُسافرت به ما خوش خواهد گذشت. تو هم باید با ما بیایی.

۱۲. آنها زندگی خوشی دارند. زیرا یار و غمخوار یکدیگرند.

۱۳. رضا در کارش موفق می‌شود. او همیشه به حرفهای پدرش گوش می‌دهد.

۱۴. [حال بیمار خوب می‌شه. چرا آزش خوب مواظبت نمی‌کنین؟]

۱۵. ما توانستیم به سلامت پرواز کنیم. زیرا تو دهانت را بسته بودی.

۲. فعل قبل از «مگر اینکه» می‌تواند حالی اخباری منفی یا آینده منفی باشد. و فعل

۱. مگر اینکه unless. نک به آفا ۲، ص ۱۶۱.

بعد از «مگر اینکه» باید حال التزامی باشد.

تمرین پنجاه و نهم

الف — هریک از دو جمله زیر را با استفاده از «مگر اینکه»^۱ و «وَلَا» در غیر این صورت»^۲ به صورت یک جمله بنویسید.

مثال: هرچه گفتیم باید فوراً قبول کنی. ما تو را با خود می‌بریم/ خواهیم برد.
مگر اینکه هر چه گفتیم فوراً قبول کنی وَاَلَا ما تو را با خود نخواهیم برد/ نمی‌بریم.^۳

۱. آنها فکر می‌کنند. آنها می‌توانند مشکلشان را حل کنند.
 ۲. ما از تجربیات یکدیگر استفاده خواهیم کرد. ما اشتباه زیاد می‌کنیم.
 ۳. از او معذرت بخواهید. او شما را خواهد بخشید.
 ۴. او پول مرا به من نمی‌دهد. از او به دادگاه شکایت کرده‌ام.
 ۵. راه باز است. به مسافرت خود می‌توانیم ادامه دهیم.
- ب — جمله‌های زیر را با استفاده از «انصاف نیست که...» بازنویسی کنید.
- مثال: او را تنها و بی‌کس رها نکنید.
- انصاف نیست که او را تنها و بی‌کس رها کنید.
۶. این حیوان بی‌گناه را اذیت نکنید.
 ۷. پدر و مادرت به تو کمک کرده‌اند، بنابراین، تو باید به آنها کمک کنی.
 ۸. همه مشغول کار و فعالیت هستند، بنابراین، ما بیکار نخواهیم نشست.
 ۹. زبان فارسی را یاد می‌گیرم، زیرا ادبیات بسیار زیبایی دارد.
 ۱۰. او به شما خوبی کرده است.^۴ شما به او بدی نکنید.^۵

۱. نک به آفا ۲، ص ۱۶۲. ۲. وَلَا/در غیر این صورت otherwise ۳. اگر عبارت «مگر اینکه» در آغاز جمله بیاید فعلی اولین جمله باید به صورت حال التزامی باشد. و نیز عبارت «در غیر این صورت» یا «وَلَا» باید در آغاز جمله دوم بیاید، و فعلی جمله دوم باید به صورت حال یا آینده باشد. ۴. خوبی کردن (به) to do good ۵. بدی کردن (به) to do evil

هر یک از دو جملهٔ زیر را با استفاده از «در حالی که»^۱ به صورت یک جمله بنویسید.

مثال: لاک پشت به خشم آمده بود. او فریاد زد.

لاک پشت در حالی که به خشم آمده بود فریاد زد. لاک پشت که به خشم آمده بود

فریاد زد.

۱. لاک پشت از سخنان مرغابی سخت اندوهگین شده بود. او گفت: من از دوری شما در رنج هستم.

۲. مرغابیه‌ها ناراحت بودند. آنها گفتند: ما مجبوریم اینجا را ترک کنیم.

۳. مرغابیه‌ها با لاک پشت با صلح و صفا زندگی می‌کردند. آنها تصمیم گرفتند به جای دیگری بروند.

۴. ترک لاک پشت برای مرغابیه‌ها ناگوار بود. آنها با او خداحافظی کردند.

۵. دهقان فداکار از سرما می‌لرزید. او لباسهای خود را از تن درآورد.

۶. صفرعلی چراغ در دست داشت. او به طرف قطار می‌دوید.

۷. مرغابیه‌ها دو سر چوب را با نوک خود گرفته بودند. آنها به پرواز درآمدند.

۸. خروس از روباه می‌ترسید. او به بالای درختی پرید.

۹. ابوریحان آخرین لحظات عمرش را می‌گذرانید. او هنوز تشنهٔ دانش بود.

۱۰. دوست ابوریحان بسیار غمگین بود. او حال ابوریحان را می‌پرسید.

۱۱. بیمار نمی‌توانست حرف بزند. او یک مسئلهٔ علمی را از دوستش سؤال کرد.

۱. یک جملهٔ کامل می‌تواند به صورت قید حالت (نک به ص ۸۳) به کار رود. در این صورت، عبارت «در حالی که» (while) یا «که» (that) در

آغاز آن می‌آید.

از + اسم ← قیدِ علت^۱

مرغابها از گمی آب در رنج بودند.
 ما نیز از دوری تو بسیار دلتنگ می‌شویم.
 لاک‌پشت از این سخنان سخت اندوهگین شد.
 او از حرفهای مردم به خشم آمد.
 آیا تو از بیکاری خسته نشده‌ای؟
 چرا باید بیش از چهل درصد از مردم دنیا از کمبود غذا رنج ببرند؟
 خواهرم از ترس رنگش پریده بود.^۲

۱. حرف اضافه «از» با بعضی از اسمها (معمولاً اسم معنا) قیدِ علت (cause adverb) می‌سازد. این قید، دلیل و علتِ انجام فعل را بیان می‌کند. مثلاً: او از خشم فریاد می‌زد (یعنی دلیل و علتِ «فریاد زدن» «او» «خشم» بود)؛ من از خوشحالی در پوست نمی‌گنجیدم، (علتِ در پوست نگنجیدن من، خوشحالی بود).

همچنین «تا / که» (in order that) و «برای» (for) با جمله بعد از آنها قیدِ علت است. مثلاً: کبوتران بال گشودند تا پرواز کنند (یعنی دلیلِ بال گشودنِ کبوتران، پرواز کردن بود)؛ می‌روم که او را ببینم (یعنی علتِ رفتن من دیدنِ او است)؛ ما برای رفع خستگی زیر درختی نشستیم (یعنی دلیلِ نشستن ما رفع خستگی بود).
 ۲. پریدنِ رنگ to turn pale

تمرین شصت و یکم

الف — قیدِ علت را در درسهای ۲، ۴، ۵، ۷، ۸، ۹ یادداشت کنید.

ب — قید های چگونگی را در درس ۹ یادداشت کنید.

تمرین شصت و دوم

الف — هریک از دو جمله زیر را با استفاده از «هم ... و هم ...» به صورت یک جمله

بنویسید.

مثال: من از کمی آب در رنجم. دوری شما برایم سخت است.

من هم از کمی آب در رنجم و هم دوری شما برایم سخت است.

۱. مردم آنها را به یکدیگر نشان می دادند. مردم به آنها می خندیدند.

۲. بُردنِ لاک پشت مشکل بود. تنها گذاشتنِ او مشکل بود.

۳. مرغایها و لاک پشت با صلح و صفا زندگی می کردند. آنها با یکدیگر دوستِ نزدیک

بودند.

۴. لاک پشت از خشک شدنِ آبگیر ناراحت بود. او از رفتنِ مرغایها ناراحت بود.

۵. مرغایها آب را دوست داشتند. مرغایها از لاک پشت خوششان می آمد.

ب — هریک از دو جمله زیر را با استفاده از «... همان ... همان» به صورت یک جمله

بنویسید.

مثال: او دهانش را باز کرد. او از بالا به زمین افتاد.

دهان باز کردن همان بود و از بالا به زمین افتادن همان.^۱

۱. او به زمین خورد. استخوان پایش شکست.

۱. یعنی به محض اینکه دهانش را باز کرد به زمین افتاد. دو فعل که در یک لحظه و بدون فاصله انجام شده اند. این جمله می تواند بدون فعل به کار

رود. یعنی: «دهان باز کردن همان و از بالا به زمین افتادن همان».

۲. او چُرت می‌زد. او تصادف کرد.
۳. پدرش سَکته کرد. پدرش مُرد.
۴. احمد به وسط خیابان دوید. او با ماشین تصادف کرد.
۵. کوه فرو ریخت. راه‌آهن مسدود شد.

تمرین شصت و سوم

هریک از دو جملهٔ زیر را با استفاده از «که» موصولی^۱ به صورت یک جمله بنویسید.

مثال: شما دوست من هستید. شما باید برای من فکری بکنید.

شما که دوست من هستید باید برای من فکری بکنید.

۱. تو نمی‌توانی پرواز کنی. تو بال نداری.
۲. تو جوان هستی. تو چرا اینقدر می‌خوابی؟
۳. شما پول ندارید. شما چطور می‌خواهید خانهٔ به این بزرگی را بخرید؟
۴. من ۵۶ سال از عمرم می‌گذرد. من هنوز دلیل بسیاری از پدیده‌ها را نمی‌دانم.
۵. او فرانسه نمی‌داند. او چگونه می‌تواند فرانسه حرف بزند؟
۶. آنها فکر نمی‌کنند. آنها همیشه گرفتار اشتباهات خود هستند.
۷. ما فارسی می‌خوانیم. ما خواهیم توانست از ادبیات زیبای آن لذت ببریم.
۸. آقای دکتر صفا را شما می‌شناسید. او تازه از پاکستان برگشته است.
۹. پدرم مردی مؤمن بود. او همیشه مرا نصیحت می‌کرد که درس بخوانم.
۱۰. دوست من آدمی فداکار است. او مردم را بیشتر از خودش دوست دارد.

۱. نک به آرفا ۲، ص ۱۱۷

با / به وسیله + اسم ————— قید وسیله

هر مشکلی را می‌توان با فکر کردن حل کرد.
 ما دو سر این چوب را با منقار خود می‌گیریم و تو هم وسط آن را با دهانت بگیر
 این بسته را به وسیله پُست هوایی برایتان می‌فرستم.
 این خطهای زیبا به وسیله یک هنرمند نوشته شده‌اند.
 او با ماشین خودش به اینجا آمد.
 قهرمان پرواز با هیچیک از بالها نتوانست پرواز کند.
 او با کمک برادرش اولین هواپیما را ساخت.

۱. قید وسیله، آلت (instrument) و وسیله (means) انجام فعل را بیان می‌کند. مثلاً: او نامه‌هایش را با قلم خودکار می‌نویسد (یعنی وسیله و آلت نوشتن، قلم خودکار است)؛ این قفسه به وسیله یک نجار ماهر ساخته شده است (یعنی وسیله ساخته شدن قفسه، نجار است). «با» (with, by) یا «به وسیله» (by means of, by) و اسم بعد از آنها قید وسیله هستند. اگر اسم بعد از «با» انسان باشد، در این صورت قید همراه (companion) است نه قید وسیله. مثلاً: او با برادرش به اینجا آمد (یعنی برادرش همراه او بود).

الف — قید وسیله را در درسهای ۲، ۷، ۸ و ۹ یادداشت کنید.

ب — هریک از دو جمله زیر را به صورت یک جمله بنویسید:

مثال: او به من قول داده است. هرچه می‌گویم او قبول می‌کند.

او به من قول داده است که هرچه گفتم^۱ قبول کند.

۱. شما به من قول دادید. هرکار می‌گویم انجام بدهید.

۲. او به شما اطمینان می‌دهد. هرچه لازم دارید به شما خواهد داد.

۳. من به ایشان قول می‌دهم. هرجا که دستور می‌دهند می‌روم.

۴. تو مجبور هستی. هر موقع که لازم است باید بیایی.

۵. آنها به من گفتند. هرچه می‌خواهم می‌توانم بنویسم.

۱. فعلی گذشته ساده به معنی فعلی آینده است، یعنی «هرچه خواهم گفت». در اینجا می‌توانیم حال اخباری یا آینده را هم به کار ببریم، مثلاً: او به من قول داده است که هرچه می‌گویم / خواهم گفت بپذیرد، همچنین فعل دوم هم می‌تواند «حال التزامی»، «حال اخباری» یا «آینده» باشد. به طور کلی، هرگاه وقوع فعل در زمان آینده‌ای بسیار نزدیک به زمان حال، حتمی باشد معمولاً فعل گذشته ساده به جای فعلی آینده به کار می‌رود. مثلاً در جواب «چرا نمی‌روی؟» گفته می‌شود «رفتم»، یعنی «خواهم رفت» که در اینجا فعل «رفتن» یا در حال انجام شدن است و یا حتماً انجام خواهد شد.

باسخ پُرسشهای زیر را بنویسید:

۱. چرا مرغاینها تصمیم گرفتند به جای دیگری بروند.
۲. آیا مرغاینها از رفتن به آبگیرِ دیگر خوشحال بودند؟ چرا؟
۳. لاک‌پشت از مرغاینها چه خواهشی کرد؟
۴. چرا لاک‌پشت می‌خواست همراه مرغاینها برود؟
۵. چرا لاک‌پشت خوشحال شد؟
۶. مرغاینها برای بُردنِ لاک‌پشت چه شرطی پیشنهاد کردند؟
۷. چرا لاک‌پشت عَصَبانی شد؟
۸. مرغاینها برای نَبردنِ لاک‌پشت چه دلیلی آوردند؟
۹. لاک‌پشت در جوابِ آنها چه گفت؟
۱۰. به چه وسیله مرغاینها لاک‌پشت را به آسمان بردند؟
۱۱. هنگامی که مردم آنها را دیدند چه گفتند؟
۱۲. لاک‌پشت در جوابِ مردم چه گفت؟
۱۳. آیا پرواز لاک‌پشت به سلامت انجام شد؟

پروازِ لاک‌پشت!

(مدتها بود که دوتا مرغابی و یک لاک‌پشت در کنارِ آبگیری

با صلح و صفا زندگی می‌کردند، و دوستانِ خوبی برای

یکدیگر بودند. از قضا آبِ آبگیر روزه‌روز کم می‌شد.)

مرغابی ماده به مرغابی نر: خیلی ناراحتم، خدا به ما رَحْم کُنه^۱.

مرغابی نر: چرا؟ مگه چی شده^۲؟ چرا ناراحتی؟

مرغابی ماده: مگه نمی‌بینی آبِ آبگیر روز به روز داره کم می‌شه، شاید تا چند روزِ دیگه

به کُلی خشک بشه. اونوخت ما چطو می‌تونیم بدونِ آب زندگی کنیم؟ چی بُخوریم؟

مرغابی نر: راس می‌گی، منم ناراحتم، ولی فکرِ شو نکن^۳، غُصّه نخور، خدا بزرگه^۴.

مرغابی ماده: بله، خدا بزرگه. ولی از قدیم گفتن: «از تو حرکت از خدا برکت»^۵. تا دیر

نشده^۶ باید فکری بکنیم.

مرغابی نر: چطوره بریم به جایِ دیگه؟ من به آبگیرِ دیگه می‌شناسم که هیچوختِ آبش

خشک نمی‌شه، جای خیلی خوبیه. خیلی باصفاس. از اینجا خیلی دور نیس.

مرغابی ماده: فکرِ خوبیه^۷. ولی دوستمون لاک‌پشت رو چی کار کنیم. مدتهاست که باهم

۱. خدا به ما رَحْم کن! Mercy on us! ، هنگام خطر یا یک حادثهٔ بد، گفته می‌شود.

۲. مگر چه شده است؟ What has happened? ۳. فکرش را نکن. Don't worry about it.

۴. خدا بزرگ است. Something will turn up. ، هنگام ناامیدی از آینده، گفته می‌شود.

۵. از تو حرکت از خدا برکت. Man proposes, God disposes. برای تشویق کردنِ کسی به انجام دادنِ کاری گفته می‌شود.

۶. تا دیر نشده است... Before it becomes too late... ۷. فکرِ خوبی است. It is a good idea.

زندگی کردیم. من بهش عادت کردم. دوست مهربونیه.
 مرغابی نر: آره، دُرسته. منم بهش عادت کردم. ولی چاره‌ای نداریم. گاهی می‌آئیم سَرِ
 بهش می‌زنیم^۱، احوالشو می‌پرسیم^۲. فردا بریم باهاش خداحافظی کنیم^۳. باشه؟
 مرغابی ماده به لاک پشت: دوست عزیز. یه چیزی می‌خوام بهت بگم. نمی‌دونم چطوری
 شروع کنم.

حتماً می‌دونی که آب اینجا متأسفانه داره خشک می‌شه. به زودی آب تموم می‌شه. درختا
 خشک می‌شن. غذای کافی دیگه گیر نمی‌آد^۴. وانگهی، ما مرغابیها بدون آب نمی‌تونیم
 زنده بمونیم. بنابراین ما ناچاریم از اینجا بریم. این کار برا ما خیلی مُشکله. چون تو
 بهترین دوست ما هستی، و دوری تو برا ما خیلی ناگواره. ولی چه می‌شه کرد^۵؟ چاره‌ای
 جز این نیست. البته هیچوقت تو رو فراموش نمی‌کنیم. تو خیلی مهربونی و ما همیشه به
 یاد مهربونیهای تو هستیم. دنیارو چه دیدی^۶؟ شاید یه روزی دوباره همدیگرو دیدیم،
 انشاءالله. خدا نگهدار تو.

لاک پشت: منم مثل شما از کمی آب رنج می‌برم. علاوه بر این، بدون شما زندگی برام
 سخته. شما نزدیکترین دوستای من هستین. من جز شما دوست دیگه‌ای ندارم. انصاف
 نیست که من رو تنها و بی‌کس بزارین و برین. از قدیم گفتن: دوست خوب اون کسیه که
 در موقع ناراحتی و سختی دست دوستش رو بگیره، به دوستش کمک کنه. شما که دوست
 من هستین، یه فکری بُکنین^۷. یه راهی پیدا کنین^۸ و منم با خودتون بیرین.
 مرغابی نر: ماهم برا تو دلمون تنگ می‌شه. بدون تو به ما خوش نمی‌گذره. اما بُردن تو
 خیلی مُشکله. چون تو نمی‌تونی مثل ما پرواز کنی. ایکاش تو هم بال داشتی.

۱. سَر زدن (به) to pay a short visit ۲. احوال پرسیدن to ask after ۳. خداحافظی کردن. o say good bye.

۴. گیر آمدن to be available ۵. چه می‌شود کرد؟ Nothing else could be done! هنگام ناراحتی از چیزی بد،

گفته می‌شود. ۶. دنیا را چه دیده‌ای؟ Let's hope for the best! ۷. یک فکری بکنید. Think of a solution!

۸. یک راهی پیدا کنید. Find a solution!

لاک پشت: دوست عزیزم. همه مشکلات رو با فکر کردن می‌شه حل کرد. از قدیم گفتن: «کار نشد نداره». اگه یه خورده فکر کنیم می‌تونیم این مشکل رو حل کنیم.

مرغابها: باشه. بزار یه خورده فکر کنیم.

مرغابی نر: ببین، ما یه فکری کردیم. اگه قول بدی که هرچی گفتیم قبول کنی، تُورو هم با خودمون می‌بریم.

لاک پشت: هرچی بگین انجام می‌دم.

مرغابی نر: ببین، ما دوسر این چوب‌رو با نوکمون می‌گیریم. تو هم وسطش رو بسا دندونات محکم بگیر. به این ترتیب، تو هم با ما می‌تونی پرواز کنی. اما باید خیلی مواظب باشی که دهنِت رو واز نکنی. چون دهن واز کردن همون و مُردن همون.

لاک پشت: باشه، مطمئن باشین.

مرغابها: خدایا به اُمید تو!

مردم به یکدیگر: اونجارو ببین! دوتا مرغابی و یک لاک پشت دارن می‌پَرَن. (صدای خنده). اون لاک پشت تنبل رو تماشا کن. چه مسخره است! ^۲ لاک پشت هوس پرواز کرده! (صدای خنده).

لاک پشت: «تا کور شود هر آنکه نتواند دید».

۲. چه مسخره است! How ridiculous it is!

۱. خدایا به اُمید تو. God is merciful.

فصل چهارم

درس دهم

مُحَمَّد بن زَكْرِيَّاي رازی، کاشفِ الْکُلِّ

در حدودِ هزار سال پیش، در شهرِ رِی جوانی می‌زیست^۱ که بعدها^۲ به نامِ رازی شهرت پیدا کرد. وی بسیار کُنْجکاو و دَقِیق بود و به کسبِ علم شوق فراوان داشت. ریاضیات و نُجوم و بیشترِ عُلومِ زمانِ خود را در روزگارِ جوانی فرا گرفت^۳. چون در آن زمان دانشمندان به کیمیاگری می‌پرداختند، وی نیز به این کار علاقه بسیار پیدا کرد. کیمیاگران می‌خواستند ماده‌ای به دست بیاورند که با آن فِلیزات دیگر را به طلا تبدیل کنند.

رازی برای رسیدن به این مقصود روز و شب به آزمایشهای گوناگون می‌پرداخت. بر اثر همین آزمایشها به چشم درد مُبتَلّا شد^۴. ناگزیر به پزشکی مُراجعه کرد^۵. می‌گویند که پزشک برای مُعالِجهٔ چشمهای رازی، پانصد سِکّه طلا از او گرفت و چنین گفت: «کیمیا این است، نه آنچه که تو در جُستجویِ آن هستی».

این سخن در «رازی» بسیار اثر کرد^۶ و از آن پس به تحصیلِ دانشِ پزشکی

۱. زیستن to live ۲. بعد (later) + ها (نشانهٔ جمع) — بعدها (a long time later). ۳. فرا گرفتن

۴. مبتلا شدن to get affected ۵. مُراجعه کردن to consult ۶. اثر کردن to affect

پرداخت. در آن زمان بغداد مرکز علم بود. رازی به آنجا رفت. مدت‌ها از عمر خود را صرف تحصیل پزشکی کرد^۲ و شهرت فراوان یافت. سپس به وطن خود بازگشت. رازی در شهر ری بیمارستانی تأسیس کرد و در آنجا به درمان بیماران و تدریس پزشکی پرداخت.

چون رازی بزرگترین پزشک زمان خود شناخته شده بود، بسیاری از امیران او را برای مداوای بیماران به دربار خود دعوت می‌کردند.

رازی گذشته از مداوای بیماران و اداره بیمارستانها، در حدود دویست و پنجاه کتاب نیز نوشته است. بیشتر این کتابها مربوط به دانش پزشکی است. معروفترین آنها «حاوی» نام دارد. کتابهای مهم رازی به زبانهای خارجی ترجمه شده است و سالها استادان بزرگ در دانشگاههای مشهور جهان، این کتابها را تدریس می‌کرده‌اند.^۳
الکُل که امروز موارد استعمال فراوانی در صنعت و پزشکی دارد، از کشفیات این دانشمند بزرگ است.

این پزشک و دانشمند و کاشف عالی مقام که یکی از مفاخر ایران است در شهر ری، یعنی همان‌جا که به دنیا آمده بود، درگذشت.

۳. تدریس کردن to teach

۲. صرف کردن (وقت) to spend (time)

۱. نک به ص ۱۰۲

* مترادف *

تقریباً	*	در حُودِ
زندگی کردن	*	زیستن
با دِقّت	*	دَقِیق
اِشتیاق	*	شُوق
ستاره‌شناسی	*	نُجوم
روزگار	*	زَمَان
یاد گرفتن	*	فرا گرفتن
میل	*	عَلاقه
هَدَف	*	مَقْصود
در نَتیجَه	*	بَر اَثَرِ
مُداوا، دَرمان	*	مُعالِجه
کَسب	*	تَحْصیل
عِلاوه بَر	*	گَذِشته از
بیگانه	*	خارجی
درس دادن	*	تدریس کردن
کار بُرد	*	اِستِعمال
بُلندپایه	*	عالی‌مَقام
اِفتخارات	*	مفاخر
معروف	*	مشهور

دقیق	✱	بی‌دقت
مهم	✱	بی‌اهمیت
خارجی	✱	داخلی، بومی
مشهور	✱	گمنام

تمرین شصت و ششم

الف — درس دهم را با استفاده از واژه‌های مترادف بازنویسی کنید.

ب — در جمله‌های زیر به جای هریک از واژه‌ها متضاد آن را به کار ببرید:

۱. رازی مردی باهوش و دقیق بود.
۲. الکل همیشه از کشفیات مهم به شمار رفته است.
۳. گاندی به هندیان می‌گفت: محصولات خارجی را مصرف نکنید^۱.
۴. این مقاله باید به وسیله یک نویسنده مشهور نوشته شده باشد.
۵. رسانه‌های گروهی نباید واژه‌های خارجی را به کار ببرند.

۱. مصرف کردن to consume

بیمار + -ستان ← بیمارستان

گل + -ستان ← گلستان

کودک + -ستان ← کودکانستان

گرد + -ستان ← گردستان

در چند سال گذشته چندین بیمارستان در گردستان تأسیس شده است.
 کودکان در کودکانستان مشغول بازی بودند که یک موشک آنها را به خون کشید.
 در بعضی از بیمارستانها گلستانهای زیبایی دیده می‌شود.
 موشکها چند بیمارستان را به گورستان تبدیل کردند.

۱. پسوند «-ستان» به معنی جایی است که در آن چیزی به فراوانی دیده می‌شود. مثلاً گلستان جایی است که در آن، گل فراوان است؛ بیمارستان

جای بیمار است و کودکانستان جای کودکان است؛ گورستان جایی است که در آن گور فراوان است.

دانش + گاه ← دانشگاه

آرام + گاه ← آرامگاه

تعمیر + گاه ← تعمیرگاه

ایست + گاه ← ایستگاه

دانشگاهِ تهرانِ بزرگترین دانشگاهِ ایران است.
 آرامگاهِ خیام در شهرِ نیشابور قرار دارد.
 ماشینم را به یک تعمیرگاه در خیابانِ شهید مُطهری بُرده‌ام.
 از خانهٔ ما تا ایستگاه اتوبوس در حدودِ ۵۰۰ متر راه است.

۱. پسوند «گاه» به معنی جای چیزی است. مثلاً دانشگاه به معنی جای دانش و علم، آرامگاه به معنی جای آرمیدن (قبر)، تعمیرگاه به معنی جای تعمیر ماشین، و ایستگاه به معنی جای ایست است. ایستگاه اتوبوس به معنی جایی است که اتوبوس در آن می‌ایستد؛ ایستگاه قطار جایی است که قطار در آن می‌ایستد؛ خوابگاه اتاقی است که در آن می‌خوانند.

تمرین شصت و هفتم

الف — برای هر یک از واژه‌های زیر یک جمله بنویسید:
دبیرستان، هندوستان، نخلستان، قبرستان، افغانستان، خوابگاه، فروشگاه، پناهگاه،
دادگاه، فرودگاه.

ب — جمعها را در درس دهم یادداشت کنید و مفرد آنها را بنویسید.

مثال: بعدها (بعد)

پ — فعلهای مرکب را در درس دهم یادداشت کنید و هر کدام را در یک جمله به کار ببرید.

مثال: پیدا کردن

او هنوز نتوانسته است راه حلی برای این مشکل پیدا کند.

تمرین شصت و هشتم

هر یک از دو جمله زیر را با استفاده از «گذشته از / علاوه بر» به یک جمله تبدیل کنید.

مثال: رازی ریاضیات و ستاره‌شناسی را فراگرفت. رازی بیشتر علوم زمان
خود را یادگرفت.

رازی گذشته از فراگیری ریاضیات و ستاره‌شناسی، بیشتر علوم
زمان خود را نیز یاد گرفت.

۱. رازی بیماران را درمان می‌کرد. او دانش پزشکی را تدریس می‌کرد.
۲. رازی به علم علاقه فراوان داشت. وی به کیمیاگری نیز علاقه بسیار داشت.
۳. رازی بیمارستانی در شهر ری تأسیس کرد. رازی برای معالجه بیماران به دربار
امیران می‌رفت.
۴. رازی بیماران را مداوا می‌کرد. رازی بیمارستان شهر ری را اداره می‌کرد. او در
حدود ۲۵۰ کتاب نوشته است.

۵. او زیباست. او خوش‌بین است.
۶. ابوریحان بیرونی در ریاضیات و داروشناسی تحقیق کرده است. او راجع به رسوم و سنتهای ملل گوناگون کتاب نوشته است.
۷. ورزش بدن را نیرومند می‌سازد. ورزش اراده را قوی می‌کند.
ورزش موجب شادی روان می‌شود.
۸. فریده خانهاش را اداره می‌کند. او در ادارهٔ پست و تلگراف کار می‌کند.
۹. این کتاب را پدرِ افشین نوشته است. او کتابهای دیگری هم نوشته است.
۱۰. این پسرِ شماست. آیا پسر دیگری هم دارید؟

۲۴. قیدِ زَمان^۱، قیدِ مَکان^۲

در شهرِ ری جوانی زندگی می‌کرد که بعدها به نام رازی معروف شد.
از آن پس به تحصیل پزشکی پرداخت.
رازی به آنجا رفت و مدت‌ها از عمر خود را صرف تحصیلِ طبّ کرد.
هوایما فوراً از زمین برخاست و ده دقیقه در هوا پرواز کرد.
او همیشه به عللِ حوادث فکر می‌کرد.
اکنون وقتِ آنست که باغبانان میوه‌ها را بچینند.
از پریروز تا حالا دهها بار به شهرها حملهٔ هوائی شده است.
الکل امروز کاربرد فراوانی در صنعت و پزشکی دارد.

۱. واژه‌ها و عبارتهائی که به معنی زمان هستند و زمانِ انجامِ فعل را بیان می‌کنند، قیدزمان هستند، مانند: هرگز، هروقت، دیشب، پارسال، هنوز.

۲. واژه‌ها و عبارتهائی که به معنی جا و مکان هستند و مکانِ انجامِ فعل را بیان می‌کنند،

قید مکان هستند. مانند: اینجا، در شهر، دور، نزدیک، کجا، و جز آن.

تمرین شصت و نهم

الف - قیدهای زمان و مکان را در درس هفتم یادداشت کنید.

ب - هر یک از قیدهای زیر را در یک جمله به کار ببرید:

دیروز، هنوز، هرگز، گاهی، هروقت، کی، هیچوقت، ساعت ۲/۵ بعدازظهر، دیر، به زودی، اینجا، کجا، در تهران، نزدیک، دور، به خانه، بالا، پائین، روی دیوار، زیر میز. پ - هر یک از دو جمله زیر را با استفاده از «... نه ... و نه»^۱ به صورت یک جمله بنویسید:

مثال: من این کتاب را نمی‌خوانم. من آن کتاب را هم نمی‌خوانم.

من نه این کتاب را می‌خوانم و نه آن را.

۱. شما حرف مرا قبول ندارید. شما حرف پدرتان را هم قبول ندارید.
۲. من خانه به این بزرگی^۲ را دوست ندارم. من خانه به آن کوچکی را هم دوست ندارم.
۳. این کفشها به درد من نمی‌خورند^۳. این کفشها به درد شما هم نمی‌خورند.
۴. کیمیاگری به درد رازی نخورد. کیمیاگری به درد کیمیاگران نیز نخورد.
۵. این موضوع به من مربوط نیست. این موضوع به شما هم مربوط نیست.
۶. آزمایشهای بعدی رازی به کیمیاگری مربوط نبود. آن آزمایشها به جادوگری نیز مربوط نبود.
۷. ابن سینا از ستاره‌شناسی خوشش نمی‌آمد. او از کیمیاگری نیز بدش می‌آمد.

۳. نک به آرفا ۲، ص ۱۳۵.

۲. نک به آرفا ۲، ص ۱۳۲ - ۱۳۱.

۱. نک به آرفا ۲، ۱۸۱.

۲۵. فعلی معلوم، فعلی مجهول^۱ (۲)

رازی بزرگترین پزشکِ زمانِ خود شناخته شده بود.
 کتابهای مهمّ رازی به زبانهای خارجی ترجمه شده‌اند.^۲
 این کتاب در بسیاری از کشورهای خارجی تدریس می‌شود.^۳
 حرّارت آب را به بخار تبدیل می‌کند.
 آب به بخار تبدیل می‌شود.^۴
 می‌گویند^۳ که پزشک برای معالجهٔ رازی، پانصد سکهٔ طلا از او گرفت.
 از قدیم گفته‌اند^۴ «کار نشد ندارد».

۱. نک به آفا ۲، ص ۱۴۶. ۲. بعضی از فعلهای مرکب که بخش دوم آنها «شدن / گردیدن» (to become) است، مانند ترجمه شدن، تدریس شدن، تبدیل شدن، و جز آن، در معنی مجهولند اگر چه شکلی آنها معلوم است. به این دو جمله توجه کنید: من این کتاب را تدریس می‌کنم، این کتاب تدریس می‌شود. در جملهٔ اول فاعلی فعل، مشخص است و در جمله آمده است ولی در جملهٔ دوم فاعل مشخص نیست. بنابراین، هرگاه فاعلی فعل مشخص نباشد فعل با وجود آنکه در صورت معلوم است در معنی مجهول است. از این رو سوّم شخصی جمع بعضی از فعلها نیز معنی مجهول دارد به شرط آنکه فاعل آن در جمله نیامده باشد. به این جمله‌ها توجه کنید: مردم می‌گویند جنگ به زودی خواهد شد. می‌گویند جنگ به زودی تمام خواهد شد؛ دانشمندان گفته‌اند «کار نشد ندارد». از قدیم گفته‌اند «کار نشد ندارد»؛ ثولت به کارمندان حقوق می‌دهد. به کارمندان حقوق می‌دهند. جملهٔ اول معلوم است چون فاعل آن معلوم و مشخص است ولی جمله دوم معنی مجهول دارد زیرا فاعل آن معلوم و مشخص نیست. در همهٔ این جمله‌ها صورتِ فعل معلوم است ولی معنی آن مجهول. این گونه جمله‌ها را مجهول غیر مستقیم (indirect passive) می‌گویند.
 3. It is said. 4. It has been said.

جمله‌های زیر را به صورت «مجهول غیر مستقیم» بازنویسی کنید:

۱. آنها این کتاب را به زبانهای دیگر ترجمه خواهند کرد.
۲. کیمیاگران فلزات دیگر را به طلا تبدیل نکردند.
۳. دستور نویسان به این نوع فعل، مجهول غیر مستقیم می‌گویند.
۴. امیران رازی را برای معالجهٔ بیماران به دربار خود دعوت می‌کردند.
۵. استادان کتابهای رازی را سالها تدریس می‌کرده‌اند.
۶. متأسفانه مردم به این موضوع بسیار مهم توجه نکردند.
۷. در حدود هزارسال قبل، رازی الکل را کشف کرد.
۸. کیمیاگری، رازی را به چشم درد مبتلا کرد.
۹. مردم به پزشک خوب زیاد مراجعه می‌کنند.
۱۰. رازی مدتها از عمر خود را صرف تحصیل پزشکی کرد.
۱۱. در حدود هزارسال پیش، رازی در شهر ری بیمارستانی تأسیس کرد که در آن بیماران را درمان می‌کرد.
۱۲. شما باید این جمله‌ها را بازنویسی کنید.
۱۳. مردم از قدیم گفته‌اند: «از تو حرکت از خدا برکت».
۱۴. پزشکان از الکل در پزشکی استفاده می‌کنند.
۱۵. او بیمارستان شهرری را به خوبی اداره می‌کرد.

تمرین هفتاد و یکم

جمله بسازید.

۱. (کتاب، نام، معروفترین، رازی، حاوی، دارد)
۲. (پزشک، زمان، شناخته، بزرگترین، رازی، خود، بود، شده)
۳. (فراوان، استعمال، امروز، صنعت، الکلی، مُورد، در، پزشکی، دارد، و)
۴. (این، بلندپایه، دانشمند، شهر، پزشک، آرامگاه، و، ری، در، است)
۵. (بغداد، رفت، به، رازی، که، علم، بود، مرکز، زمان، در، آن)
۶. (جُستجو، که، کیمیا، است، تو، این، آنچه، نه، آن، در، هستی)
۷. (کیمیایگری، علاقه، رازی، به، پیدا، بسیار، کرد)
۸. (نزدیک، پیش، هزار، رازی، شهر، در، دنیا، آمد، به، ری، سال، به)
۹. (مداوا، رازی، سِگه، برای، چشمها، پزشک، او، گرفت، از، پانصد، طلا)
۱۰. (پزشکی، رازی، در، فراوان، شهرت، دست، آورد، به)
۱۱. (او، ستاره‌شناسی، بیشتر، ریاضیات، و، علوم، خود، زمان، را، یاد، و، گرفت)
۱۲. (گذشته، درمان، از، بیماران، رازی، کتاب، ۲۵۰، حدود، است، در، نوشته)
۱۳. (رازی، کتابها، استادان، تدریس، را، سالها، بزرگ، کرده‌اند)
۱۴. (کُنجکاو، بسیار، رازی، دقیق، و، بود، و، علم، به، علاقه، فراوان، داشت)
۱۵. (زمان، او، در، دانشمندان، کیمیایگری، به، بودند، مشغول)

تمرین هفتاد و دوم

جواب سؤالهای زیر را به صورت جمله کامل بنویسید.

۱. مُحَمَّد بن زکریای رازی در کجا متولد شد؟
۲. چرا رازی به چشم درد مبتلا شد؟
۳. آیا رازی توانست فلزات را به طلا تبدیل کند؟
۴. چرا او به کیمیاگری مشغول شد؟
۵. کیمیاگران چه می‌خواستند؟
۶. آیا رازی ریاضیدان هم بود؟
۷. معروفترین کتاب رازی چه نام داشت و دربارهٔ چه علمی بود؟
۸. اَلْکُل را برای اولین بار چه کسی به دست آورد؟
۹. شهرتِ رازی در چه بود؟
۱۰. رازی برای مداوای چشمهایش چقدر پول داد؟
۱۱. چرا رازی به تحصیل علم پزشکی پرداخت؟
۱۲. چرا رازی به بغداد رفت؟
۱۳. آیا رازی در شهری کارخانه‌ای تأسیس کرد؟
۱۴. رازی در کجا علم پزشکی را تدریس می‌کرد؟
۱۵. رازی در کجا بیماران را معالجه می‌کرد؟

درس یازدهم

راه پیروزی

یک دسته گنجشک در صحرائی زندگی می کردند. اتفاقاً فیل زورمندی هم نزدیک این صحرا زندگی می کرد. یک روز که فیل می خواست لب رودخانه برود و آب بنوشد، راهش را گج کرد^۲ و به آشیانه گنجشکها نزدیک شد. لانه چند گنجشک را خراب کرد^۳ و چند جوجه گنجشک را هم زیر پایش له کرد^۴.

گنجشکها بسیار ناراحت شدند^۵. با هم نشستند و مشورت کردند^۶ که چه کار کنند. کاکلی که از همه دوستان خود باهوشتر و دلیرتر بود، گفت: این صحرا وطن ماست. ما حقیقتاً باید از آن نگهداری کنیم^۷. ما باید دشمن را از آن دور کنیم.

گنجشکها گفتند: حرف کاکلی کاملاً درست است. همه ما باید از بچه های خود نگهداری کنیم. همه ما باید از وطن خود دفاع کنیم. ولی چه کسی می تواند با این فیل زورمند مبارزه کند^۸؟

کاکلی گفت: درست است که مبارزه با فیل کار چندان آسانی نیست. ولی اگر ما

۱. نوشیدن to drink ، مخصوصی زبان ادبی است. ۲. گج کردن to turn ۳. خراب کردن to destroy

۴. له کردن to crush ۵. ناراحت شدن to get annoyed ۶. مشورت کردن to consult

۷. نگهداری کردن to look after, to support ۸. مبارزه کردن to fight

همه با هم مُتَّحِد باشیم هر کاری را می‌توانیم انجام دهیم.

گنجشکها گفتند: ما حاضریم برای دفاع از وطن و خانه و بچه‌هایمان هر گونه فداکاری بکنیم^۱، حتی اگر به قیمتِ جانمان تمام شود^۲. حالا بگو چه کار کنیم.

کاکلی گفت: من اول باید با فیل حرف بزنم. اگر حرفِ حق را قبول کرد که دیگر دَعُوا نداریم. ولی اگر نَبَذِیْرُفت، روزگارش را سیاه می‌کنیم^۳.

کاکلی پَر زد^۴ و رفت. فیل را پیدا کرد. روی شاخهٔ درختی نشست و حرفهایش را با فیل در میان گذاشت. اما فیل هیچ اعتنا نکرد^۵ و در جوابِ کاکلی گفت: من زورم خیلی زیاد است. هیچکس زورش به من نمی‌رسد^۶. چون قُدَرَت دارم هر کاری دلم بخواهد^۷ می‌کنم.

کاکلی گفت: بله، درست است که زورت زیاد است ولی نباید به دیگران زور بگوئی^۸. اگر بخواهی به ما ستم کنی^۹، ما آرام نمی‌نشینیم و با تو مبارزه می‌کنیم.

فیل که از حرفهای کاکلی خشمگین شده بود، گفت: چه فُضُولِیها^{۱۰}! همین حالا می‌آیم و خانه‌های شما را خراب می‌کنم تا دیگر یک گنجشکِ ضعیف جُرُت نکند^{۱۱} با فیل قدرتمند این گونه گُستَاخی کند^{۱۲}.

کاکلی وقتی که دید فیل حرفِ حق را قبول نمی‌کند، پیشِ گنجشکها بَرگشت و گفت: دوستانِ من، همه آماده باشید. فیل دارد می‌آید. باید واقعاً به او ثابِت کنیم^{۱۳} که اینجا جايِ زورگوئی و ستمگری نیست^{۱۴}.

۱. فداکاری کردن to sacrifice ۲. تمام شدن to cost ۳. روزگارِ کسی را سیاه کردن to wreck
 ۴. پَر زدن to fly away ۵. اعتنا کردن to take notice of ۶. هیچکس زورش به من نمی‌رسد. Nobody is a match for me.
 ۷. نک به آفا ۲، ص ۱۶۵. ۸. زور گفتن (به) to bully, to make unjust remarks. ۹. ستم کردن to oppress
 ۱۰. چه فُضُولِیها! What saucel! How impudent! ۱۱. جُرُت کردن to dare
 ۱۲. گُستَاخی کردن to be impudent ۱۳. ثابِت کردن to prove
 ۱۴. اینجا جايِ زورگوئی نیست. There is no room for unjust remarks here.

گنجشکها گفتند: ما همگی آماده‌ایم. هرچه فرمان بدهی انجام می‌دهیم.
 کاکلی گفت: این گودال را می‌بینید؟ خیلی سریع همه با هم پرواز می‌کنیم و فیل را
 تا کنار این گودال می‌کشانیم^۱ و آنوقت هرچه من گفتم فوراً انجام دهید.
 گنجشکها همه با هم به طرفِ فیل پرواز کردند. فیل همینکه آنها را دید، خشمگین
 شد و با خرطومش به آنها حمله کرد^۲. گنجشکها فرار کردند. فیل آنها را دنبال کرد.
 وقتی که فیل کاملاً به گودال نزدیک شد، کاکلی با صدای بلند به گنجشکها فرمانِ حمله
 داد و گفت: همه با هم بر سرِ فیل بریزید^۳ و هر دو چشمش را درآورید. گنجشکها
 بلافاصله بر سرِ فیل ریختند و با نوکهای تیزشان چشمهای او را کور کردند. فیل که
 واقعاً روزگارش سیاه شده بود نعره‌ای کشید^۴ و ناگهان در گودال افتاد. فیل هرچه سعی
 کرد^۵ نتوانست از گودال بیرون بیاید.
 گنجشکها سرودِ شادی و پیروزی خواندند و با هم گفتند: این سزایِ کسی است که
 بگوید زورم زیاد است و هر کاری که دلم بخواهد می‌کنم. این مجازاتِ کسی است که به
 دیگران ستم کند.

سعدی، شاعر شیرین سخن ایرانی، دربارهٔ اتحاد چنین گفته است:
 مورچگان را چو بُود^۶ اِتِّفاق^۷ شیرِ ژیان را بَدْراندِ پوست^۸.

۱. کشاندن / کشانیدن to pull, to draw ۲. حمله کردن (به) to attack ۳. بر سر کسی ریختن to rush at
 ۴. نعره کشیدن to roar ۵. سعی کردن to try ۶. بُود = باشد، مخصوص زبان
 شعر است، و در زبان گفتاری یا نوشتاری به کار نمی‌رود.

7. If ants are united,

8. They rend the skin of a formidable lion.

* مترادف *

زورمند	*	نیرومند، قدرتمند
خراب کردن	*	ویران کردن
دلیر	*	شُجاع
نگهداری کردن	*	مُواظبت کردن
دُرُست	*	صَحیح
قِیمَت	*	بَها
دَعوا	*	نِزاع
پَر زدن	*	پَریدن
إِعتنا کردن	*	توجّه کردن
زور	*	نیرو، قُدُرت
آرام	*	ساکِت
ضَعیف	*	ناتوان
سَرِیع	*	تُنْد، به سُرْعَت
فَرمان	*	دَسْتور
فرمان دادن	*	دَسْتور دادن
درآوردن	*	بیرون آوردن
واقِعاً	*	حَقِیقَتاً
سَعی کردن	*	کوشش کردن، کوشیدن
سِزا	*	مُجازات
إِتِّفاق	*	إِتِّحاد

آباد کردن	*	خراب کردن
ترسو	*	دلیر
غَلَط، نادُرست	*	دُرُست
دُشوار، مُشکِل	*	آسان
رَد کردن	*	قبول کردن
گَم کردن	*	پیدا کردن
قَوی، نیرومند	*	ضعیف
یَواش، آهسته	*	سَرِیع
کُنْد	*	تیز
پاداش، جایزه	*	سِزا
تَفَرَّقَه	*	اِتِّحاد

تمرین هفتاد و سوم

الف — درس یازدهم را با استفاده از واژه‌های مترادف بازنویسی کنید.

ب — در جمله‌های زیر به جای هر یک از واژه‌ها، متضاد آن را به کار ببرید:

۱. از قدیم گفته‌اند: خراب کردن آسان است ولی آباد کردن مُشکل است.

۲. این حرف کاملاً درست است که سرباز دلیر شکست نمی‌خورد.

۳. حقیقتاً خوشحالم که پیشنهاد او را قبول کردید.

۴. مادری که بچه‌اش را پیدا کرده بود از خوشحالی گریه می‌کرد.

۵. این سزای کسی است که به دیگران ستم می‌کند.

۶. گنجشکان خیلی سریع به پرواز درآمدند.

۷. کسی که واقعاً اراده قوی دارد همیشه پیروز می‌شود.

۸. اتحاد موجب پیروزی است.

پ — جمله‌های شرطی را در داستان «راه پیروزی» یادداشت کنید.

۲۶. پسوند « َ ن » (تَنوین)^۱

اِتِّفَاق + َ ن ← اِتِّفَاقاً (= اِتِّفَاقَن)

کامل + َ ن ← کَاملأ

حقیقت + َ ن ← حَقِیقَتأ

واقع + َ ن ← وَاِیعأ

حُدود + َ ن ← حُدُودأ

اِتِّفَاقاً فیل زورمندی هم در این صحرا زندگی می‌کرد.

حرف شما کاملاً درست است.

ما حقیقتاً باید از وطن خود دفاع کنیم.

باید واقعاً به او ثابت کنیم که اینجا جای زورگوئی نیست.

جَمْعِیَّتِ تهران حدوداً هفت میلیون نفر است.

۱. پسوند اَن (an) از عربی به فارسی آمده و فقط با واژه‌های عربی به کار می‌رود. این پسوند، که مُعَادِلِ پسوند ly در انگلیسی است، قید می‌سازد. مانند واقعاً (actually)، کاملاً (perfectly)، حَقِیقَتاً (really) و جز آن. نام این پسوند «تَنوین» است و به صورت «أ» نوشته می‌شود ولی به صورت َ ن (an) خوانده می‌شود. مثلاً: حُدُودأ می‌نویسیم ولی آن را «حُدُودَن» (hodudan) می‌خوانیم.

تمرین هفتاد و چهارم

الف — برای هر یک از قیدهای زیر یک جمله بنویسید:

اتِّفَاقاً، معمولاً، فوراً، تقریباً، واقعاً، کاملاً، حقیقتاً، ظاهراً، اصولاً، اصلاً.

ب — جمله‌های زیر را با استفاده از «همینکه»^۱ به صورت یک جمله بنویسید.

مثال: فیل گنجشکها را دید. فیل به گنجشکها حمله کرد.

فیل همینکه گنجشکها را دید به آنها حمله کرد.

۱. گنجشکها لانه‌های خراب شده خود را دیدند. گنجشکها بسیار ناراحت شدند.

۲. فیل به رودخانه رسید. او آب فراوانی نوشید.

۳. فیل به آشیانه گنجشکان رسید. فیل چند تا جوجه گنجشک را زیر پایش کُشت.

۴. گنجشکان جوجه‌های کشته شده را دیدند. آنها تصمیم گرفتند با فیل مبارزه کنند.

۵. گنجشکها خطر را احساس کردند. آنها آماده دفاع از وطن شدند.

۶. کاکلی دید که فیل حرف حق را نمی‌پذیرد. کاکلی نزد یارانش بازگشت.

۷. فیل به گودال نزدیک شد. کاکلی فرمان حمله داد.

۸. فیل از گنجشکها شکست خورد. فیل نعره‌ای کشید و ناگاه در گودال افتاد.

۹. فیل ستمگر و زورگو گنجشکها را دید. فیل خشمگین شد. فیل به طرف گنجشکها

دوید.

۱۰. گنجشکان فیل را شکست دادند. گنجشکها سرود پیروزی خواندند.

تمرین هفتاد و پنجم

جمله‌های زیر را به صورت «مجهول غیر مستقیم» باز نویسی کنید.

مثال: فیل چند جوجه گنجشک را زیر پایش له کرد.

چند جوجه گنجشک زیر پای فیل له شدند.

۱. فیل لانه چند گنجشک را خراب کرد.
۲. ما باید وطن خود را با قدرت تمام حفظ کنیم.
۳. باید دشمن را از خانه و وطن دور کرد.
۴. ما باید بچه‌های خود را به خوبی نگهداری کنیم.
۵. همه ما باید از میهن خود به شدت دفاع کنیم.
۶. حرف حق را باید قبول کرد.
۷. فیل خشمگین به گنجشکها حمله کرده است.
۸. گنجشکان فیل زورگو را تنبیه خواهند کرد.
۹. گنجشکها روزگار فیل متجاوز را سیاه کردند.
۱۰. فیل ستمگر گنجشکان را بارها ناراحت کرده بود.
۱۱. باید ثابت کرد که زیر بار زور نمی‌رویم.
۱۲. به او ثابت کردم که اشتباه می‌کند.
۱۳. نمی‌دانم این کار را کی انجام خواهم داد.
۱۴. مشکلی به این بزرگی را چطور حل می‌کنید؟
۱۵. آقای دکتر صفا ممکن است شما را به خانه خود دعوت کند.

گنجشکان رویِ شاخهٔ درختی نشستند.

فیلِ کور ناگهان در گودال افتاد.

یک دسته گنجشک در صحرائی زندگی می کردند.

فیل همینکه گنجشکها را دید به آنها حمله کرد.

فیل حرفِ حق را نپذیرفت.

فیل لانهٔ چند گنجشک را خراب کرد.

۱. فعل لازم (intransitive) مفعول صریح (نک به آرفا ۱، ص ۱۱۸) نمی گیرد زیرا معنی آن بدون مفعول صریح، کامل است. ولی فعل مُتَعَدّی (transitive) به مفعول صریح نیاز دارد زیرا معنی فعل مُتَعَدّی بدون مفعول صریح، ناقص است. مثلاً اگر بگوئیم: «علی در خانه نشست»، معنی جمله کامل خواهد بود. در این جمله «علی» فاعل، «خانه» قید مکان، و «نشست» فعلی لازم است. اما اگر بگوئیم: «علی در خانه دید»، معنی جمله ناقص است، زیرا شما ممکن است بپرسید: «علی چه چیزی را در خانه دید؟» در جواب شما، من می گویم: «علی حسن را در خانه دید». حالاً معنی جمله کامل است. در این جمله، «حسن» مفعول صریح است و «دید» فعلی مُتَعَدّی. نشانهٔ مفعول صریح «را» است. توجه کنید که فقط فعل مُتَعَدّی را می توان به صورت مجهول در آورد. به سخن دیگر، فعل لازم مجهول نمی شود. تعداد کمی از فعلها هم لازم هستند و هم مستعدی، مانند ریسختن، شکستن.

تمرین هفتاد و ششم

فعلهای لازم و متعدی را در درس یازدهم یاد داشت کنید و مصدر آنها را بنویسید.

مثال:

فعل متعدی

فعل لازم

خراب کرد (خراب کردن)

زندگی می کرد (زندگی کردن)

تمرین هفتاد و هفتم

الف — هر یک از مصدرهای مُتَعَدّی زیر را به صورت فعل در یک جمله کامل به کار ببرید:

آوردن، خریدن، خوردن، شنیدن، شناختن، خواندن، دیدن، فروختن، شستن، دعوت کردن.

ب — هر یک از مصدرهای لازم زیر را به صورت فعل در یک جمله به کار ببرید:

آمدن، رفتن، خوابیدن، رسیدن، مبارزه کردن، ایستادن، نشستن.

تمرین هفتاد و هشتم

هر یک از دو جمله زیر را با استفاده از «درست است که ... ولی ...» به صورت یک جمله

بنویسید:

مثال: تو زورت زیاد است. تو نباید به دیگران زور بگویی.

درست است که تو زورت زیاد است ولی نباید به دیگران زور

بگویی.

۱. همه باید از وطن دفاع کنیم. این فیل بسیار زورمند و ستمگر است.

۲. شما قدرت دارید. شما نمی توانید هر کاری که دلتان خواست بکنید.

۳. فیل ممکن است خشمگین بشود. من مجبورم با او صحبت بکنم.

۴. چند جوجه گنجشک کشته شدند. فیل هم روزگارش سیاه شد.
۵. فیل خیلی تلاش کرد. فیل نتوانست از گودال بیرون بیاید.
۶. بیژن بچه با هوشی است. بیژن حافظه‌اش ضعیف است.
۷. هوا کمی سرد است. شما لازم نیست پالتو بپوشید.
۸. من چشمهایم ضعیف است. من با عینک به خوبی می‌توانم بخوانم.
۹. شما دیگر مریض نیستید. شما چند روز باید استراحت کنید.
۱۰. ما یکدیگر را خوب نمی‌شناسیم. ما می‌توانیم به هم اعتماد کنیم.

تمرین هفتاد و نهم

الف — هر یک از دو جمله زیر را با استفاده از «تأدیگر» به صورت یک جمله بنویسید.

مثال: ما با یکدیگر متحد می‌شویم. هر کسی می‌تواند به ما زور بگوید.

ما با یکدیگر متحد می‌شویم تا دیگر کسی نتواند به ما زور بگوید.

۱. من تو را تنبیه می‌کنم. تو دروغ می‌گوئی.

۲. گنجشکها به فیل حمله کردند. فیل خانه‌های آنها را خراب می‌کرد.

۳. با آدم زورگو و ستمگر باید مبارزه کرد. او جرئت می‌کند زور بگوید.

۴. باید با هم متحد شویم. هر کسی می‌تواند به ما ستم کند.

۵. ما باید هوشیار باشیم. ما گرفتار اشتباه می‌شویم.

ب — هر یک از دو فعل زیر را با استفاده از «هرچه، هرجا، هروقت» در یک جمله به کار ببرید:

مثال: (گفتن)، (انجام دادن) (شما، من)

هر چه شما بگوئید/ می‌گوئید من انجام می‌دهم / انجام خواهم داد.

هر چه شما گفتید من انجام دادم.

۱. (دستور دادن)، (رفتن) (آنها، او)

۲. (خواستن)، (دادن) (او، من)

۳. (فرمان دادن)، (انجام دادن) (شما، این مرد)

۴. (دیدن)، (خوشحال شدن) (شما را، من)

۵. (گفتن)، (پذیرفتن) (من، او)

تمرین هشتادم

جمله بسازید.

۱. (حتی، زندگی، اگر، به قیمت، من، «تمام شدن»، «دفاع کردن»، کشورم، از)
۲. (دوستان، باهوشتر، خود، کاکلی، همه، از، «بودن»، دلیرتر، و)
۳. (فیل، رودخانه، «رفتن»، «نوشیدن»، «خواستن»، لب، روز، یک، و، آب)
۴. (حرف، «قبول کردن»، حق، اگر، را، شما، «داشتن»، دیگر، دعوا)
۵. («ستم کردن»، اگر، تو، به، آرام، ما، «نشستن»، ما)
۶. (به، «ثابت کردن»، من، او، که، زورگوئی، اینجا، «بودن»، جا)
۷. (فیل، سر، گنجشکها، بر، «کورکردن»، «ریختن»، و، او، چشمها، را)
۸. (مجازات، کسی، «بودن»، که، این، «زورگفتن»، دیگران، به)
۹. (گودال، نعره، فیل، و، «افتادن»، «کشیدن»، در، ناگهان)
۱۰. (شاخه، «نشستن»، درخت، رو، کاکلی، با، و، «حرف زدن»، فیل)
۱۱. (حالا، «آمدن»، و، خانه‌ها، را، همین، ما، فیل، «خراب کردن»)
۱۲. (دسته، صحرا، یک، فیل، یک، گنجشک، و، یک، در، «زندگی کردن»)
۱۳. (گنجشکها، با، ناراحت، هم، «نشستن»، «مشورت کردن»، و)
۱۴. (باید، ما، حقیقتاً، خانه، از، و، بچه‌ها، «نگهداری کردن»، خود)
۱۵. (اگر، هم، متحد، «شدن»، با، کار، را، هر، «توانستن»، ما، «انجام دادن»)

تمرین هشتاد و یکم

جواب پُرسشهای زیر را به صورت جمله کامل بنویسید.

۱. چرا گنجشکها ناراحت شدند؟
۲. چرا فیل لبِ رودخانه رفت؟
۳. آیا فیل از حرفهای کاکلی خوشش آمد؟
۴. کاکلی به فیل چه گفت؟
۵. فیل به کاکلی چه گفت؟
۶. گنجشکان چه چیزی را می‌خواستند به فیل ثابت کنند؟
۷. فیل با چه چیزی به گنجشکان حمله کرد؟
۸. چرا گنجشکها هنگام حمله فیل فرار کردند؟
۹. حمله گنجشکان به فیل چگونه بود؟
۱۰. معنی شعرِ سعدی را بنویسید.

درس دوازدهم

دوستِ بزرگِ بچه‌ها

من کودکی گنجکاو و فعال بودم. کتاب می‌خواندم. شعرهای کودکانه می‌سرودم^۱ و به نقاشی عشق می‌ورزیدم. هر کاغذ پاره‌ای که به دستم می‌رسید ساعتی نمی‌گذشت^۲ که تصویری از گل و درخت یا کوه و جنگل بر آن نقاشی می‌کردم.^۳ پدرم به این کارهای من روی خوش نشان نمی‌داد^۴ و مرا به شدت از نقاشی منع می‌کرد.^۵ او نقاشی را کاری عبث می‌پنداشت^۶ و هر وقت که مرا سرگرم نقاشی می‌دید، مؤاخذه‌ام می‌کرد^۷ و نقاشیهایم را به دور می‌ریخت.^۸ روزی به یاری مادر بزرگم که مرا بسیار دوست می‌داشت، چند مداد رنگی تهیه کردم.^۹ وقتی که پدرم مدادهای رنگی را دید، به سختی تنبیهم کرد. مدادها را شکست و دور انداخت.^{۱۰}

شبها، وقتی که همه می‌خوابیدند، من بیدار می‌ماندم و در اندیشه‌های دور و درازی فرو می‌رفتم. به سختی‌هایی که در زندگی می‌کشیدم،^{۱۱} به فقری که مردم به آن گرفتار

۱. سرودن (شعر) to compose (poems) ۲. ساعتی نمی‌گذشت not later than an hour

۳. نقاشی کردن to draw ۴. روی خوش نشان دادن to show a good grace, to approve

۵. منع کردن to forbid ۶. پنداشتن to suppose ۷. مؤاخذه کردن to call to account

۸. دور ریختن/ دور انداختن to throw away ۹. تهیه کردن to prepare ۱۰. کشیدن to suffer

بودند. می‌اندیشیدم. با افکارِ کودکانِ خود، راههای تازه‌ای برای بهتر درس خواندن، برای بهتر زیستن و برای سامان بخشیدن^۱ به زندگی تیره‌بختان* جستجو می‌کردم.^۲ در یکی از شبها، اندیشه‌های خود را به صورتِ شعری در آوردم.^۳ برای اینکه در جستجوی مداد و کاغذ چراغی روشن نکنم و کسی را بیدار ننمایم، با قطعه زُغالی آن شعر را بر دیوار نوشتم. بامداد فردا، این کار جنجالی برپا کرد^۴ و اگر ماسد بزرگم و ساطت نمی‌کرد^۵ کُتکِ سختی می‌خوردم.^۶

در آن هنگام هنوز مدرسه‌هایی به سبکِ جدید و امروزی تأسیس نشده بود. من مانند کودکانِ دیگر در مکتبِ درس می‌خواندم. مکتب، اتاقی بود بزرگ که همه شاگردان گرداگردِ آن روی زمین می‌نشستند و درس می‌خواندند.

پس از آنکه دورهٔ مکتب را به پایان رسانیدم،^۷ مدتی نزد پدرم کار کردم تا حرفهٔ او را بیاموزم.^۸ پدرم که اُستادِ عسکری بنا نام داشت از شهر اُرومیه، به دنبالِ کار، به ایروان — شهری در قفقاز — رفته بود. پدرم در ساختنِ طاقِ مسجد و گچ‌بری اُستاد بود. اما در همهٔ ماههای سال نمی‌توانست به کارِ بنائی بپردازد. در زمستانهای سرد و طولانی قفقاز، کار بنائی ناچار تعطیل می‌شد.^۹ آنوقت پدرم به قنّادی می‌پرداخت و از این راه خانوادهٔ خود را اداره می‌کرد. اما قنّادی رُوتقِ نداشت و زندگی به سختی می‌گذشت.

نزد پدرِ حرفهٔ بنائی و قنّادی را یاد گرفتم^{۱۰} ولی هیچیک از این کارها، با اینکه در جایِ خود ارزشمند است، طبعِ پُرشور و ذهنِ گنجکاوِ مرا راضی نمی‌کرد.^{۱۱} من که با سخته‌ها بزرگ شده بودم^{۱۲} و بادشوارِها جنگیده بودم،^{۱۳} می‌خواستم بیشتر بکوشم، پیشرفت کنم^{۱۴} و به خود و دیگران* بهره برسانم.^{۱۵}

۱. سامان بخشیدن / سامان دادن to settle ۲. جستجو کردن to seek, to search ۳. درآوردن to make up, to arrange
 ۴. برپا کردن to cause, to make ۵. وساطت کردن to mediate ۶. کُتک خوردن to be beaten ۷. به پایان رسانیدن / رساندن to finish, to complete ۸. آموختن to learn ۹. تعطیل شدن to stop, to come to a standstill
 ۱۰. یاد گرفتن to learn ۱۱. راضی کردن to satisfy ۱۲. بزرگ شدن to grow up ۱۳. جنگیدن to fight
 ۱۴. پیشرفت کردن to progress ۱۵. بهره رساندن / رسانیدن to benefit

در آن زمان چند مدرسه در ایروان به سبک جدید تأسیس شده بود. من در یکی از این مدرسه‌ها به آموزگاری انتخاب شدم^۱ و به این کار دل بستم.^۲ در این کار شوق و شور فراوان از خود نشان دادم و دریافتم^۳ که آموزگاری شغلی است که در آن بهتر می‌توان به اجتماع و به مردم خدمت کرد. چه خدمتی بهتر از اینکه کودکان را خوب تربیت کنیم^۴ و از آنها انسانهای مفید و فداکاری بسازیم؟

پس از مدتی، برای اینکه فعالیتهای فرهنگی را در میهن خود ادامه دهم، به ایران آمدم. ابتدا در شهر مرند اقامت گزیدم^۵ و در مدرسه‌های این شهر به معلمی پرداختم. سپس به تبریز رفتم. من که در شعله فروزان خدمت به مردم و میهن می‌سوختم، دریافتم که کودکان تبریز پیش از رفتن به مدرسه یا در کوچه و بازار سرگردانند و یا آتش دُوق و قریحه آنها در کُنج خانه‌ها خاموش می‌شود.^۶ به این فکر افتادم که در تبریز کودکانی دایر کنم. به اندیشه خود جامه عمل پوشانیدم.^۷ این نخستین کودکانی بود که در ایران دایر شد.^۸ کودکان را «باغچه اطفال» نامیدم.^۹

در همان روزهای نخست که کودکان را دایر کرده بودم،^{۱۰} مادری کودکِ کرولال خود را به باغچه اطفال آورد. مدرسه‌های دیگر این کودک را نپذیرفته بودند. زیرا نه تنها در این مدرسه‌ها نمی‌توانستند به کودک کرولال خواندن و نوشتن بیاموزند بلکه از نگهداری او نیز عاجز بودند.

مادر کودک با من درد دل کرد^{۱۱} و گفت: فرزندم کرولال است و دلش می‌خواهد به مدرسه برود اما در هیچ مدرسه‌ای او را نمی‌پذیرند.

تا آن هنگام کسی در ایران به فکر کودکانِ کرولال نیفتاده بود و غم آنسان را

۱. انتخاب شدن (to be chosen) ۲. دل بستن (به) (to become attached) ۳. دریافتن (to find out, to perceive) ۴. تربیت کردن (to educate, to train) ۵. اقامت گزیدن (to dwell, to reside) ۶. خاموش شدن (to become extinct) ۷. جامه عمل پوشاندن / پوشانیدن (به) (to materialize) ۸. دایر شدن (to be established, to be set up) ۹. نامیدن (to name) ۱۰. درد دل کردن (با) (to pour out one's heart (to)) ۱۱. دایر کردن (to set up, to establish)

نمی خورد.^۱ این کودکان که از مادر، گر متولد می شوند به طور طبیعی نمی توانند حرف زدن را بیاموزند. در آن زمان آنان از محرومترین افراد اجتماع بودند. ذوق و استعدادشان پرورش نمی یافت^۲ و زندگیشان تادم مرگ به بیکاری و بیهودگی می گذشت. اگر از خانواده های بی نیاز بودند سربار خانواده می شدند و اگر از نیازمندان* و بی بضاعتان* بودند به گدائی می افتادند.

من معتقد^۳ بودم که معلّم باید مانند شمع فروزان باشد یعنی خود بسوزد و به دیگران، خواه توانگر و خواه بی چیز، خواه با استعداد و سالم و خواه ناقص و کم استعداد، یکسان روشنائی بخشد.^۴ من نیز می خواستم به همه کودکان حتی آنها که گنگ و بی زبان بودند خواندن و نوشتن بیاموزم.

آن روز وقتی که پسرکِ کرولال را در باغچه اطفال نگه داشتیم،^۵ اندیشیدم: «چگونه می توان به کودکی که نه می شنود و نه حرف می زند خواندن و نوشتن آموخت؟». شنیده بودم که کسی در اروپا الفبائی اختراع کرده است^۶ که با آن، کودکانِ کرولال را باسواد می کنند^۷ و به آنان حرف زدن می آموزند. با خود گفتم: «اگر دیگران چنین کاری کرده اند چرا من نتوانم بکنم؟ مگر نه این است که انسان هر کاری را که بخواهد می تواند با سعی و کوشش به انجام رساند؟».^۸ از آن پس شبها و روزهای بسیاری را در کنار ابداع الفبای کرولالها* گذراندم تا به مقصود رسیدم و چند کودکِ کرولالِ دیگر را نیز در باغچه اطفال پذیرفتم.

تنها چیزی که اولیای این کودکان خواسته بودند این بود که آنان را در کودکانستان پیشی بچه های دیگر نگاه دارم.^۹ آنها باور نمی کردند^{۱۰} که روزی فرزندانِ کرولالشان خواندن و نوشتن بیاموزند. ولی در پایان سال تحصیلی، کودکانِ کرولال، مانند همه

۱. غم کسی را خوردن to care for some one ۲. پرورش یافتن to be fostered ۳. معتقد بودن to believe in
۴. روشنائی بخشیدن to light up ۵. نگه داشتن / نگاه داشتن to keep, to look after ۶. اختراع کردن to invent
۷. باسواد کردن to make literate ۸. به انجام رساندن to fulfil ۹. باور کردن to believe

کودکان دیگر، امتحان دادند^۱ و قبول شدند.^۲ آری من نه تنها کودکانِ کرولال را نگاه داشتم بلکه به آنها خواندن و نوشتن و حرف زدن را هم آموختم.

روزی که این سه کودک کرولال در تبریز امتحان می دادند، حیاط و بام مدرسه لبریز از مردمی بود که به تماشای خواندن و نوشتن و حرف زدن این کودکان آمده بودند. برای آنان باورکردنی نبود که کودکان کرولال هم بتوانند بخوانند و بنویسند و حرف بزنند. آنچه خواندید، خلاصه ای بود از شرحِ زندگیِ جَبَّارِ باغچه بان، مردِ بزرگی که با قلبِ روشن و اندیشه توانای خود دریچه ای از امید و آرزو را به دنیای تیره بسیاری از کودکانِ گنگ و بی زبانِ ایران باز کرد. دردِ این کودکان را از نگاهِ آنان خواند و با نیروی ابتکاری که داشت راهی یافت تا به آنان خواندن و نوشتن و حرف زدن بیاموزد. روشی که او برای حرف زدن کودکان کرولال به کار برد، از پیشرفته ترین روشهای آموزش و پرورشِ کرولالهاست.

باغچه بان با کوششهای پی گیر خود توانست در تهران مدرسه ای بزرگ و زیبا برای کودکان کرولال بسازد. بر اثر زحمات و تلاشهای دامنهدارِ اوست که امروز کودکانِ کرولالی که به مدرسه می روند می توانند بخوانند و بنویسند و حرف بزنند.

این انسانِ شریف و این دوستِ بزرگِ بچه ها در آذرماه ۱۳۴۵ هجری شمسی درگذشت. سرگذشت او همواره سَرْمَشَق کسانی خواهد بود که با دستِ خالی و با اعتماد و اتکاء به خود، با نیروی اراده، با تَحْمُلِ سَخْتِها، و با صَبْر و بُردباری می خواهند کارهای بزرگ انجام دهند. و از این راه به مردم و میهن خود خدمت کنند و خدا را از خود خشنود سازند.^۳

۱. امتحان دادن to take an examination . قبول شدن to be accepted, to pass . خشنود ساختن/کردن to please .

* صفت در فارسی به جای اسم به کار می رود و در این صورت، جمع بسته می شود. مانند زیبا یان (the beautiful) یعنی کسانی که زیبا هستند: تیره بختان (the miserable) یعنی آدمهای تیره بخت یا بدبخت: بی بضاعتان (the poor) یعنی آدمهای فقیر و بی چیز ؛ دیگران (other).

* مترادف

کودکانه	*	بچگانه
تصویر	*	عکس
منع کردن	*	بازداشتن
عَبَث	*	بیهوده، بی فایده، بی نتیجه
پنداشتن	*	تَصَوُّر کردن
سرگرم	*	مَشغول
یاری	*	کُمک
تهیه کردن	*	فَراهم کردن
فَقْر	*	بینوائی، بی چیزی، تنگدستی
فَقیر	*	بینوا، بی چیز، تنگدست
اَفکار	*	فِکرها، اندیشه‌ها
تیره بخت	*	سیاه بخت، بدبخت
بامداد	*	صُبح
جَنجال	*	سرو صدا، غوغا
سَبک	*	رَوش
گرداگرد	*	دُور تادور
حِرْفه	*	شُغل
آموختن	*	یاد گرفتن
نَزْد	*	پیش
به دُنْبالِ	*	به جُسْتُجویِ

طاق	*	سَقَف
اُستاد	*	ماهر
طولانی	*	دِراز
آرِزِش‌مند	*	با آرِش
بَهره	*	سود، فایده، مَنفَعَت
آموزِگار	*	مُعلِّم
آموزگاری	*	مُعلِّمی
اِنتخاب کردن	*	بَر‌گُزیدن
اِنتخاب شدن	*	بَر‌گُزیده شدن
دل بستن (به)	*	عَلاقَمند شدن (به)
دَریافتن	*	فَهِمیدن
اِجتماع	*	جامعه
مُفید	*	سودمند
اِبْتدا	*	اَوَّل، درآغاز
اِقامت گُزیدن	*	مَنزِل کردن
سَر‌گردان	*	حِیران
قَریحه	*	اِستِعداد
کُنج	*	گوشه
دایر کردن	*	تأسیس کردن
کَر	*	ناشِنوا
لال	*	گُنگ
عاجِز	*	دَرمانده، ناتوان

افراد *	(فَردها) ^۱ ، آدمها، انسانها
بی نیاز *	مُرْفَه
نیازمند *	مُحتاج
بی بضاعت *	فقیر، مُحتاج، بی چیز
مُعْتَقِد بودن *	عَقیده داشتن
خواه... خواه *	چه... چه ^۲
توانگر *	پولدار، مُرْفَه، ثروتمند
سالم *	تندرُست
ناقص *	مَعْلُول
یکسان *	بَرابَر، هَمَانَد
روشنائی *	روشنی، نور
به انجام رساندن *	به پایان رساندن، انجام دادن
إبداع *	إختراع
اختراع کردن *	ابداع کردن
لبریز *	پُر
خُلاصه *	مُخْتَصَر
قَلْب *	دِل
توانا *	نیرومند
تیره *	تاریک، سیاه
آموزش *	تعلیم
پَرورش *	تربیت

۱. این جمع کاربرد ندارد.

۲. نك به آرفا ۲، ص ۱۸۱.

پی گیر	*	مُداوِم، پیوسته، دامنه دار
همواره	*	همیشه، پیوسته
سَرْمَشَق	*	اَلْکُو
صَبِر	*	شَکِیائِی
خُشنود	*	خوشحال، راضی

* متضاد

فَعَال	*	تَنْبِل
مَنع کردن (از)	*	تَشْوِیق کردن (به)
عَبَث	*	مُفید، سودمند
به پایان رسانیدن	*	آغاز کردن، شروع کردن
آرِزِشَمند	*	بی آرِزِش
راضی	*	ناراضی
پیشرفت کردن	*	عَقَب رفتن
بَهره	*	ضَرَر، زیان
دل بستن (به)	*	دل کَندن (از)
مُفید	*	مُضِرّ
إقامت کردن/کُزیدن (در)	*	مُهاجرت کردن (از)
کَر	*	شِنَوَا
لال	*	زباندار
طَبِعی	*	غَیر طَبِعی
بی نیاز	*	نیازمند

ثروت‌مند	*	بی‌بضاعت
فقر، بی‌چیز	*	توانگر
بی‌استعداد	*	بااستعداد
ناقص، معلول	*	سالم
مُتفاوت	*	یکسان
بی‌سواد	*	باسواد
رَد شدن (دَر)	*	قبول شدن (دَر)
ناتوان	*	توانا
روشن	*	تیره
عَقَب مانده	*	پیشرفته
هیچگاه، هیچوقت	*	همواره

الف — در جمله‌های زیر به جای هر یک از واژه‌ها مترادف آن را به کار ببرید:

۱. افکار و رفتارِ کودکانِ او، که لبریز از ذوق و قریحه بود، همواره سَرْمَشَقِ کودکانِ هَمْسِنِ او بود.
۲. باغچه‌بان در کودکی حرفهٔ پدرش را آموخت، ولی به‌دنبالِ کاری بود که برای اجتماعِ مفیدتر باشد.
۳. او به درستی دریافته بود که افرادِ گِرَوَلالِ محروم‌ترین انسانها هستند.
۴. باغچه‌بان ابتدا در شهر مَرَنَد اقامت گزید. سپس به تبریز رفت و در آنجا کودکستانی دایر کرد.
۵. او به یاری اندیشهٔ نیرومند و هوشِ فراوان و کوششِ پی‌گیر توانست الفبائی برای با سواد کردنِ کودکانِ ناشنوا و گنگ اختراع کند.
۶. در نظرِ او همهٔ کودکان، خواه توانگر و خواه بی‌بضاعت، خواه سالم و خواه ناقص، یکسان بودند.
۷. سبکِ تدریسِ باغچه‌بان از پیشرفته‌ترین روشهای آموزش و پرورش به شمار می‌رود.
۸. پیش از باغچه‌بان، کرولالها یا در کوچه و بازار سرگردان بودند و یا در گنج‌خانه‌ها به زندگی تیرهٔ خود می‌اندیشیدند.
۹. پیوسته در اندیشهٔ انسانهای تیره‌بخت و عاجز بود و سرانجام موفق شد دنیای تاریکِ آنان را روشن کند.
۱۰. باغچه‌بان به شغلی شریفِ معلّمی دل بست زیرا معتقد بود که معلّم مانند شمع می‌سوزد و به دیگران روشنائی می‌بخشد.

ب — به جای هر یک از واژه‌ها متضاد آن را به کار ببرید:

۱۱. پدرش او را از کارهای عبث و بی‌ارزش منع می‌کرد.
۱۲. بدون شک یک دانش‌آموز با استعداد و فعال در امتحان قبول می‌شود.
۱۳. شما رنگهای روشن را بیشتر از رنگهای تیره دوست دارید.
۱۴. او به آسانی نمی‌تواند به چیزی دل ببندد.
۱۵. آیا کشور شما از کشورهای پیشرفته است یا از کشورهای عقب مانده؟
۱۶. او فردی بی‌بضاعت ولی با استعداد است.
۱۷. مردم کشورهای پیشرفته اغلب باسوادند.
۱۸. باید به شما بگویم که پسران در درسهای خود پیشرفت کرده است و من از او راضی هستم.
۱۹. او همواره سعی می‌کرد به دیگران بهره برساند.
۲۰. آیا رفتار او به نظر شما طبیعی است؟

۲۸. پسوندهای تصغیر «چه، ے ک»^۱

پسر	+	ے ک	←	پسرک
دختر	+	ے ک	←	دُخترک
اتاق	+	ے ک	←	اتاقک
دریا	+	چه	←	دریاچه
باغ	+	چه	←	باغچه
کتاب	+	چه	←	کتابچه
در	+	چه	←	دریچه ^۲

آن روز پسرکِ کرولال را در باغچهٔ اطفال نگه داشتیم.
جبارِ باغچه‌بان دریچه‌ای از امید به جهانِ تیرهٔ کودکانِ گنگ و بی‌زبان گشود.
دخترکِ بیچاره که از ترس رنگش پریده بود، به شدت گریه می‌کرد.
در گوشهٔ سَمَتِ چپِ حیاط، یک اتاقکِ چوبی دیده می‌شد.
دریایِ خَزَرِ بزرگترین دریایچهٔ رویِ زمین است.

۱. «چه» و «ک» پسوند تصغیر (diminutive suffix) هستند که معنی «کوچکی» (smallness) را بیان می‌کنند. مثلاً، پسرک به معنی پسر کوچک؛ اتاقک به معنی اتاق کوچک؛ باغچه به معنی باغ کوچک یا زمینِ کوچکِ مخصوص گل (flower bed)؛ دریچه به معنی درِ کوچک یا پنجره است. پسوند ے ک (-ak) گاهی معنی تحبیب (endearment) نیز دارد مخصوصاً در مورد واژه‌های پسر و دختر. مثلاً، وقتی که می‌گوئیم: دُخترکِ من! یعنی دخترِ کوچکِ دوست داشتنی.
۲. «یچه» (-iche) صورتی از «چه» است که فقط با واژه «در» (door) می‌آید.

تمرین هشتاد و سوم

الف — هریک از واژه‌های زیر را در یک جمله به کار ببرید:

باغچه، دفترچه، کتابچه، دریچه، قالیچه، صندوقچه، تُرْبُچه، پیازچه، مورچه، دریاچه، دخترک، اتاقک، مُرغک، جوانک، پسرک، طِفْلَک^۱

ب — جمله‌های زیر را منفی کنید:

۱. او به نقاشی عشق می‌ورزید.
۲. پدر او مدادهایش را دور انداخت.
۳. شبها من بیدار می‌ماندم.
۴. این کار سروصدای زیادی برپا کرد.
۵. شما دورهٔ دبیرستان را به پایان رسانیدید.
۶. او حرفهٔ قنادی را نزد پدرش یاد گرفته بود.
۷. ما به کار معلمی دل بسته‌ایم.
۸. برای اینکه فعالیتهای فرهنگی را در کشور خود ادامه دهم به ایران آمدم.
۹. او به اندیشهٔ خود جامعهٔ عَمَل پوشانده است.
۱۰. آنها کودکستانی در این شهر دایر کرده بودند.
۱۱. صدای او را شنیده بودم.
۱۲. شاگردان سرگرم امتحان دادن هستند.
۱۳. من آن کار را به انجام خواهم رساند.
۱۴. آیا او این کودک بیچاره را در خانهٔ خود نگه خواهد داشت؟
۱۵. اگر پسر من در امتحان قبول شود به او جایزه خواهم داد.

1. This is a sympathetic word, equivalent to "poor boy" in English. See Azfa 2, P. 62.

۲۹. جمله‌های شرطی^۱ (۲)

الف - اگر + ماضی نقلی (مثبت / منفی)، چرا^۲ + حال التزامی (منفی / مثبت)؟
 اگر دیگران چنین کاری کرده‌اند^۳، چرا شما نکنید^۴؟
 اگر هیچکس چنین کاری نکرده است، چرا شما بکنید؟

ب - اگر + ماضی نقلی (مثبت / منفی)، چرا + ماضی نقلی (منفی / مثبت)؟
 اگر دیگران چنین کاری کرده‌اند، چرا شما نکرده‌اید^۵؟
 اگر هیچکس چنین کاری نکرده است، چرا شما کرده‌اید؟

پ - اگر + ماضی التزامی (مثبت / منفی)، چرا + حال التزامی (منفی / مثبت)
 اگر دیگران چنین کاری کرده باشند^۶، چرا شما نکنید؟
 اگر هیچکس چنین کاری نکرده باشد، چرا شما بکنید؟

ت - اگر + حال اخباری (مثبت / منفی)، چرا + حال اخباری (منفی / مثبت)
 اگر دیگران چنین کاری می‌کنند^۷، چرا شما نمی‌کنید؟
 اگر هیچکس چنین کاری نمی‌کند، چرا شما می‌کنید؟

۱. نک به آرفا ۲، ص ۱۵۸ و آرفا ۳، ص ۴۲
 ۲. معمولاً قبل از «چرا» واژه «پس» (then) می‌آید، مثلاً: پس چرا شما نکنید؟
 ۳. وقوع فعل حتمی است. یعنی کار انجام شده است.
 ۴. یعنی شما هم حق دارید که این کار را انجام دهید.
 ۵. یعنی شما هم باید می‌کردید ولی نکرده‌اید.
 ۶. وقوع فعل حتمی نیست. یعنی ممکن است کرده باشند و ممکن است نکرده باشند.
 ۷. در همه جمله‌های بالا، فعل دوم می‌تواند حال اخباری باشد.

تمرین هشتاد و چهارم

با واژه‌های داخل پرانتز جمله شرطی بسازید.

مثال: (کار، دیگران، چنین، من، «کردن»)

(از نوع الف) اگر دیگران چنین کاری کرده‌اند، چرا من نکنم؟

اگر هیچکس چنین کاری نکرده است، چرا من بکنم؟

۱. (از نوع الف) (کارمندان، همه، اداره، «رفتن»، به، ما)
۲. (از نوع ب) (کودکان، حرف زدن، این کودک، «یادگرفتن»، کرولال)
۳. (از نوع پ) (کرولالها، «باسواد شدن»، من، کرولال، برادر، تمام)
۴. (از نوع ت) (خدمت سربازی، «رفتن»، جوانان، همه، به، شما)
۵. (از نوع ب) (تمام، امتحان، در، «قبول شدن»، شاگردان، حسن)
۶. (از نوع ت) (دانشجویان، سیگار، «کشیدن»، استاد، کلاس، در)
۷. (از نوع پ) (پسرم، «پیروز شدن»، مسابقه، در، «دادن»، جایزه، او، به)
۸. (از نوع پ) (دوا، «کشف شدن»، سرطان، بیمار، این، «معالجه شدن»)
۹. (از نوع ت) (سیگار، «بودن»، خوب، شما، «کشیدن»)
۱۰. (از نوع الف) (همه، «کمک کردن»، او، به، مردم، دوستانش)

جمله‌های زیر را با استفاده از «تنها» بازنویسی کنید.

مثال ۱ – «من فقط انگلیسی می‌دانم.»

تنها زبانی که من می‌دانم انگلیسی است.

«او هیچ زبانی جز فارسی نمی‌دانست.»

تنها زبانی که او می‌دانست فارسی بود.

۱. او فقط گلابی را دوست دارد.

۲. شبها، همه می‌خوابیدند ولی من بیدار می‌ماندم.

۳. جبار باغچه‌بان هیچ حرفه‌ای بجز معلمی را دوست نداشت.

۴. از میان تمام شاگردان فقط محمود قبول نشده است.

۵. من در آن شهر هیچکس جز آقای حسینی را نمی‌شناختم.

۶. همه غذا خورده‌اند جز برادر شما.

۷. او فقط نام خانوادگی‌اش را به پلیس گفت.

۸. ما فقط می‌توانیم رانندگی بکنیم.

۹. آنها هیچ‌جا را بجز شهر خودشان دوست ندارند.

۱۰. استاد ما اسم همه دانشجویان را می‌دانست بجز اسم من.

مثال ۲ – «از من فقط خواسته بودند که کودکان کرولال را در کودکستان

نگاه دارم.»

تنها چیزی که از من خواسته بودند این بود که کودکان کرولال

را در کودکستان نگه دارم.

تنها چیزی که از من خواسته بودند نگهداری کودکان کرولال در

کودکستان بود.

۱۱. او از من فقط خواهش کرد که مقاله‌اش را بخوانم.
۱۲. کودکان کرولال فقط دلشان می‌خواهد حرف بزنند.
۱۳. من فقط آرزو دارم که پسر ازدواج کند.
۱۴. من فقط می‌توانم کتاب بنویسم و درس بدهم.
۱۵. جبارِ باغچه‌بان فقط می‌خواست که به مردم کمک کند.

تمرین هشتاد و ششم

- جمله‌های زیر را با استفاده از «نه تنها... بلکه...» به صورت یک جمله بنویسید.
- مثال: به کودکان کرولال نمی‌توانستند خواندن و نوشتن بیاموزند.
از نگهداری کودکان کرولال عاجز بودند.
- به کودکان کرولال نه تنها نمی‌توانستند خواندن و نوشتن بیاموزند
بلکه از نگهداری آنها نیز عاجز بودند.
۱. استعداد کرولالها پرورش نمی‌یافت. زندگی آنها تا هنگام مرگ به بیهودگی می‌گذشت.
 ۲. باغچه‌بان به مردم خدمت کرد. او خدا را از خود خشنود ساخت.
 ۳. کرولالها باسواد شدند. کرولالها حرف زدن را یاد گرفتند.
 ۴. باغچه‌بان به کودکان زباندار درس می‌داد. او به کودکان لال هم درس می‌داد.
 ۵. فیل ستمگر لانه چند گنجشک را ویران کرد. فیل چند جوجه گنجشک را هم کُشت.
 ۶. دکتر احمدی یک پزشکِ خوب است. او انسانی فداکار است.
 ۷. همکارِ من فعال است. او مردی مهربان است.
 ۸. شما به من کمک کردید. شما جان مرا نجات دادید.
 ۹. رازی بیمارستان شهری را اداره می‌کرد. او بیماران را نیز معالجه می‌نمود.
 ۱۰. معلم من مرد دانشمندی است. او نویسنده‌ای تواناست.

تمرین هشتاد و هفتم

الف — هریک از دو جمله زیر را با استفاده از «مگر نه این است که... پس چرا...» به صورت یک جمله بنویسید.

مثال: شما دوست او هستید. شما او را راهنمایی نمی‌کنید.

مگر نه این است که شما دوست او هستید، پس چرا او را راهنمایی نمی‌کنید؟

۱. فریده مادر این بچه است. فریده احساسی مسئولیت نمی‌کند.
 ۲. هر مشکلی را با فکر کردن می‌توان حل کرد. شما برای حل مشکل خود فکر نمی‌کنید.
 ۳. کوشش کلید پیروزی است. شما همیشه در خانه نشسته‌اید.
 ۴. آقای حمیدی رئیس این اداره است. او هر روز دیر به اداره می‌آید.
 ۵. پدر بهترین دوست فرزند است. تو به حرفهای پدرت توجه نکردی.
- ب — جمله‌های زیر را با استفاده از «مگر» به صورت پرسشی بنویسید.

مثال: «شما گفتید که فردا به دیدن او خواهید رفت.»

مگر شما نگفتید که فردا به دیدن او خواهید رفت؟

«میان حیوانات دشمنی وجود ندارد.»

مگر میان حیوانات دشمنی وجود دارد؟

۶. پدر باغچه‌بان مدادهای او را شکست و دور انداخت.
۷. مدرسه‌های دیگر این کودک را نمی‌پذیرند.
۸. کودکان کرولال از محرومترین افراد اجتماع هستند.
۹. باغچه‌بان الفبای کرولالها را اختراع کرد.
۱۰. تا آن هنگام کسی درباره کودکان کرولال فکر نکرده بود.

تمرین هشتاد و هشتم

جمله‌های زیر را به صورت مجهول^۱ بازنویسی کنید.

مثال: «مردم نقاشی را کاری عبث می‌پنداشتند»

نقاشی کاری عبث پنداشته می‌شد.

«پدرم مرا از نقاشی منع کرده بود».

من از نقاشی منع شده بودم.

۱. باغچه‌بان راه تازه‌ای را برای نجات کودکان کرولال پیدا کرده است.
۲. من آن شعر را بر روی دیوار نوشتم.
۳. باغچه‌بان نخستین کودکان را در حدود شصت سال پیش دایر کرد.
۴. او شما را برای شغل آموزگاری انتخاب نخواهد کرد.
۵. چند کودک کرولال را نیز در مدرسه پذیرفتم.
۶. الفبای کرولالها دریچه‌ای از امید را به دنیای تیره کرولالها باز کرد.
۷. علاوه بر کودکان، باغچه‌بان مدرسه‌ای بزرگ و زیبا برای کودکان کرولال تأسیس کرد.
۸. شما با این کار، خدا را هم راضی کرده‌اید.
۹. او این کار بزرگ را با دست خالی انجام داد.
۱۰. من درد آن کودک بی‌گناه را در نگاهش می‌خواندم.

۱. تک به آزفا ۲، ص ۱۴۶، و آزفا ۳، ص ۱۲۹

خوردن ← خوراندن/ خوراندن

رسیدن ← رسانیدن/ رساندن

پوشیدن ← پوشانیدن/ پوشاندن

نشستن ← نشانیدن/ نشاندن

به این جمله‌ها توجه کنید:

«او غذایش را خورد.»

من غذایش را به او خورانیدم = من سبب شدم که او غذایش را بخورد.

«نامه به من رسید.»

او نامه را به من رساند = او باعث شد که نامه به من برسد.

«بچه این لباس را می‌پوشد.»

مادر این لباس را به بچه می‌پوشاند = مادر باعث می‌شود که بچه لباس را بپوشد.

«علی روی آن صندلی نشسته بود.»

شما علی را روی آن صندلی نشانده بودید = شما باعث شده بودید که علی روی آن صندلی بنشیند.

۱. فعل سببی (Causative verb) دو فاعل دارد: الف. فاعل واقعی (actual doer) که فعل را انجام می‌دهد؛ ب. فاعل سببی که

سبب انجام فعل می‌شود، یعنی فاعل واقعی را وادار می‌کند تا کار را انجام دهد. مثلاً در جمله «علی حسن را سَر جایش نشانده»، «حسن» فاعل واقعی است زیرا فعل «نشستن» را انجام داده است، و «علی» فاعل سببی است زیرا سبب انجام کار «نشستن» شده است یعنی «حسن» را وادار کرده است که بنشیند. توجه کنید که فعل سببی مربوط به فاعل سببی است نه فاعل واقعی.

فعل سببی با اضافه کردن «آن/آنی» (ân/âni) در داخل مصدر به دست می‌آید. مانند سوختن سه سوزانیدن. فقط بعضی از فعلها را می‌توان به فعل سببی تبدیل کرد.

همه افعال سببی متعدی هستند و بنابراین می‌توان آنها را به صورت مجهول درآورد، مثلاً، حسن سَر جایش نشانده شد.

الف — جمله‌های زیر را با استفاده از «فعلی سببی» بازنویسی کنید.

مثال: برگ‌های خشک می‌سوزند. (من)

من برگ‌های خشک را می‌سوزانم.

۱. دورهٔ مکتب به پایان رسید. (باغچه‌بان)
۲. شاگردان روی زمین می‌نشستند. (مُعَلِّم)
۳. زندگی به بیهودگی می‌گذشت. (کودکان کرولال)
۴. روزهای بسیاری در کار اختراع الفبا گذشت. (من)
۵. این کار به آسانی به انجام نرسیده است (شما)
۶. با تأسیس بیمارستان شهرری به مردم بهرهٔ فراوان رسید. (رازی)
۷. اندیشه‌های من جامهٔ عمل پوشیدند. (باغچه‌بان)
۸. بچه‌ها سَرِ ساعتِ نُه می‌خوابند. (مادر)
۹. مدتی از عُمُرِ او در زندان خواهد گذشت. (او)
۱۰. شاگردان معمولاً از رد شدن در امتحان می‌ترسند. (آموزگاران)

ب. جمله‌های زیر را با استفاده از «... خواه... خواه...»^۱ بازنویسی کنید.

مثال: شاگردانِ توانگر و شاگردانِ بی‌چیز در نظر معلّم یکسان هستند.

همهٔ شاگردان، خواه توانگر و خواه بی‌چیز، در نظر معلّم یکسان

هستند.

۱۱. بچه‌های با استعداد و بچه‌های کم استعداد باید بتوانند به مدرسه بروند.
۱۲. افرادِ سالم و افرادِ ناقص می‌توانند در جامعه مفید باشند.
۱۳. مردم ثروتمند و مردم فقیر در مقابلِ قانون مساوی هستند.

۱. نک به آرفا ۲، ص ۱۸۱.

۱۴. مهمانان پیر و مهمانان جوان از مهمانی لذت بردند.
۱۵. درنظر یک پزشک، بیماران قدرتمند و بیماران ضعیف یکسانند.
- ج - هریک از دو جمله را با استفاده از «...هم...هم...» به صورت زیر بازنویسی کنید:
... نه ... نه ...
- مثال: «این کودک می بیند. این کودک می شنود».
- این کودک هم می بیند و هم می شنود.
- این کودک نه می بیند و نه می شنود.
۱۶. رضا شوهر پروین است. رضا پسر عمه پروین است.
۱۷. شما همکار خوبی برای من هستید. شما پدر مهربانی برای بچه هایتان هستید.
۱۸. من سال آینده به چین می روم. سال آینده به ژاپن می روم.
۱۹. این بچه شیر می خورد. این بچه می تواند بخوابد.
۲۰. امسال میوه فراوان است. امسال میوه ارزان است.
۲۱. بعضی از شاگردان، خوب درس می خوانند. بعضی از شاگردان، خوب بازی می کنند.
۲۲. دکتر صفا بیمارستان را خوب اداره می کند. او بیماران را معالجه می کند. او کتاب می نویسد.

۱. ۳۱. ستاکِ حال + ان — صفتِ فاعلی^۱

فُروز + ان — فُروزان

گُرد + ان — گُردان

خَند + ان — خندان

لَرز + ان — لرزان

دَرخْش + ان — درخشان

سِتَاب + ان — سِتَابان

مُعَلِّم مانندِ شمع فروزان است.

باغچه‌بان در شعلهٔ فروزانِ خدمت به مردم می‌سوخت.

بعضی از کودکان قبل از رفتن به مدرسه در کوچه و بازار سرگردان هستند.

صفرعلی صورتِ خندانِ مسافرانِ راهِ یاد آورد.

نورِ لرزانِ فانوسِ راهِ او را روشن می‌کرد.

انسان از زمانهای قدیم آرزو داشت به ماهِ روشن و ستارگانِ درخشان برسد.

صیّاد شتابان به سوی درخت می‌دوید.

۱. ستاکِ حالِ بعضی از فعلها با پسوند «ان» صفتِ فاعلی (Participial adjective) می‌سازد. این صفت به معنی «کننده» (doer) کارِ یا فعل

است. مثلاً: چشمِ گریان به معنی چشمی که می‌گریزد؛ آتشیِ سوزان به معنی آتشی که می‌سوزاند؛ شعلهٔ لُزان به معنی شعله‌ای که می‌لرزد، و جز آن.

۳۱.۲. اسم + گر ← صفتِ فاعلی^۱

ستم + گر ← ستمگر

حیله + گر ← حیله‌گر

کیمیا + گر ← کیمیاگر

توان + گر ← توانگر

فیلِ ستمگر لانهٔ گنجشکان را ویران کرد.
روبهٔ حیله‌گر دست از فریب دادنِ خروس برداشت.
مردِ کیمیاگر مشغولِ آزمایشهای کیمیاگری بود.
معلم باید به همه، خواه توانگر و خواه بی‌چیز، کمک کند.

۱. بعضی از اسما با پسوند «گر» صفت فاعلی می‌سازد. این صفت دو معنی دارد: الف. به معنی فاعلی که کاری را زیاد انجام می‌دهد، مثلاً، ستمگر یعنی کسی که زیاد ستم می‌کند و یا حیله‌گر یعنی کسی که زیاد حیله می‌کند؛ ب. به معنی حرفه و شغل، مثلاً کیمیاگر یعنی کسی که کار یا شغلش کیمیاگری است، و یا آهنگر (blacksmith) یعنی کسی که با آهن کار می‌کند، و یا جادوگر (magician) یعنی کسی که کارش جادوگری است.

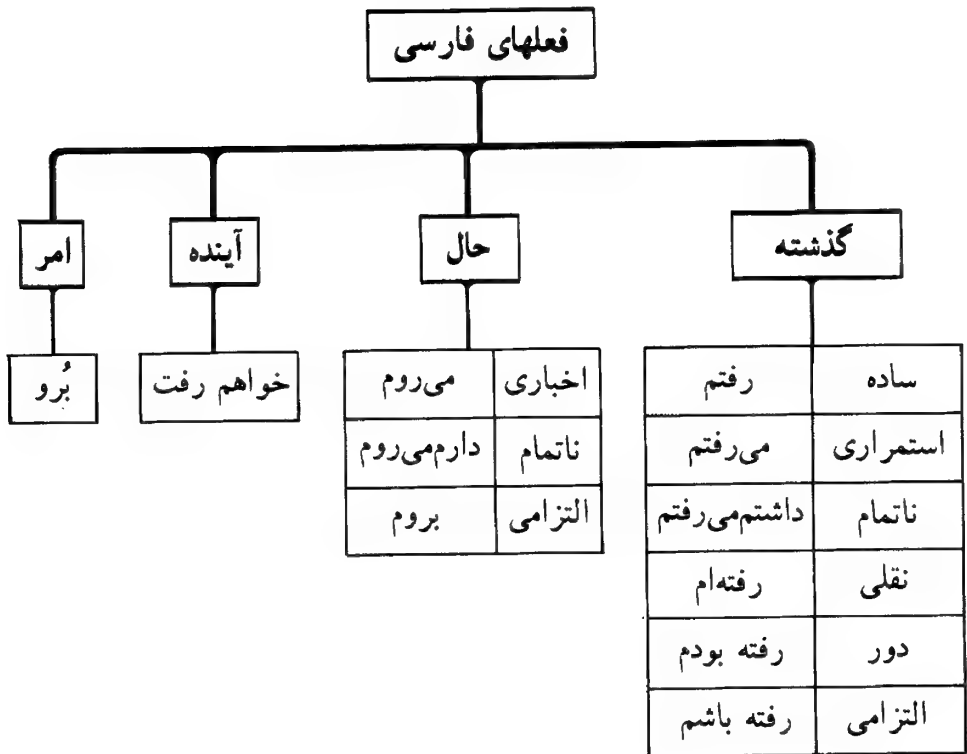
تمرین نودم

به پرسشهای زیر به صورت یک جمله کامل پاسخ دهید.

۱. شغل پدر باغچه‌بان چه بود؟
۲. آیا پدر باغچه‌بان نقاشی را دوست داشت؟
۳. چرا پدر باغچه‌بان مدادهای پسرش را شکست؟
۴. نام پدر باغچه‌بان چه بود؟
۵. چرا پدر باغچه‌بان به شهر ایروان رفت؟
۶. شغل پدر باغچه‌بان در زمستان چه بود؟
۷. آیا جبار باغچه‌بان حرفه بنائی را دوست داشت؟
۸. سرانجام به چه کاری علاقمند شد؟
۹. چرا باغچه‌بان از قفقاز به ایران برگشت؟
۱۰. اولین کودکستان را در ایران چه کسی تأسیس کرد؟
۱۱. چرا کودکستان خود را «باغچه اطفال» نامید؟
۱۲. چه کسی در ایران برای اولین بار به فکر آموزش کودکانِ کرولال افتاد؟
۱۳. باغچه‌بان چه می‌خواست؟
۱۴. باغچه‌بان چه چیزی را اختراع کرد؟
۱۵. کودکان کرولال چه چیزی را یاد گرفتند؟

دوره

درس سیزدهم



تمرین نودویکم

۱. گذشته ساده فعلی «دعوت کردن» را به صورت مثبت و منفی صرف کنید، و هر کدام را در یک جمله به کار ببرید.

مثال: من او را به ناهار دعوت کردم.

تو مرا به خانه‌ات دعوت نکردی...

۲. گذشته استمراری فعلی «یاد گرفتن» را به صورت مثبت و منفی صرف کنید.

تمرین نودودوم

۱. گذشته ناتمام فعلی «برگشتن» را صرف کنید، و هر کدام را در یک جمله به کار ببرید.

مثال: داشتم به خانه برمی‌گشتم که با ماشین تصادف کردم.

۲. گذشته نقلی فعلی «به پایان رسانیدن» را به صورت مثبت و منفی صرف کنید، و هر کدام را در یک جمله به کار ببرید.

مثال: او کارش را هنوز به پایان نرسانیده است.

مدتی است که کارش را به پایان رسانده است.

تمرین نودوسوم

۱. گذشته دور فعلی «آماده کردن» را به صورت مثبت و منفی صرف کنید، و هر کدام را در یک جمله به کار ببرید.

مثال: وقتی که به خانه رسیدم همسرم ناهار را آماده کرده بود.

وقتی که به خانه رسیدم همسرم هنوز ناهار را آماده نکرده بود.

۲. گذشته التزامی فعلی «احساس کردن» را به صورت مثبت و منفی صرف کنید، و هر کدام را در یک جمله به کار ببرید.

مثال: شما اگر گرسنگی را احساس کرده باشید دردِ گرسنگان را می‌فهمید.
شما اگر گرسنگی را احساس نکرده باشید دردِ گرسنگان را نمی‌فهمید.

تمرین نود و چهارم

۱. حال اخباری فعلی «تشکر کردن» را به صورت مثبت و منفی صرف کنید، و هر کدام را در یک جمله به کار ببرید.

مثال: من از شما به خاطر این کمک تشکر می‌کنم.
او هیچوقت از من تشکر نمی‌کند.

۲. حالِ ناتمام فعلی «نگاه کردن» را صرف کنید، و هر کدام را در یک جمله به کار ببرید.
مثال: به کجا دارید نگاه می‌کنید؟

تمرین نود و پنجم

۱. حالِ التزامی فعلی «توجه کردن» را به صورت مثبت و منفی صرف کنید، و هر کدام را در یک جمله به کار ببرید.

مثال: اگر به حرفهای او توجه بکنید / کنید خواهید دید که او راست می‌گوید.

اگر به حرفهای من توجه نکنید ناراحت می‌شوم.

۲. آینده فعلی «فراموش کردن» را به صورت مثبت و منفی صرف کنید، و هر کدام را در یک جمله به کار ببرید.

مثال: من محبت او را هرگز فراموش نخواهم کرد.

او اسم مرا خیلی زود فراموش خواهد کرد.

۳. امر همه فعلهای بالا را صرف کنید، و برای هر کدام یک جمله بنویسید.

تمرین نودوششم

جمله‌های زیر را با استفاده از «ایکاش / کاش / کاشکی» بازنویسی کنید.

مثال: جنگ به زودی تمام نخواهد شد.

ایکاش جنگ هرچه زودتر تمام می‌شد / بشود.

۱. سیل خانه‌ها را خراب کرده است.

۲. او دعوت مرا نمی‌پذیرد.

۳. مردم با هم مهربان نیستند.

۴. او به من دروغ گفته بود.

۵. آنها خواهشی مرا انجام نخواهند داد.

۶. پدر او در یک تصادف کشته شد.

۷. همه مردم نمی‌توانند خوشبخت باشند.

۸. برادرم همه پولش را بیهوده خرج کرد.

۹. شما هرگز او را نخواهید شناخت.

۱۰. چرا آنها حرف مرا باور نمی‌کنند؟

تمرین نودوهفتم

هر یک از دو جمله زیر را با استفاده از «که» موصولی^۱ به صورت یک جمله بازنویسی

کنید.

مثال: من سخت تشنه بودم. من تمام آب را نوشیدم.

من که سخت تشنه بودم، تمام آب را نوشیدم.

۱. او به ساعتش نگاه می‌کرد. او گفت: «هنوز نیم ساعت وقت داریم.»

۱. نک به آرفا ۲، ص ۱۱۷ و آرفا ۳، ص ۱۱۲

۲. شما تازه به این شهر آمده‌اید. شما باید خانه‌ای برای خودتان اجاره کنید.
۳. شاگرد درش نمی‌خواند. او بدونِ شک در امتحان مَوْفَق نخواهد شد.
۴. آنها فارسی خوب می‌دانند. آنها می‌توانند از اشعارِ حافظ لذّت ببرند.
۵. من در زندگی سختی کشیده‌ام. من از مُشکلات نمی‌ترسم.
۶. شما با دُشوارِها جنگیده‌اید. شما چرا باید اُمیدتان را از دست بدهید.
۷. باغچه‌بان با سختیها بزرگ شده بود. او دلش می‌خواست به دیگران خِدْمَت کند.
۸. مرد با شما حرف می‌زد. او یک پسر لال دارد.
۹. گنجشکان خانه‌هایشان خراب شده بود. گنجشکان به فیل ستمگر حمله کردند.
۱۰. کشور نفتِ فراوان دارد. مَرْدُمش نباید فقیر باشند.

تعرین نود و هشتم

جمله‌های زیر را مَجْهول کنید.

مثال: او نامه را به زبان فارسی نوشته است.

نامه به زبان فارسی نوشته شده است.

خیاط لباس شما را تا فردا آماده خواهد کرد.

لباس شما تا فردا آماده خواهد شد.

۱. او به من پیشنهادِ کمک کرده است.

۲. مادر کودک به من گفت که این بچّه کرولال است.

۳. شما به او قَوْل داده‌اید که پسرش را در مدرسه خواهید پذیرفت.

۴. این بچّه را خوب تربیت کرده‌اند.

۵. از آنها خواستم که به خانه‌شان بروند.

۶. آنها از من تشکر کرده‌اند.
۷. من این کتاب را برای خارجی‌ان نوشته بودم.
۸. او کارش را دیروز شروع کرد.
۹. او نشانی خانه‌اش را به پلیس نداده است.
۱۰. مردم نام او را هرگز فراموش نخواهند کرد.

تمرین نودونهم

جمله‌های زیر را به صورت نقل قول غیر مستقیم^۱ بازنویسی کنید.

مثال: «من کودکی کنجکاو و فعال بودم.»

او گفت که کودکی کنجکاو و فعال بوده است.

۱. شبها، وقتی که همه می‌خوابیدند، من بیدار می‌ماندم.
۲. اندیشه‌هایم را به صورت شعر درآوردم.
۳. پدرم بنائی ماهر بود.
۴. من تا آخر عمر دست از فعالیت‌های فرهنگی نخواهم کشید.
۵. شاگردان روی زمین می‌نشستند و درس می‌خواندند.
۶. پسرم دلش می‌خواهد به مدرسه برود.
۷. چند روز است که علی را ندیده‌ام.
۸. دیروز حال مادرم خوب بود.
۹. علی حرف‌های مرا باور نمی‌کند.
۱۰. در آن هنگام هنوز مدرسه به سبکِ امروزی تأسیس نشده بود.

۱. نک به آرفا ۲، ص ۱۶۹.

هر یک از دو جملهٔ زیر را به صورت شرطی ممکن و ناممکن^۱ بازنویسی کنید.

مثال: شما می‌خواهید. شما می‌توانید فارسی یاد بگیرید.

اگر شما بخواهید، می‌توانید فارسی یاد بگیرید.

اگر شما می‌خواستید، می‌توانستید فارسی یاد بگیرید.

۱. سربازان خوب جنگیدند. سربازان بر دشمن پیروز شدند.
۲. شما به موقع می‌آید. می‌توانیم کمی با هم صحبت کنیم.
۳. او دیر نیامد. او می‌تواند با قطار ساعت ۵ برود.
۴. بیماران به موقع به پزشک مراجعه خواهند کرد. آنها معالجه می‌شوند.
۵. تو زود به خانه برگشتی. ما با هم غذا می‌خوریم.
۶. به کودکان فقیر توجه می‌شود. آنها پیشرفت زیادی می‌کنند.
۷. کودکان را خوب تربیت کرده‌ایم. آنها افراد مفیدی برای اجتماع شده‌اند.
۸. مردم با هم متحد هستند. هیچ دشمنی بر آنها پیروز نشده بود.
۹. بانک به من وام می‌دهد. من توانستم خانه‌ای برای خودم بخرم.
۱۰. شما دویست و پنجاه تومان به او قرض دادید. او خوشحال می‌شود.

۱. نک به آرفا ۲، ص ۱۵۸ و آرفا ۳، ص ۴۲

کلید تمرینها

تمرین یکم

۱. باد خزانی ابرها را به این سو / سمت و آن سو / سمت می‌برد.
۲. برگ درختها خرده‌خرده رنگِ جدیدی / نَوی پیدا می‌کند.
۳. حالا موقعِ / هنگامِ آن است که باغبانها شاخه‌هایِ پرمیوه درختان را سبک کنند.
۴. برخی از برگها زرد و بعضی نارنجی و برخی دیگر سرخ می‌شوند.
۵. باغبانها بعد از چیدنِ میوه‌ها آنها را به بازار می‌برند.
۶. حالا وقتِ / موقعِ چیدنِ انگورِ طلایی و سیبِ قرمز است.
۷. ماه مهرِ موقعِ باز شدنِ مدرسه‌ها و آغازِ کار و تلاشِ شاگردانِ / شاگردهایِ مدرسه است.
۸. نخستین ماهِ خزان، ماهِ مهر است.
۹. انگورِ طلایی مثلِ طلا زرد است.
۱۰. در فصلِ زمستان، شبِ درازتر از روز است.

تمرین دوم

۱. اکنون خورشید دیرتر طلوع می‌کند.
۲. در فصل پاییز شبها کم‌کم بلندتر / درازتر می‌شود.
۳. میوه‌های پاییزی، نارس / کال و بدمزه نیستند.
۴. در فصل پاییز، شاخه‌های درختان سبک و کم‌بار نیستند.
۵. گل مریم زشت نیست.
۶. در فصل پاییز، میوه‌های نارس / کال و بدمزه کمیاب است.
۷. پایان بلند شدن / دراز شدن روزها ماه مهر و آغاز آن ماه دی است.
۸. ماه مهر، آخرین ماه پاییز نیست.
۹. شروع / آغاز فصل خزان، آخرین روز از ماه دی نیست.
۱۰. عصر پنج‌شنبه بعضی از مغازه‌ها بسته‌اند و برخی باز هستند.
۱۱. خربزه اصفهان پیش از / قبل از سیب خراسان و پس از / بعد از انار ساوه به بازار می‌آید.

تمرین سوم

۱. در فصل پاییز، شب بلندتر / درازتر از روز است.
۲. خیر. در ماه مهر برگ درختان بعضی زرد، برخی نارنجی و بعضی دیگر قرمز هستند / می‌شوند.
۳. مدرسه‌ها در ماه مهر شروع / آغاز به کار می‌کنند.
۴. آسمان آبی یعنی رنگ آسمان مانند / مثل رنگ آب، آبی است.
۵. باغبانها در ماه مهر میوه‌ها را می‌چینند.
۶. خیر. در فصل خزان گل‌هایی مانند گل مریم و گل داوودی فراوان / زیاد است.

۷. از تغییر رنگِ برگها و کوتاه شدنِ روزها می‌فهمیم که پاییز آمده است.
۸. سیب، خربزه، انگور و انار در فصل پاییز فراوان / زیاد است.
۹. در ماهِ مهر، گاهی لگه‌های ابر در آسمان دیده می‌شود. در ماهِ مهر، ابر در آسمان کم است.
۱۰. خیر. در ماهِ مهر / در اولین ماهِ پاییز، گاهی چند قطره باران می‌بارد. در ماهِ مهر باران کم می‌بارد.
۱۱. باغبانها میوه‌ها را از درخت می‌چینند.

تمرین چهارم

مردان، زنان، پسران، دختران، شوهران، همسران، برادران، خواهران، پدران، مادران، زندگان، مُردگان، مرغان، نویسندگان، خوانندگان، جوانان، پیران، سربازان، افسران، پرنده‌گان، تشنگان، گرسنگان، اینان، آنان، چشمان، دستان، کسان، فرزندان، دلیران، مردمان، اسیران، شهیدان، کبوتران، پیغمبران، قهرمانان، دانشجویان، همسایگان، اسبان، آقایان.

تمرین پنجم

۱. ظرفِ مسی / مسین ۲. گوشوارهٔ زرین ۳. لباسِ پشمی / پشمین ۴. پیراهنِ چرکین
۵. سخنرانیِ آتشین ۶. شیشهٔ رنگی / رنگین.

تمرین ششم

۱. هزارمین سالگردِ ابن‌سینا.
۲. بهمن دومین ماه زمستان است.

۳. جمعه آخرین روز هفته است.
۴. اردی بهشت چندمین ماه بهار است؟
۵. شما چندمین فرزند خانواده هستید؟
۶. آمریکا چهارمین کشور دنیا از لحاظ جمعیت است.
۷. شوروی دومین کشور از لحاظ جمعیت و اولین کشور از لحاظ مساحت است.
۸. سومین دور مسابقه‌های تنیس روز سوم دی است.
۹. اولین روز سال ایرانی روز اول فروردین است.
۱۰. آخرین روز سال مسیحی روز آخر دسامبر است.

تمرین هفتم

۱. حال اخباری گذشته ساده

می‌ریزم	ریختم	می‌چینم	چیدم
می‌ریزی	ریختی	می‌چینی	چیدی
می‌ریزد	ریخت	می‌چیند	چید
می‌ریزیم	ریختم	می‌چینیم	چیدیم
می‌ریزید	ریختید	می‌چینید	چیدید
می‌ریزند	ریختند	می‌چینند	چیدند

۲. حال اخباری حال التزامی

خبر می‌دهم	خبر بدهم	سبک می‌کنم	سبک بکنم
خبر می‌دهی	خبر بدهی	سبک می‌کنی	سبک بکنی

خبر می‌دهد	خبر بدهد	سبک می‌کند	سبک بکند
خبر می‌دهیم	خبر بدهیم	سبک می‌کنیم	سبک بکنیم
خبر می‌دهید	خبر بدهید	سبک می‌کنید	سبک بکنید
خبر می‌دهند	خبر بدهند	سبک می‌کنند	سبک بکنند

۳. می‌بینم، می‌بینی، می‌بیند، می‌بینیم، می‌بینید، می‌بینند.

تمرین هشتم

۱. کبوتران آزاد و خوشحال در آسمان آبی رنگ پرواز می‌کردند.
۲. کبوتری، اوّل / نخست برای برطرف کردنِ گرسنگی مقداری دانه برچید و بعداً / بعد برای رفعِ خستگی رویِ درختی نشست.
۳. کبوتران با نیرویِ کامل پرواز می‌کردند.
۴. شکارچی با خود گفت: این کبوترها عاقبت / بالآخره خسته می‌شوند. خوب است آنها را دنبال کنم.
۵. کبوترها با عجله بال می‌زدند و برایِ رهاییِ خود تلاش می‌کردند.
۶. یکی از کبوترها بندی را بر پایِ خود حس کرد و فوراً یارانِ خردمند / عاقل و آگاهِ خود را صدا کرد.
۷. همه کبوتران با هم متفق و موافق بودند.
۸. درست این است که همیشه مواظب باشیم تا در تله گرفتار نشویم.
۹. موش به محضِ این که طوقی و دوستانش را گرفتار / اسیر دید به سویِ آنها پیش رفت.
۱۰. اگر کبوتران کمی فکر می‌کردند اسیر نمی‌شدند.

تمرین نهم

۱. کبوترانی که متفرّق / پراکنده و ناهم‌آهنگ پرواز می‌کردند به تدریج / کم‌کم در آسمان پدیدار شدند.
۲. امروز شهر ناآرام / شلوغ بود و هیچیک از مردم / هیچکس به سرِ کارِ خود نرفت.
۳. آدم نادان / احمق و ناآگاه / غافل همیشه در دام می‌افتد.
۴. مردم از حرفِ ناحق / نادرست بدشان می‌آید.
۵. موش که کبوتران را آزاد دید شاد / خوشحال به لانهٔ خود برگشت.
۶. کبوتری که آهسته / یواش بال می‌زد یواش / آهسته خود را به بالای درخت رسانید.
۷. طوقی که از قدیم با موش دشمن بود دلش می‌خواست او را گرفتار / اسیر / دربند و غمگین ببیند.
۸. کبوترهای سیر دانه‌ها را نخوردند.
۹. «اسارت / گرفتاری» و «آزادی» متضادّ یکدیگرند.
۱۰. «آزادی» متضادّ با «اسارت / گرفتاری» و مترادف با «رهایی» است.

تمرین دهم

۱. کبوتران پس از مدّتی در کنارِ جویِ آبی نشستند.
۲. اگر متحد شویم می‌توانیم نجات پیدا کنیم.
۳. کبوترها از آزادی و بازی در آسمان لذّت می‌بردند.
۴. یکی از کبوتران بالهایِ خود را باز کرد تا پرواز کند ولی نتوانست.
۵. کبوتران خود را به پایینِ درخت رسانیدند.
۶. صیّاد که در کمین نشسته بود به سویی آنان شتافت.
۷. کبوتران با هم قرار گذاشتند که اشتباه خود را دیگر تکرار نکنند.

۸. موش همینکه کبوتران را گرفتار دید برای نجاتِ آنها پیش رفت.
۹. دلم می‌خواهد دوستانم زودتر از من آزاد شوند.
۱۰. کبوتران یکباره به پرواز درآمدند و دام را از جا کردند.

تمرین یازدهم

۱. دوست من! اول / ابتدا بند را از پایِ یارانم / دوستانم باز کن، دلم می‌خواهد دوستانم زودتر از من آزاد شوند.
۲. بالهای خود را گشودند / باز کردند تا پرواز کنند ولی نتوانستند، زیرا نخهای / بندهای دام پای آنها را گرفته بود.
۳. خیر، زیرا / چون کبوتران از چشم او ناپدید شدند.
۴. کبوتران ابتدا از آزادی و بازی در آسمانِ نیلگون / آبی‌رنگ لذت می‌بردند.
۵. آنها برای برطرف کردنِ / رفعِ خستگی روی درختی نشستند، و برای خوردنِ دانه‌ها به پایینِ درخت آمدند.
۶. صیاد / شکارچی در کمین بود. از صدایِ بالِ کبوتران فهمید که آنها در دام هستند.
۷. موش به سرعت بندهای دام را جوید و آنها را پاره کرد / باز کرد / گشود.
۸. آنها با هم قرار گذاشتند که دیگر اشتباهِ خود را تکرار نکنند.
۹. همه با هم متحد شدند و یکباره به پرواز درآمدند / بال زدند و دام را از جا کردند.
۱۰. خوشحال به سویِ / طرفِ آنها دوید.

تمرین دوازدهم

روزها.... خواهند شد. گاهی..... دیده خواهد شد. بادِ پاییز..... خواهد بُرد. گاهی هم..... خواهد ریخت.

برگِ درختان..... خواهد گرفت: بعضی..... خواهند شد. تغییر..... خبر خواهد داد.

میوه‌های..... خواهند شد. باغبانها..... خواهند چید و..... سبک خواهند کرد.
 باغبانها..... خواهند ریخت و..... خواهند بُرد.
 پاییز..... خواهد بود. در پاییز..... خواهد بود.
 ماهِ مهر..... خواهد بود.

تمرین سیزدهم

آینده	حالِ اخباری
خواهم شتافت، خواهی شتافت.....	۱. می‌شتابم، می‌شتابی.....
خواهم کوشید، خواهی کوشید.....	۲. می‌کوشم، می‌کوشی.....
خواهم یافت، خواهی یافت.....	۳. می‌یابم، می‌یابی.....
خواهم جَوید، خواهی جَوید.....	۴. می‌جَوَم، می‌جَوی.....
بَرخواهم چید، بر خواهی چید.....	۵. بَر می‌چینم، بَر می‌چینی.....
درخواهم آمد، در خواهی آمد.....	۶. در می‌آیم، در می‌آیی.....

تمرین چهاردهم

۱. همکار ۲. همسایه ۳. همخانه ۴. همفکر ۵. همعقیده ۶. همزبان ۷. همکلاس
۸. هم‌رنگ ۹. هم‌زمان ۱۰. هم‌اسم ۱۱. هم‌مرز ۱۲. هم‌معنی ۱۳. هم‌صحبت
۱۴. همدیگر ۱۵. همدیگر

تمرین پانزدهم

۱. استاد شتابان به کلاس آمد.
۲. شاگردان یکباره از جا بلند شدند.
۳. سربازان یکباره به دشمن حمله کردند.
۴. معلم فارسی ما فارسی را خوب حرف می‌زند.
۵. به زودی میوه پاییزی به بازار خواهد آمد.
۶. بچه‌ها شاد و خندان در پارک بازی می‌کردند / می‌کنند.
۷. ابرهای سیاه بتدریج ناپدید شدند / می‌شوند / خواهند شد.
۸. او به سرعت لباسی خود را پوشید و با عجله از خانه بیرون رفت.
۹. دانش‌آموزان دوباره کار خود را شروع کردند / می‌کنند / خواهند کرد.
۱۰. ابوعلی سینا بیماران را به رایگان مُعالجه می‌کرد.

تمرین هفدهم

۱. خداوندا! به همه بیماران شفا بده.
۲. ای مردم! همه با هم متحد شوید.
۳. خدایا! ای خدا! تو می‌دانی که من بی‌گناهم.
۴. ای دوستان! اکنون وقت آنست که به یکدیگر کمک کنیم.
۵. ای ملت! از خواب بیدار شوید، دشمن در کمین است. ای ملت! دشمن در کمین است، از خواب بیدار شوید.
۶. خدایا! ای خدا! تو بهتر از هرکس می‌دانی.
۷. ای سربازان، ای جوانان، ای مردم! از کشور خود دفاع کنید.
۸. ای دانش‌آموزان! شما امید این مملکت هستید.

۹. ای نویسندگان! قلم خود را برای خدمت به اجتماع به کار ببرید.

۱۰. ای مردم! بندها را ازدست و پای خود پاره کنید.

تمرین هجدهم

۱. خیر، هر زبانی صداهای مخصوصی به خود دارد.

۲. صدا از/ به وسیله حرکتِ اندامهای گفتار درست می‌شود/ به وجود می‌آید/ ساخته می‌شود.

۳. خیر، حرف نشانه نوشتاری صداست. صدا را می‌شنویم ولی حرف را نمی‌توانیم بشنویم. صدا را نمی‌توانیم ببینیم ولی حرف را می‌بینیم. صدا را به وسیله حرف می‌نویسیم.

۴. واکهای کوتاه، یعنی اَ — اِ در خطِ فارسی نوشته نمی‌شوند/ دیده نمی‌شوند/ وجود ندارند.

۵. در خطِ فارسی برای «س» سه حرف/ نشانه/ علامت وجود دارد/ دیده می‌شود، یعنی س، ث، و ص.

۶. واژه مترادفِ دگان «مغازه» است.

۷. در فارسی/ در زبان فارسی پنج واکه کشیده وجود دارد. آ، او، ای، اُو، اِی.

۸. خیر. برای اینکه حرف نشانه/ علامتِ نوشتاری صداست. بنابراین زبان از صدا ساخته می‌شود/ درست می‌شود نه از حرف.

۹. در زبان من ... همخوان وجود دارد/ دیده می‌شود.

۱۰. باید زیاد متن بخوانیم و بنویسیم و اِملاء کلمه‌ها/ واژه‌ها را به خاطر بسپاریم. باید زیاد بخوانیم و بنویسیم و...

تمرین نوزدهم

مترادف، استخوان، متحد، حرکت، گذشتن، متاسفانه، دوازدهم، موافقت، برای درست نوشتن، درس هفدهم.

تمرین بیستم

۱. تمام... جهان... درست می‌شوند.
۲. هر کدام از... صورتهای ویژه...
۳. بلندی/ درازی/ درازای... بلند/ دراز/ طولانی...
۴. واکه... به دو دسته کوتاه و کشیده/ دراز/ طولانی...
۵. چون... علامت... لذا... کلمه‌ها و غیره را...

تمرین بیست و یکم

۱. ... کشیده بیشتر... کوتاه...
۲. هیچیک از/ هیچکدام از...
۳. زیر واژه‌های غلط/ اشتباه/ نادرست...
۴. ... کم است.
۵. هیچیک/ هیچکدام از... دیده نمی‌شود.

تمرین بیست و دوم

۱. حرکتِ اندامهای گفتار صداها را می‌سازد.
۲. ما صدای آخر واژه «with» را در زبان فارسی نمی‌بینیم.
۳. واکه‌های کوتاه را در خط فارسی نمی‌نویسند/ نمی‌نویسیم.

۴. کلمه «زَرَد» را به صورت زرد می نویسیم/ می نویسند.

۵. اما واژه های کشیده را می نویسیم/ می نویسند.

تمرین بیست و سوم

۱. صدا به وسیله حرف بر روی کاغذ نوشته می شود.

۲. صدا شنیده می شود ولی حرف دیده می شود.

۳. هریک از حرفها برای واژه مخصوصی به کار برده می شود.

۴. کلمه زرد حتماً با «ز» نوشته می شود.

۵. صدا به وسیله اندامهای گفتار ساخته می شود.

تمرین بیست و چهارم

۱. کشاورز از خود گذشته خوشحالی آن شب را هیچوقت/ هرگز از یاد نخواهد برد.

۲. کار روزانه صفر علی تمام شده بود/ به پایان رسیده بود و او به روستای خود برمی گشت.

۳. او هر شب از نزدیکِ راه آهن عبور می کرد تا به منزلش برسد.

۴. ناگهان صدای غرش وحشتناکی/ هولناکی از کوه بلند شد.

۵. از این فکر شدیداً/ به شدت پریشان/ نگران/ سراسیمه شد و دلش به شدت/ شدیداً لرزید.

۶. صورتِ بشاش/ شاد مسافران را به خاطر آورد که از داخل قطار برای او دست تکان می دادند.

۷. مضطرب/ پریشان و با تنی لخت به سوی قطار می دوید تا زندگی مسافران را نجات دهد.

۸. سنگهای فراوانی/ زیادی از کوه پائین ریخت و راه آهن را بست.
۹. همه از او سپاسگزاری کردند و می خواستند به خاطر از خود گذشتگی اش جایزه ای/ انعامی به او بدهند.
۱۰. صفر علی گفت: جایزه/ انعام من خشنودی/ رضایت خداوند و رهائی شما از این واقعه/ اتفاق پرخطر است.

تمرین بیست و پنجم

۱. صفر علی صورت عبوس/ گرفته و نا آرام/ سراسیمه راننده قطار را از یاد خواهد بُرد/ فراموش خواهد کرد.
۲. صبح یکی از روزهای گرم پائیز بود. خورشید تازه طلوع کرده بود.
۳. کار شبانه کارگران شروع شده بود/ آغاز شده بود.
۴. منزل صفر علی دور از راه آهن بود و او هر روز از پهلوی راه آهن عبور می کرد.
۵. آرام لباسهای خود را درآورد و به تهِ چوبدستی خود بست.
۶. او این کارها را هیچوقت/ هیچگاه/ هرگز به خاطر ناخشنودی خدا انجام نمی دهد.
۷. در آن گرمای ملایم، قطار قبل از تکانهای ملایم از حرکت باز نایستاد.
۸. مسافران از فداکاری راننده فداکار خوشحال/ شاد شدند.
۹. قطار مسافربری به خارج/ بیرون ایستگاه که مثل شب تاریک بود، رسید.
۱۰. عبور از این بیابان دور افتاده در روز روشن بی خطر است.

تمرین بیست و ششم

۱. نبود، فرو نرفته بود، پایان نیافته بود، دست از کار نکشیده بود، باز نمی گشت، روشن نمی کرد. زندگی نمی کرد، نمی گذشت، نرسد، برنخاست، فرو نریخت، مسدود نکرد،

نمی‌دانست، نخواهد رسید، نیاندیشید، برخورد نکند، واژگون نخواهد شد، مضطرب نشد، آگاه نکند، شنیده نشد، خبر نمی‌داد، نمی‌رفت، به یاد نیاورد، دست تکان نمی‌دادند، نلرزد، نتواند، نجات ندهد، نرسید، در نیاورد، نبست، نریخت، آتش نزد، به دست نگرفت، نگاه نداشته بود، ندوید، ندانست، نیست، نکشید، باز نایستاد، نریختند، نایستاده بود، ندانستند، نجات نداده است، تشکر نکردند، نمی‌خواستند، ندهند، انجام نداده‌ام، نیست، نجات ندهم.

۲. غروب... پائیز است. خورشید... فرو رفته است. کار... پایان یافته است. صفر علی... دست از کار کشیده است و... باز می‌گردد. در آن... روشن می‌کند. دهی که... زندگی می‌کند... است. صفر علی... می‌گذرد. آن شب... بر می‌خیزد. سنگهای... فرو می‌ریزد و... مسدود می‌کند. صفر علی می‌داند. با خود می‌اندیشد. از این... مضطرب می‌شود. نمی‌داند. در همین حال... شنیده می‌شود که... خبر می‌دهد. صفر علی... می‌رود، به یاد می‌آورد. صورت... به یاد می‌آورد که... دست تکان می‌دهند. از اندیشه... هست... می‌لرزد. در جستجوی... هست. ناگهان... می‌رسد. در آن... در می‌آورد و به سر... می‌بندد. نفت... می‌ریزد و... آتش می‌زند و... به دست می‌گیرد. صفر علی... نگاه داشته است... می‌دود. راننده... می‌داند. ترمز را می‌کشد. قطار... باز می‌ایستد. راننده... بیرون می‌ریزند. با دیدن... ایستاده است، می‌دانند. همگی... تشکر می‌کنند. می‌خواهند. صفر علی می‌گوید. پاداش... موفق می‌شوم.

تمرین بیست و هفتم

۱. اگر / چنانچه خورشید در پشت کوه فرو رود / برود هوا تاریک می‌شود / خواهد شد.

- اگر خورشید در پشت کوه فرو رفته بود/ می رفت هوا تاریک می شد.
۲. چنانچه/ اگر کار روزانه دهقانان به پایان برسد/ رسد صفرعلی به ده خود بازمی گردد/ خواهد گشت.
- چنانچه کار روزانه دهقانان به پایان رسیده بود صفرعلی به ده خود بازمی گشت.
۳. چنانچه/ اگر سنگ از کوه فرو بریزد/ ریزد راه آهن را مسدود می کند/ خواهد کرد.
- اگر سنگ از کوه فرو می ریخت راه آهن مسدود می شد.
۴. چنانچه/ اگر خطری درپیش باشد راننده قطار ترمز را خواهد کشید/ می کشد.
- چنانچه خطری درپیش بود^۱ راننده قطار ترمز را می کشید.
۵. اگر/ چنانچه صفرعلی در جستجوی چاره ای باشد خواهد توانست/ می تواند جان مسافران را نجات دهد.
- اگر صفرعلی در جستجوی چاره ای بود^۱ می توانست جان مسافران را نجات دهد.
۶. چنانچه/ اگر او به تماشای قطار برود صورت بشاش مسافران را می بیند/ خواهد دید.
- چنانچه او به تماشای قطار می رفت صورت بشاش مسافران را می دید.
۷. چنانچه/ اگر راننده قطار ترمز را نکشد قطار از حرکت باز نمی ایستد/ باز نخواهد ایستاد.
- اگر راننده قطار ترمز را نکشیده بود قطار از حرکت باز نمی ایستاد.
۸. چنانچه/ اگر صفرعلی فانوس نداشته باشد راه او روشن نیست/ نخواهد بود.
- چنانچه صفرعلی فانوس نداشت^۱ راه او روشن نبود.
۹. چنانچه/ اگر صفرعلی مشعل را بالا نگاه نداشته باشد/ ندارد راننده قطار آتش را نمی بیند/ نخواهد دید.
- اگر صفرعلی مشعل را بالا نگاه نداشته بود راننده قطار آتش را نمی دید.

۱. نک آژفا ۲، ص ۳ و ۳۵.

۱۰. اگر / چنانچه راننده قطار آتش را ببیند می‌داند / خواهد دانست که خطری در پیش است.

چنانچه راننده قطار آتش را دیده بود می‌دانست که خطری در پیش است.

تمرین بیست و هشتم

الف -

اسم فاعل	اسم مفعول
فرورونده	فرو رفته
پایان یابنده	پایان یافته
گذرنده	گذشته
برخیزنده	برخاسته
فروریزنده	فرو ریخته
داننده	دانسته
برخوردکننده	برخورد کرده
شنونده	شنیده
رونده	رفته
گیرنده	گرفته
بیننده	دیده
کشنده	کشیده
نجات‌دهنده	نجات داده

ب -

۱. ترمز را خواهم کشید. ۲. قطار از حرکت بازخواهد ایستاد. ۳. او شما را نجات

خواهد داد. ۴. مردم مشعل مبارزه را به دست خواهند گرفت. ۵. شما بالآخره نجات خواهید یافت. ۶. تو سرانجام به خانه‌ات برخواهی گشت.

تمرین بیست‌ونهم

۱. صدای سوت قطار را شنید.
۲. برای اینکه سنگهای بسیاری از کوه ریخت / فرو ریخت.
۳. برای اینکه راننده قطار بفهمد / بداند که خطری در پیش است.
۴. خیر، او پاداش را قبول نکرد.
۵. دهقان فداکار / از خود گذشته روستائی بود زیرا / چون در ده / روستا زندگی می‌کرد.
۶. او آتش / مشعل را دید.
۷. فداکاری / از خود گذشتگی دهقان جان / زندگی مسافران را نجات داد.
۸. از این فکر که اگر قطار با توده‌های سنگ برخورد کند واژگون خواهد شد.
۹. سنگها هنگام شب فرو ریختند. موقعی که صفرعلی از کنار راه‌آهن عبور می‌کرد / می‌گذشت.
۱۰. بله، او قبلاً / قبل از آن شب قطار دیده بود.
۱۱. لباسهای خود را آتش بزند.
۱۲. او برای خشنودی خدا / رضای خدا جان مسافران را نجات داد.

تمرین سی‌ام

الف —

۱. از محبتِ مادرانه شما ممنونم.
۲. مردم با یکدیگر برادرانه رفتار می‌کنند.

۳. اغلبِ دوستان من زندگی فقیرانه / فقیرانه‌ای دارند.
۴. در یک ملاقاتِ دوستانه موضوع را به او گفتم.
۵. او کارِ شبانه را بیشتر دوست دارد.
۶. درآمدِ سرانهٔ مردم بعضی از کشورها ۴۰۰ دلار است.
۷. بدبختانه هرچه تلاش کردم نتوانستم او را قانع کنم.
۸. بعضی از کشورها سالانه در حدود ۴۰۰ میلیون بشکه نفت تولید می‌کنند.
۹. این کار عاقلانه به نظر نمی‌رسد.
۱۰. رفتارِ استاد ما با دانشجویانش بسیار پدرا نه است.

ب -

۱. سرطان یک بیماری وحشتناک است.
۲. دیروز در جادهٔ کرمان یک تصادفِ هولناک روی داد.
۳. مرگِ او یک ضایعهٔ آسفناک است.
۴. صورتِ اندوهناکِ مادرِ پیرش را به یاد آورد.

تمرین سی و یکم

۱. روباهی در آن حوالی آشیانه داشت. خروس همینکه / به محض اینکه روباه حیلہ گر /
حقّه باز را دید گریخت.
۲. خروس هر موقع که یاران... که با همدیگر / با یکدیگر صحبت کنند / حرف بزنند.
۳. بوی گل هوا را... تازگی...
۴. روباه به محض اینکه / همینکه این حرفها... صحبت / حرف زد...
۵. جانور مکار / حقّه باز... ملایمی... موقعی که / هنگامی که... دوباره / بارِ دیگر...
۶. ... با یکدیگر / با همدیگر خصومت / عداوت ... رابطه...

۷. ... سخنها / سخنان مکرری / خُذعه‌ای / حقّه‌ای پنهان...
۸. ... بین... باشعورتر / عاقلتر...
۹. ... نشانه‌های / علامتهای... ده / روستا به سوی...
۱۰. ... سریع گریخت... دوستی...

تمرین سی و دوم

۱. ... کُودن / احمق و نفّهمی / بی‌شعوری...
۲. ... نرمی... دوستی / رفاقت داریم... خوشمان می‌آید.
۳. ... دیگر... نخواند.
۴. ... ناخوش... پیدا / آشکار...
۵. ... باریک... آهسته / یواش...
۶. ... از... پیاده می‌شود... به ناخوشی...
۷. ... دیگر... ناخوشت / بدت... نخوان.
۸. ... آهسته / یواش...
۹. ... بد... به بدی...

تمرین سی و سوم

۱. از آنها دعوت می‌کرد که با هم بنشینند و گفتگو / صحبت کنند. به آنها می‌گفت: باید از تجربیاتِ هم استفاده کنیم تا گرفتار...
۲. زیرا / برای اینکه از روباه می‌ترسید.
۳. او از خروس خواست که با هم قدم بزنند و خروس برای روباه باز هم آواز بخواند.
۴. خروس از دیدنِ آن همایی و طراوت به شوق آمد.

۵. خروس داستانهای بسیاری از حیله / مکر روباه شنیده بود.
۶. همه حیوانات / جانوران جنگل باید با هم دوست باشند و هیچکس به دیگری آزار نرساند.
۷. از نشانیهای که / نشانه‌هایی که / علامتهایی که خروس داده بود.
۸. آن جانور از روباه کمی بزرگتر بود، گوشهای پهن داشت، و خیلی تند به طرف روباه می‌دوید.
۹. برای اینکه می‌خواست آن را / خروس را شکار کند.
۱۰. خروس به راهی که به آبادی می‌رسید نگاه می‌کرد.

تمرین سی و چهارم

واژه‌های مرکب درس چهارم:

- فداکار = فدا (اسم) + کار (اسم)
- پُر برف = پُر (صفت) + برف (اسم)
- صفر علی = صفر (اسم) + علی (اسم)
- راه آهن = راه (اسم) + آهن (اسم)
- هر شب = هر + شب (اسم)
- مُسافربری = مسافر (صفت) + بَر (ستاک حال) + ی (نسبت)
- دور افتاده = دور (صفت) + افتاده (اسم مفعول)
- چگونه = چه + گونه (اسم)
- جُستجو = جُست (ستاک گذشته) + و + جو (ستاک حال)
- چوبدستی = چوب (اسم) + دست (اسم) + ی (نسبت)
- سراسیمه = سر (اسم) + آسیمه (صفت)

فداکاری = فدا (اسم) + کار (اسم) + ی (مصدری)

هموطن = هم + وطن (اسم)

هیچگاه = هیچ + گاه (قید زمان)

واژه‌های مرکب درس پنجم:

گفتگو = گفت (ستاک گذشته) + و + گو (ستاک حال)

همینکه = هم + این + که

دسترس = دست (اسم) + رَس (ستاک حال)

سرسبز = سر (اسم) + سبز (صفت)

همین قدر = هم + این + قدر (اسم)

هیچکس = هیچ + کس (اسم)

پناهگاه = پناه (اسم) + گاه (قید مکان)

وحشت‌زده = وحشت (اسم) + زده (اسم مفعول)



تمرین سی و پنجم

۱. روباهی که در آن حوالی آشیانه داشت، می‌خواست خروس را شکار کند. روباهی که می‌خواست خروس را شکار کند، در آن حوالی آشیانه داشت.
۲. خروسی که گرفتار حیلۀ روباه شده بود، برای قدم زدن به صحرا رفت.
۳. خروسی که از زیبایی بهار به شوق آمده بود، شروع به آواز خواندن کرد.
۴. مرغهای ده خروسی را که عاقل و باشعور بود، دوست داشتند.
۵. خروسی که قبلاً دربارهٔ روباه چیزهایی شنیده بود، نمی‌خواست با روباه دوستی کند.
۶. خروس روباهی را که با او مشغول حرف زدن بود، نمی‌شناخت.
۷. روباه از حیوانی که گوشهای پهنی داشت، خیلی می‌ترسید.

۸. روباه از سگی که بطرفش می‌دوید، سخت می‌ترسید.
۹. روباه از خروسی که بالای درخت بود، اصلاً نمی‌ترسید.
۱۰. روباهی که خروس را داشت فریب می‌داد، فرار کرد. روباهی که فرار کرد، داشت خروس را فریب می‌داد.

تمرین سی و هشتم

۱. ایکاش / کاش / کاشکی مرغها و خروسها گرفتار حیلۀ روباهها نمی‌شدند / نشوند.
۲. کاش / کاشکی / ایکاش خروس از من / از روباه نمی‌ترسید / نترسد.
۳. ایکاش من با صدای بلند آواز نخوانده بودم / نمی‌خواندم.
۴. کاش روباه دشمن من / مرغ خانگی نبود / نباشد.
۵. کاشکی این خروس، باهوش و فهمیده و عاقل نبود.
۶. ایکاش روباه سگ را ندیده بود / نمی‌دید. کاش روباه فرار نکرده بود / نمی‌کرد.
۷. کاش میان حیوانات دشمنی وجود نداشت / نداشته باشد.
۸. کاشکی هیچکس به دیگری آزار نمی‌رساند / نرساند.
۹. ایکاش روباه پناهگاهی پیدا نکرده بود / نمی‌کرد.
۱۰. ایکاش حیوانات از تجربیات هم / یکدیگر استفاده می‌کردند / بکنند.
۱۱. کاش بیماری سرطان به آسانی معالجه می‌شد / بشود.
۱۲. ایکاش که صیاد در کمین ننشسته بود / نمی‌نشست.
۱۳. ایکاش که همهٔ اسیران آزاد می‌شدند / شوند.

تمرین سی و نهم

۱. شاید قطار مسافری تا چند لحظهٔ دیگر به ایستگاه برسد.

۲. می‌ترسم که سنگهای زیادی از کوه فرو ریخته باشد.
۳. اگر صفرعلی دست از کار کشیده باشد به روستای خود بازمی‌گردد.
۴. ممکن است راننده قطار بداند که خطر در پیش است.
۵. احتمال دارد صفرعلی به تماشای قطار رفته باشد.
۶. اگر قطار نزدیک باشد صدای سوت آن شنیده می‌شود.
۷. ممکن است باغبانان میوه‌ها را از درخت چیده باشند و برای فروش به بازار برده باشند.
۸. شاید در پائیز امسال، گل‌های زیبا کمیاب نباشند.
۹. می‌ترسم کبوتران نتوانسته باشند از دام صیّاد رهائی یابند.
۱۰. فکر می‌کنم خروس از روی درخت پائین آمده باشد.

تمرین سی‌وهشتم

۱. روباه به خروس گفت: تو باید برایم آواز بخوانی.
۲. خروس باید می‌دانست که روباهی در آن نزدیکی لانه دارد. خروس نباید می‌دانست که ...
۳. خروس باید داستانهای بسیاری دربارهٔ روباه شنیده باشد.
۴. روباه به خروس گفت: تو باید مرا بشناسی. تو باید مرا می‌شناختی. تو باید مرا شناخته باشی، تو نباید مرا بشناسی.
۵. اکنون گرگ و گوسفند باید با هم دوست باشند.
۶. خروس با خود گفت: من باید عاقل باشم و نباید با دشمن خود دوستی بکنم.
۷. خروس با خود فکر کرد: سگ به روباه نباید کاری داشته باشد.
۸. روباه به خروس گفت: تو باید به حرفهای من گوش بدهی.

۹. خروس به روباه گفت: آن حیوان باید یک روباه باشد.
۱۰. روباه به خروس گفت: سگ نباید فرمان شیر را شنیده باشد. سگ باید فرمان شیر را می‌شنید. سگ باید فرمان شیر را نشنیده باشد.

تمرین سی و نهم

۱. کتاب، یاری با هنر، سودمند/ پرنفع/ پرمفعت و بی‌ضرر/ بدونِ ضرر است.
۲. کتاب، همنشینی خردمند و خوش زبان/ خوش صحبت است.
۳. با اینکه/ اگرچه/ هر چند که زبان ندارد اما حرف می‌زند/ صحبت می‌کند و نصیحت/ راهنمایی می‌کند.
۴. کتاب، دوستِ پرنفع/ سودمند و پُر حوصله است.
۵. در کتاب، راهنمایی‌های بسیار/ زیاد پنهان است.
۶. از این دوستِ مهربان نباید بی‌خبر/ بی‌اطلاع/ نا آگاه باشید چون نه تنها ضرر ندارد بلکه منفعتِ / نفعِ بسیار / زیاد هم دارد.
۷. کتابِ بد، دشمنِ نا مهربان و مُضرّ / پُر ضرری است.
۸. کتابِ خوب، دوستِ یارِ زباندار و با هنری / هنرمندی است که پندِ خوب می‌دهد و سود/ نفع / منفعت می‌رساند.
۹. کتابِ خوب را می‌توان دوستی / یاری مهربان و سودمند/ با سود دانست.
۱۰. باید آگاه بود که کتابِ بد مثلی دشمنی پُر زیان / پُر ضرر / مُضرّ و نامهربان است.

تمرین چهلَم

الف

مهربان: مهر (اسم معنا) + بان (پسوند صفت ساز)

دانا: دان (ستاکی حال از دانستن) + ا (پسوندِ صفت ساز)
 خوش بیان: خوش (صفت) + بیان (اسم معنا)
 بی زبان: بی (پیشوند نفی) + زبان (اسم)
 پنددان: پند (اسم معنا) + دان (ستاکی حال از دانستن)
 هنرمند: هنر (اسم معنا) + مند (پسوند صفت ساز)
 باسود: با (پیشوند) + سود (اسم معنا)
 بی زیان: بی (پیشوند نفی) + زیان (اسم معنا)

ب

۱. چون/ برای اینکه/ زیرا هیچوقت/ هرگز عصبانی نمی شود.
۲. زیرا چیزهای زیادی می داند و سخنهاى خوب می گوید.
۳. بله، با آنکه زبان ندارد می تواند حرف بزند/ سخن بگوید/ صحبت بکند.
۴. پند به معنی نصیحت و راهنمایی است. معنی پند، نصیحت و راهنمایی است.
۵. کتاب خواندن نه تنها زیان/ ضرر ندارد بلکه سودمند/ باسود هم هست.
۶. زیرا / چون/ برای اینکه دوستی مهربان ، دانا، خوش بیان، هنرمند و پنددان است.

پ

من دوستِ مهربان و دانا و خوش زبانی / خوش بیانی هستم.
 اگر چه / با آنکه زبان ندارم ولی سخنهاى زیادی می گویم.
 من دوستی هستم که پندِ زیاد می دانم و به تو پندِ فراوان می دهم.
 من دوستی با هنر، با سود و بی زیان هستم.
 از من بی خبر/ غافل مباشید زیرا من دوستِ مهربانی هستم.

۱. علی جوان نیرومندی است. ۲. این بیمار، نیازمند استراحت است. ۳. مادرش پیرزنی بیمار و دردمند است. ۴. کارمندان اداره ما پُرکارند. ۵. دانشمندان آدمهای هوشمندی هستند.

تمرین چهل و یکم

۱. [گرگ و گوسفند که با هم دوست نیستن] (مگه هستن؟)
مگر گرگ و گوسفند با هم دوست هستند؟ (امکان ندارد با هم دوست باشند)
مگر گرگ و گوسفند با هم دوست نیستند؟ (چرا، دوست هستند)
۲. [میون حیونا که دشمنی وجود نداره] (مگه داره؟)
مگر میان حیوانات دشمنی وجود دارد؟ (مطمئنانه)
۳. [تو از من که نمی ترسی. تو که از من نمی ترسی. تو از من نمی ترسی که] (مگه می ترسی؟)
مگر تو از من می ترسی؟ (من که کاری به تو ندارم، چرا می ترسی؟)
۴. [تو که بابک رو می شناختی. تو بابک رو می شناختی که] (پس چرا به او اعتماد کردی؟)
مگر تو بابک را می شناختی؟ (فکر نمی کنم او را می شناختی)
۵. [ما با سگا که میونه خوبی نداریم] (چطور می توانم فرار نکنم؟)
مگر ما با سگها میانه خوبی داریم؟ (مسلماً نداریم)

۶. [سگ به روباه که دیگه کاری نداره] (مگه داره؟)
مگر سگ به روباه دیگه کاری دارد؟ (مسلماً ندارد)
۷. [من که همیشه دوستِ تو بودم] (مگه نه؟ پس چرا به من اعتماد نمی‌کنی؟)
مگر من همیشه دوستِ تو بوده‌ام؟ (گاهی بوده‌ام و گاهی هم نبوده‌ام)
۸. [آدم عاقل که با دشمن خودش دوستی نمی‌کنه] (مطمئنأ نمی‌کند، چون اگر بکند عاقل نیست)
مگر آدم عاقل با دشمن خودش دوستی می‌کند؟ (البته که نمی‌کند)
۹. [راننده که ترمز رو کشید. راننده ترمز رو کشید که] (پس چرا قطار باز نایستاد؟)
مگر راننده ترمز را نکشید؟ (چرا، او ترمز را کشید)
۱۰. [قطار که سالم به ایستگاه رسیده] (مگه نه؟)
مگر قطار سالم به ایستگاه نرسیده است؟ (پس چرا مسافران پیاده نمی‌شوند؟)

تمرین جهل و دودم

۱. بَشَر / آدمی از دورانهای / روزگارهای قدیم آرزو داشت که حاکم آسمانها بشود.
۲. از آن به بعد اتو بالهای مختلفی درست کرد اما با هیچکدام نتوانست پرواز کند.
۳. موفقیت در نخستین پرواز، او را وادار کرد/ واداشت تا آزمایشهای خود را دنبال کند.
۴. مدتی بعد/ پس از مدتی، مردم با شوق و شور کامل نخستین پرواز هواپیما را تماشا کردند.
۵. اولین پروازِ اُتو از بالای تپه به نظر مردم بسیار شگفت انگیز بود.
۶. قهرمان در حالیکه از خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجید با افتخار از هواپیما بیرون آمد.
۷. چندی بعد، ویلبر کتابی راجع به داستان زندگی اُتو به طور اتفاقی پیدا کرد.

۸. مُطالعاتِ ویلبر چند سال طول کشید و بِالْأَخْرَه / عاقبت اولین هواپیما برای پرواز حاضر شد.
۹. از آن روزگار/ دُورانِ تاکنون/ تاحالا، انسان دهها پرواز به جاهای دور از جمله کُرَه ماه انجام داده است.
۱۰. سَرآفرازیهای/ سَر بُندیهای گذشته هر ملّتی در داستانهای/ قصّه‌های/ اُسطوره‌های آن ملّت پنهان است.

تمرین چهل و سوم

۱. همنشینی با مردم بی‌هنر موجب خِفّت/ سرافکندگی است.
۲. شما باید نسبت به نتیجه کارتان امیدوار باشید.
۳. امیدواری بدون شکّ باعثِ پیروزی است.
۴. جوانانِ ضعیف و بی‌اراده و نا امید، جامعه‌ای ضعیف و شکست پذیر می‌سازند.
۵. زندگی نشیب و فرازِ بسیار دارد. یک روز شکست است و روز دیگر ممکن است پیروزی باشد. در هر حال نباید نا امید بود.

تمرین چهل و چهارم

۱. چنانچه اُتو بالهای مُحکمی نساخته بود نمی‌توانست مانند پرندگان پرواز کند.
۲. اگر ویلبر هنگام بازی به زمین نخورده بود استخوان پایش نمی‌شکست.
۳. چنانچه باد شدید بالهای قهرمان پرواز را در هم نشکسته بود او می‌توانست کار خود را به پایان برساند.
۴. اگر اُتو چندین سال زحمت نکشیده بود موفق نمی‌شد بالهای بزرگی بسازد.
۵. چنانچه آنروز باد ملایمی نمی‌وزید / نَوَزیده بود اُتو اولین پرواز خود را با موفقیت

انجام نمی‌داد.

۶. اگر او به حرفهای پدرش گوش می‌داد / داده بود می‌دانست با چه کسی دوستی کند.
۷. چنانچه ویلبر در این مدت بیکار نشسته بود نمی‌توانست چند کتاب راجع به آزمایشهای اُتو بخواند.
۸. اگر ارویل به برادر خود کمک نکرده بود او / برادرش نمی‌توانست بالهایی برای پرواز بی‌خطر بسازد.
۹. چنانچه آن دو برادر به فکر ساختن ماشینی برای پرواز نیفتاده بودند اولین هواپیما پس از سه سال آماده پرواز نمی‌شد.
۱۰. اگر آن روز باد شدیدی نوزیده بود / نمی‌وزید اُتو می‌توانست به سلامت فرود آید.

تمرین چهل و پنجم

الف -

۱. اگرچه ویلبر مجبور شد چند سال در خانه بماند ولی او در این مدت بیکار ننشست. هر چند که مجبور شد چند سال در خانه بماند ولی در این مدت بیکار ننشست.
۲. هر چند که / اگر چه انسان از زمانهای قدیم می‌خواست از ابرها بالاتر رود ولی / اما فقط در حدود هشتاد سال پیش به این آرزو رسید.
۳. اگر چه / هر چند که او بالهای محکمی ساخته بود ولی / اما باد بالهایش را درهم شکست.

۴. اگرچه من همه دوستانم را به شام دعوت کرده بودم ولی بعضی از آنها نیامدند.
۵. هر چند که اُتو صدها بار در آسمان پرواز کرد اما موفق نشد که هواپیما بسازد.

ب -

۱. با وجودیکه اُتو بالهای گوناگونی ساخت ولی با هیچکدام نتوانست پرواز کند. با آنکه

اتو بالهای گوناگونی ساخته بود ولی با هیچکدام نتوانست پرواز کند. با وجود آنکه...
ولی...

۲. کتاب با آنکه بی زبان است سخن می گوید. کتاب با وجودیکه بی زبان است ولی سخن می گوید. کتاب با وجود آنکه سخن می گوید ولی بی زبان است.

۳. ویلبر با وجود آنکه دستش شکسته بود کتابهای زیادی می خواند. ویلبر با وجودیکه دستش.... ولی... ویلبر با آنکه دستش شکسته بود کتابهای زیادی می خواند.

۴. من با وجودیکه سرما خورده ام سرِ کارم حاضر شده ام. من با آنکه سرما خورده ام سرِ کارِ خود حاضر شده ام. من با وجود آنکه...

۵. برادرانِ «رایت» با وجودیکه به وسیلهٔ بال پرواز می کردند ولی به فکر ساختن ماشینِ پرواز افتادند. با وجود آنکه برادران «رایت» بوسیلهٔ... ولی...

تمرین چهارم و ششم

الف —

۱. آقای رئیس راهش دور است. با وجودِ این / با این وجودِ سرِ وقت به اداره می آید.

۲. همکارم کور است. با وجودِ این، مرد پُرکاریست.

۳. انسان به گُرّه ماه رفته است. با این وجود، باز هم تلاش می کند به گُرّات دورتر برود.

۴. من سرما خورده ام. با وجودِ این، کارم را تعطیل نکرده ام.

۵. ویلبر استخوان دستش شکسته بود. با این وجود / با وجودِ این، پیوسته کتاب می خواند.

ب —

۱. پدرم با وجودِ پیری هنوز مُحکم راه می رود.

۲. بابک با وجودِ بچگی چیزهای زیادی می فهمد.

۳. شما با وجود کار زیاد / داشتن کار زیاد / این همه کار چطور می‌توانید به سینما بروید؟
۴. کتاب با وجود بی‌زبانی سخن می‌گوید.
۵. بشر با وجود راه یافتن به فضاهای دوردست هنوز علتِ بسیاری از چیزها را نمی‌داند.

تمرین چهل و هفتم

۱. او با امیدواری به کار و آزمایش پرداخت.
۲. از آن پس بالهای محکمتری ساخت و دهها بار با موفقیت در آسمان پرواز کرد.
۳. باد بالهای قهرمانِ پرواز را با خشونت در هم شکست. باد با خشونت...
۴. مردم با بی‌صبری منتظرِ دیدنِ این کار عجیب بودند.
۵. دانشمندان با تلاش و کوششِ بسیار دستگاهی برایِ مسافرت به فضاهای دور ساختند.
۶. من با خونسردی به حرفهای او گوش می‌دادم.
۷. چرا شما هر روز با عجله از خانه بیرون می‌روید؟
۸. موش با تعجب کبوتران را در دام دید.
۹. صیاد با ناامیدی به دنبالِ کبوتران می‌دوید.
۱۰. روباه با عصبانیت از فریب دادنِ خروس دست برداشت. روباه با عصبانیت دست از فریب دادنِ خروس برداشت.

تمرین چهل و هشتم

۱. هواپیما پس از ۳۸ دقیقه پرواز به آرامی / به نرمی به زمین نشست.
۲. یکی از بچه‌ها هنگام بازی به شدت به زمین خورده است.

۳. صفرعلی به آهستگی لباسهای خود را از تن در آورد و آتش زد. صفرعلی لباسهای خود را به آهستگی از تن در آورد و آتش زد. صفرعلی.... و به آهستگی آتش زد.
۴. مسافران به سلامت از قطار خارج شدند.
۵. شما باید این کتاب را به دقت می‌خواندید.
۶. ابن سینا بیماران را به رایگان معالجه می‌کرد.
۷. روباه به نرمی با خروس سخن می‌گفت. روباه با خروس به نرمی سخن می‌گفت.
۸. هواپیما به آسانی روشن شد و به سرعت از زمین برخاست.
۹. لطفاً جواب نامه مرا زود بفرستید.
۱۰. این کبوتران دیر یا زود خسته خواهند شد.

تمرین جهل و نهم

الف —

از گهواره تا گور علم بجوی.

مرد پیری که سالهای زندگیش به هفتاد و هشت رسیده بود، در رختخواب ناخوشی، آخرین دَماهایِ عمر را می‌گذرانید. خویشانش / اقوامش با چشمهای اشکبار نگرانِ حالِ او بودند، هنگامی که / وقتی که نَفَسِ وی به شماره افتاد، یاریِ عالمِ بر بالینِ او حاضر گشت و با غمی / غصّه‌ای فراوان حالِ وی را پرسید. مرد مریض / ناخوش با واژه‌هایی بُریده و کوتاه، از یارِ عالمِ خود تقاضا کرد که یکی از مسئله‌های علمی را که وقتی با او در میان گذاشته بود، دوباره بگوید. عالم گفت: ای یارِ عزیز، حالا در چنین وَضَعِیَّتِ ناتوانی چه جای این سؤال است؟ ناخوش / مریض با ناراحتی جواب داد: کدام یک از این دو خوبتر است: این مسئله را بدانم و درگذرم یا نادانسته و نادان بمیرم؟ مرد عالم مسئله را دوباره گفت. بعداً / بعد از جای بلند شد و یارِ ناخوش / مریض را

تَرک کرد. هنوز چند گامی دور نشده بود که شیون از منزلِ مریض بلند شد. وقتی که /
هنگامی که مُضطرب / نگران / پریشان برگشت، مریض چشم از دنیا بسته بود / مریض
مُرده بود.

مردی که در لحظهٔ مردن هم / همچنین تشنهٔ یادگیری و کسبِ علم بود، ابوریحان
بیرونی یکی از بزرگترین ریاضی‌دانها و فیلسوفهای ایرانی است. وی از سرافرازیهای
/ سربلندیهای ایران به حساب می‌آید / به شمار می‌آید. تمامِ عمرِ ابوریحان در تألیف و
پژوهش گذشت. تا سال ۴۲۷ هجری که ۶۵ سال از زندگیش می‌گذشت صد و سیزده
جلد کتاب نوشته بود. این کتابها راجع به مسائل مختلف مانند ستاره‌شناسی، طب،
ریاضیات، تاریخ، جغرافی، داروشناسی، رسمها و سنتهای ملت‌های گوناگون، و دانشهای
دیگر است. با وجودیکه / با آنکه / هر چند که در حدودِ هزار سال از دُورهٔ / زمانِ
ابوریحان می‌گذرد، اغلب نوشته‌ها و کتابهای او از لحاظِ اندیشه جدید / نو می‌نماید. به
نظر می‌رسد که فکر و روشِ پژوهشِ او در مسئله‌های علمی به فکر و روشِ عالمانِ
امروز بیشتر نزدیک بوده تا به روش و اندیشهٔ عالمانِ عصرِ / دورهٔ خود. همواره / همیشه
به علّتِ حادثه‌ها / پدیده‌ها فکر می‌کرد و به پژوهش و مطالعه و کشفِ چیزهای مجهول
عشق می‌ورزید. راجع به دینهای مختلف و سنتهای مللِ گوناگون پژوهش می‌کرد و
اطلاعاتی را که به دست می‌آورد، به شکلی کتاب می‌نوشت. دشمنِ سرسختِ نادانی و
دوستدار علم و بینش بود. از این جهت در قرنهای گذشته کمتر می‌توان برای وی
مانندی یافت.

ب -

۱. «نفرت داشتن» به معنی بد آمدن / دوست نداشتن بیش از حدّ است. مثلاً: «او از کتاب
نفرت دارد»، یعنی او از کتاب بیش از اندازه بدش می‌آید.
۲. «عشق ورزیدن» به معنی خوش آمدن / دوست داشتن بیش از اندازه است. مثلاً: «آدم

- عالم به کتاب عشق می‌ورزد»، یعنی از کتاب بیش از حدّ خوشش می‌آید.
۳. سلامت، قدرت / قُوّت / توانائی، و به دست آوردن نیرو خوشبختی بزرگی است.
۴. او می‌گفت: «شکست برای من موجب ننگ است».
۵. هفتاد و پنج درصدِ دانشجویان حاضر بودند و فقط ۲۵ درصدِ آنان در کلاس غایب بودند.

تمرین پنجاهم

۱. نخستین / اولین کسی که با بال پرواز کرد، نامش «اتو» بود. او اهلِ آلمان بود / او آلمانی بود. نام / اسم اولین کسی که با بال پرواز کرد «اتو» بود. او...
۲. فکر / آرزوی پرواز در داستانهای / اُسطوره‌های بعضی از ملّتها آمده است / دیده می‌شود.
۳. او در بالهای پرندگان دقّت / مطالعه کرده بود، و پس از چندین سال کار و آزمایش سرانجام / بالأخره بالهای بزرگی مانند بالهای پرندگان ساخت.
۴. یک روز / روزی که باد آرامی / ملایمی می‌وزید، بر بالایی / برفراز / بالای تپه‌ای رفت، و بالها را بر شانه‌های خود بست و خود را / خودش را در هوا / در فضا رها کرد، و آرام / به آرامی به زمین فرود آمد.
۵. اولین / نخستین پرواز «اتو» با موفقیتِ / پیروزی کامل انجام شد.
۶. یک روز هنگامِ پرواز بادِ شدیدی / تُندی بالهای او را در هم شکست؛ و در نتیجه قهرمانِ پرواز کشته شد.
۷. او چند کتاب / کتابهایی دربارهٔ داستان زندگی و آزمایشهای «اتو» خواند.
۸. بله، «ویلبر» هم مانند «اتو» با بال پرواز کرد.
۹. «ویلبر» نخستین کسی بود که برای اولین بار با هواپیما پرواز کرد.
۱۰. دوستان «ویلبر» و «ارویل» اولین پرواز هواپیما را تماشا کردند.

۱۱. پرواز آزمایشی هواپیما ۳۸ دقیقه طول کشید / به طول انجامید. مدت پرواز آزمایشی هواپیما ۳۸ دقیقه بود.

۱۲. چون / زیرا هواپیما از زمین بلند شد / برخاست، ۳۸ دقیقه پرواز کرد، و سپس / بعد به سلامت به زمین / بر زمین نشست و ویلبر با افتخار / با سرافرازی / با سر بلندی از آن خارج شد / بیرون آمد.

۱۳. با تأسیس نخستین کارخانه هواپیماسازی به وسیله برادران «رایت»، بشر / انسان آسمان را به دست آورد / آسمان به اختیار انسان درآمد.

۱۴. بله، دانشمندان باز هم برای رسیدن / راه یافتن به فضاهاى دور دست و کُره‌هاى دیگر تلاش می‌کنند / کوشش می‌کنند.

۱۵. سعدی دربارهٔ انسان گفته است: انسان می‌تواند به جایی برسد که چیزی جز خدا را نبیند. بین که مکانِ انسان چقدر بالاست! انسان می‌تواند به خدا برسد و فقط او را ببیند. جای انسان واقعاً چقدر بالاست!

تمرین پنجاه و یکم

۱. بیمار ... یکی از مسئله‌های علمی را ... ۲. ابوریحان ... دربارهٔ رسمها و سنتهای ملت‌های ... ۳. وی ... علم‌های ... ۴. همواره به علت‌های ... ۵. در چند ... حادثه‌های ... ۶. ابوریحان ... دین‌های ... ۷. دانشمندی ... قرن‌های ... ۸. بیمار ... لحظه‌های ... ۹. بیمار با کلمه‌های ... ۱۰. ابوریحان ... افتخارهای ...

تمرین پنجاه و دوم

الف — با چشمانِ اشکبار (قید حالت)؛ با اندوهی بسیار (قید حالت)؛ با ناراحتی (قید حالت)؛ نادانسته و جاهل (قید حالت)؛ سراسیمه (قید حالت)؛ تازه (قید چگونگی).

ب — ۱. دانش موجبِ سرافرازی است. ۲. سرماخوردگی یک بیماری خطرناک نیست. ۳. او زندگی خوشبختی دارد. ۴. آقای وزیر به پُرسشهای خبرنگاران پاسخ نداد. ۵. ناراحتی من این است که کم می‌دانم. ۶. فراگیری زبان به وقت و حوصله نیاز دارد. ۷. ستاره‌شناسی یک علم است. ۸. علم پزشکی به بشر خدمت کرده است. ۹. کتابهای زیادی دربارهٔ داروشناسی نوشته شده است. ۱۰. روش غذاخوردن را باید به بچه‌ها یاد داد. ۱۱. بینش او دربارهٔ زندگی و جهان بسیار محدود است.

تمرین پنجاه و سوم

موصوف	صفت	موصوف	صفت
مرد	پیر	علوم	دیگر
لحظات	واپسین (صفت نسبی)	چیزهای	ناشناخته (اسم مفعول)
چشمان	اشکبار (اسم فاعل مرکب)	ملتهای	گوناگون
دوستی	دانشمند (صفت مرکب)	قرون	گذشته (اسم مفعول)
اندوهی	بسیار	مسائل	علمی (صفت نسبی)
مرد	بیمار	مرد	دانشمند
کلماتی	بُریده (اسم مفعول)	ریاضی دانان	بزرگترین (صفت برترین)
کلماتی	کوتاه	۴۲۷	هجری (صفت نسبی)
دوست	گرامی	مِلل	مختلف
دوست	بیمار	دانشمندان	امروز
فیلسوفان	ایرانی (صفت نسبی)	ادیان	مختلف
مسائل	گوناگون	دشمن	سرسخت

تمرین پنجاه و چهارم

۱. مرد بیمار ابوریحان بیرونی بود.
۲. خیر، حالِ مرد بیمار بدتر شد. مرد بیمار در گذشت. بیمار چشم از جهان فرو بست.
۳. بیمار ۷۸ سال داشت.
۴. او از دوستش خواست / خواهش کرد که یک مسئله علمی برای او بگوید.
۵. خیر، دوستش رفته بود. دوستش بیمار را ترک کرده بود.
۶. خیر، او تشنه دانش / علم بود. او تشنه یادگرفتن و کسبِ علم / دانش بود.
۷. خیر، ابوریحان ریاضیدان و فیلسوف بود.
۸. ابوریحان دانش را دوست داشت و از جهل و نادانی بدش می آمد.
۹. ابوریحان در سال ۳۶۲ هجری متولد شد / به دنیا آمد (زیرا در سال ۴۲۷، شصت و پنج ساله بود).
۱۰. کتابهای او درباره علوم / موضوعاتِ گوناگون / مختلف مانند / از قبیل ستاره شناسی، پزشکی، ریاضیات، تاریخ، جغرافی، داروشناسی، رسوم و سنتهای ملل و غیره است.
۱۱. خیر، با آنکه حدود هزار سال از زمانِ ابوریحان می گذرد هنوز بیشتر کتابهای او تازه / جدید به نظر می رسند.
۱۲. روشی تحقیق او به روشی دانشمندانِ امروز نزدیکتر بوده / بیشتر نزدیک بوده تا به روشی دانشمندانِ عصرِ / زمانِ خود او. او همواره / همیشه / پیوسته به علتِ پدیده ها فکر می کرد / می اندیشید.

تمرین پنجاه و پنجم

۱. مدرسه ها روز اول پائیز باز می شوند.

۲. وقتی که پائیز تمام شود / به پایان برسد، سرمای زمستان آغاز می‌شود.
۳. کشاورزان از برف و باران فایده / سود / منفعت می‌برند.
۴. وقتی که زمستان به پایان برسد / تمام شود آفتاب درخشان آغاز / شروع می‌شود.
۵. عیدِ نوروزِ ایرانیان روزِ اوّلِ بهار است.
۶. همه جا پُر از بوی بهار می‌شود و غُنچه‌ها باز می‌شوند.
۷. بعد از بهار فصلِ تابستان است.
۸. جائی که درختِ انگور زیاد است تاکستان نام دارد.
۹. در فصل تابستان انگور به دست می‌آید.
۱۰. فصلها برای راحتی و آسایشِ انسان / بَشَر به وجود آمده‌اند.
۱۱. این شعر ۷ بیت و ۱۴ مصراع دارد.
۱۲. «شود» در بیتِ اول، «آید» در بیتِ دوم، «—ان» در بیتِ سوم، «شود» در بیت چهارم، «—آر» در بیت پنجم، «—ستان» در بیت ششم، و «—آست» در بیتِ هفتم تکرار شده است.

تمرین پنجاه و هشتم

الف —

وقتی که / هنگامی که فصل پائیز شروع می‌شود، مدرسه‌ها در همه جا باز می‌شوند. هنگامی که پائیز به آخر می‌رسد، فصلِ سرمایِ زمستان می‌آید. گاهی برف و گاهی باران می‌آید تا کشاورزان از آن سود / مَنفَعَت ببرند. وقتی که زمستان می‌گذرد / به پایان می‌رسد عید می‌آید و هنگامِ تابیدنِ / تابشِ خورشید می‌شود. همه جا از بوی بهار پُر می‌شود و غُنچه گل در گُلستان باز می‌شود. پس از آن تابستان اندک اندک می‌آید و تاکستان پُر از انگور می‌شود. فصلها نشانه‌ای از مهربانیِ خدا و برای راحتی و آسایشِ ما هستند.

ب -

۱. اکنون هنگام آغاز شدن فصلی پائیز است.
۲. اکنون وقت باز شدن مدرسه‌ها و دانشگاه‌هاست.
۳. اکنون هنگام به پایان رسیدن پائیز و شروع شدن زمستان است.
۴. اکنون وقت فایده بردن دهقان از برف و باران است.
۵. اکنون وقت آمدن عید نوروز و تاییدن خورشید است.
۶. اکنون هنگام پُر شدن همه جا از بوی بهار است.
۷. اکنون وقت شکفتن غنچه‌ها و گلها در گلزارهاست.
۸. اکنون هنگام آمدن تابستان و پُر شدن تاکستانها از انگور است.
۹. اکنون هنگام آرامش و آسایش مردم است.

تمرین پنجاه و هفتم

الف -

دو مرغابی ... در برکه‌ای ... از قضا ... ناگزیر ... وداع نزد ... اینطور ... یارِ
گرامی ... در آینده نزدیک ... بی‌آب ... اگر چه رها کردن ... ناخوشایند ... اما علاجی ...
حرفها به شدت / شدیداً غمگین ... در عذاب ... جدائی / فراق ... دشوار ... یارِ ... مددکار
ترک کنید ...

شما که یارِ من هستید علاجی ... پاسخ ... ما هم از فراقِ تو بسیار افسرده / ملول ...
بدونِ تو ... ولی ... سخت ... چون ... فکرِ ... سخت اندوهگین ...
مرغابیها ... اندیشیدند. سپس / بعد از آن ... نیز ... قبول کنی ... از شادی ...
می‌کنم. مرغابیها ... نوک ... نیز میانِ ... در وقتِ / موقعِ ... مرغابیها ... وقتی که / همینکه
بر فرازِ ... و به مسخرگی ...

لاک‌پشت ... ساکت ... ولی هنگامی که / موقعی که ... سروصدای ... به پایان
نمی‌رسد ... داد زد ...

ب -

۱. زندگی با جنگ و دَعوا ناگوار و ناخوشایند است.
۲. از این خبر خوشایند بسیار خوشحال شدم.
۳. کمی برف و باران موجب کمی محصولات کشاورزی است.
۴. دوری تو برای ما مطبوع / خوشایند نیست.
۵. اگر چه او آدمی ناموفق بود ولی همیشه شاد / خوشحال به نظر می‌آمد / می‌رسید.

تمرین پنجاه و هشتم

۱. ما دو سر این چوب را می‌گیریم به شرط آنکه تو هم وسط آن را بگیری.
۲. هر مشکلی را می‌توان حل کرد به شرط آنکه فکر کنی و تصمیم بگیری.
۳. هر سه به سلامت پرواز می‌کنیم / خواهیم کرد به شرط آنکه تو چیزی به کسی نگوئی.
۴. امسال گندم و جو و، به طور کلی، محصولات کشاورزی فراوان است / خواهد بود به شرط آنکه برف و باران زیاد باشد.
۵. مرغابیها به جای دیگری نخواهند رفت / نمی‌روند به شرط آنکه آب آبگیر خشک نشود.
۶. شما می‌توانید / خواهید توانست زندگی خوبی داشته باشید به شرط آنکه با هم دوست باشید.
۷. کار نشد ندارد به شرط آنکه ناامید نشوید و دست از کوشش نکشید.
۸. او آدم خوبی است به شرط آنکه خشمگین نشود.
۹. هیچ مشکلی را نمی‌توان حل کرد مگر اینکه همگی متحد شویم و صمیمانه به هم

کمک کنیم.

۱۰. شما یک دوست خوب نیستید مگر آنکه به دوستانتان کمک کنید و با آنها مهربان باشید.

۱۱. در مسافرت به ما خوش نمی‌گذرد/ نخواهد گذشت مگر اینکه تو هم با ما بیایی.

۱۲. آنها زندگی خوشی نخواهند داشت مگر آنکه یارِ غمخوارِ یکدیگر باشند.

۱۳. رضا درکارش موفق نمی‌شود/ نخواهد شد مگر اینکه به حرفهای پدرش گوش بدهد.

۱۴. [حالِ بیمار خوب نمی‌شه مگه اینکه ارزش خوب مواظبت بُکنین.]

۱۵. ما نمی‌توانیم به سلامت پرواز کنیم مگر آنکه تو دهانت را ببندی.

تمرین پنجاه و نهم

۱. مگر اینکه فکر کنند در غیر این صورت نخواهند توانست/ نمی‌توانند مُشکِلشان را حل کنند.

۲. مگر آنکه ما از تجربیاتِ یکدیگر استفاده کنیم والاّ اشتباهِ زیاد خواهیم کرد.

۳. مگر اینکه از او مَعذِرَت بخواهید در غیر این صورت او شما را نمی‌بخشد/ نخواهد بخشید.

۴. مگر آنکه پولِ مرا به من بدهد والاّ از او به دادگاه شکایت می‌کنم/ خواهیم کرد.

۵. مگر اینکه راه باز باشد در غیر این صورت نمی‌توانیم به مسافرت خود ادامه دهیم.

۶. انصاف نیست که این حیوان بی‌گناه را اذیت کنید.

۷. پدر و مادرت به تو کمک کرده‌اند، بنابراین، انصاف نیست که تو به آنها کمک نکنی.

۸. همه مشغول کار و فعّالیت هستند، بنابراین، انصاف نیست که ما بیکار بنشینیم.

۹. انصاف نیست که زبان فارسی را یاد نگیرم، چون ادبیات بسیار زیبایی دارد.

۱۰. او به شما خوبی کرده است، انصاف نیست که شما به او بدی کنید.

تمرین شصتم

۱. لاک پشت در حالیکه از سخنان مرغابی سخت اندوهگین شده بود گفت: من از دوری شما در رنج هستم.
۲. مرغابیها که ناراحت بودند گفتند: ما مجبوریم اینجا را ترک کنیم.
۳. مرغابیها که با لاک پشت با صلح و صفا زندگی می کردند تصمیم گرفتند به جای دیگری بروند.
۴. مرغابیها که ترک لاک پشت برایشان ناگوار بود با او خداحافظی کردند.
- در حالیکه ترک لاک پشت برای مرغابیها ناگوار بود با او خداحافظی کردند.
۵. دهقان فداکار در حالیکه از سرما می لرزید لباسهای خود را از تن درآورد.
۶. صفرعلی که چراغ در دست داشت به طرف قطار می دوید.
۷. مرغابیها در حالیکه دو سر چوب را با نوک خود گرفته بودند به پرواز درآمدند.
۸. خروس که از روباه می ترسید به بالای درخت پرید.
۹. ابوریحان که آخرین لحظات عمرش را می گذرانید هنوز تشنه دانش بود.
۱۰. دوست ابوریحان در حالیکه بسیار غمگین بود حال ابوریحان را می پرسید.
۱۱. بیمار در حالیکه نمی توانست حرف بزند یک مسئله علمی را از دوستش سؤال کرد.

تمرین شصت و یکم

الف -

درس ۲: از آزادی و بازی در آسمان لذت می بردند. برای رفع خستگی روی درختی نشستند. دوستان خود را هم صدا کرد تا از این دانه ها بخورند. بال گشود تا پرواز کند. کبوتران دیگر بال گشودند تا پرواز کنند. هریک برای رهائی خود می کوشید. موش از

صدای بال کبوتران بیدار شد. موش برای بریدن بندهای پای طوقی پیش رفت. با هم قرار گذاشتند که دیگر اشتباه خود را تکرار نکنند تا در دام صیّادان گرفتار نشوند.

درس ۴: صفر علی هر شب از کنار راه آهن می گذشت تا به خانه اش برسد. از این اندیشه سخت مضطرب شد. از اندیشه حادثه خطرناکی که در پیش بود قلبش سخت لرزید. در جستجوی چاره ای بود تا بتواند جان مسافران را نجات دهد. من این کار را برای رضای خدا و نجات شما هموطنانم انجام داده ام.

درس ۵: بیاید از تجربیات هم استفاده کنیم تا گرفتار حيله ها... روزی خروس از لانه خود بیرون آمد و برای گردش به صحرا رفت. خروس از این همه زیبایی و طراوت به شوق آمد. روباه... به طرفش دوید تا او را شکار کند. روباه... فرار کرد تا پناهگاهی برای خود پیدا کند.

درس ۷: انسان برای رسیدن به این آرزو... از شادی در پوست نمی گنجید. چندی بعد این دو برادر به فکر ساختن ماشینی برای پرواز افتادند. آنها دوستان... تا اولین پرواز آنها را تماشا کنند. قلب دو برادر از شادی و هیجان می تپید.

درس ۸: مرد بیمار... خواهش کرد که یکی از مسائل علمی را... بازگوید. بیشتر نوشته ها و... از جهت فکر تازه می نماید. از این لحاظ در قرون...

درس ۹: برای خدا حافظی پیش لاک پشت رفتند. لاک پشت از این سخنان سخت اندوهگین شد. من، هم از کمی آب در رنج هستم و... ما نیز از دوری تو بسیار دلتنگ می شویم. لاک پشت از اندیشه تنهایی به شدت غمگین شده بود. لاک پشت از خوشحالی در پوست خود نمی گنجید. تا کور شود هر آنکه نتواند دید.

ب -

با صلح و آرامش. به ناچار. با ناراحتی. سخت. به شدت. به این ترتیب. با تمسخر.

تمرین شصت و دوم

الف -

۱. مردم هم آنها را به یکدیگر نشان می‌دادند و هم به آنها می‌خندیدند.
۲. هم بُردنِ لاک‌پشت مشکل بود و هم تنها گذاشتن او.
۳. مرغایها و لاک‌پشت هم با صلح و صفا زندگی می‌کردند و هم با یکدیگر دوستِ نزدیک بودند.
۴. لاک‌پشت هم از خشک شدنِ آبگیر ناراحت بود و هم از رفتنِ مرغایها.
۵. مرغایها هم آب را دوست داشتند و هم از لاک‌پشت خوششان می‌آمد.

ب -

۱. به زمین خوردن همان بود و شکستنِ استخوان پایش همان.
۲. چُرَت زدن همان بود و تصادف کردن همان.
۳. سَکته کردن همان بود و مُردن همان.
۴. به وسطِ خیابان دویدن همان بود و با ماشین تصادف کردن همان.
۵. فروریختنِ کوه همان بود و مسدود شدنِ راه آهن همان.

تمرین شصت و سوم

۱. تو که بال نداری نمی‌توانی پرواز کنی.
۲. تو که جوان هستی چرا اینقدر می‌خوابی؟
۳. شما که پول ندارید چطور می‌توانید خانهٔ به این بزرگی را بخرید؟
۴. من که ۵۶ سال از عمرم می‌گذرد هنوز دلیلِ بسیاری از پدیده‌ها را نمی‌دانم.
۵. او که فرانسه نمی‌داند چگونه می‌تواند فرانسه حرف بزند؟
۶. آنها که فکر نمی‌کنند همیشه گرفتارِ اشتباهاتِ خود هستند.

۷. ما که فارسی می‌خوانیم خواهیم توانست از ادبیاتِ زیبای آن لذت ببریم.
۸. آقای دکتر صفا که شما او را می‌شناسید تازه از پاکستان برگشته است.
۹. پدرم که مردی مؤمن بود همیشه مرا نصیحت می‌کرد که درس بخوانم.
۱۰. دوست من که آدمی فداکار است مردم را بیشتر از خودش دوست دارد.

تمرین شصت و چهارم

الف -

درس ۲: با فرمانِ من همه با هم به پرواز درآیید.

درس ۷: بالهای گوناگونی ساخت ولی با هیچیک از آنها نتوانست پرواز کند. اتو هنگامی که آرام و آهسته با بالهای گسترده به زمین فرود آمد. او با کمک برادرِ خود بالهایی ساخت که با آن می‌شد از بلندی به سلامت فرود آمد. انسان توانست به وسیلهٔ آن در کرهٔ ماه فرود آید.

درس ۸: مرد بیمار با کلماتی بُریده و کوتاه...

درس ۹: مرا هم با خود ببرید. هر مشکلی را می‌توان با فکر کردن حل کرد. ما تو را هم با خود می‌بریم. مادو سر این چوب را با منقار خود می‌گیریم، و تسو هم وسط آن را با دهانت بگیر. هر سه با هم پرواز خواهیم کرد.

ب -

۱. شما به من قول دادید که هر کار گفتم انجام بدهید.
۲. او به شما اطمینان می‌دهد که هرچه لازم داشتید به شما خواهد داد.
۳. من به ایشان قول می‌دهم هر جا که دستور دادند بروم.
۴. تو مجبور هستی هر موقع که لازم بود بیایی.
۵. آنها به من گفتند هرچه خواستم می‌توانم بنویسم.

تمرین شصت و پنجم

۱. زیرا / برای اینکه آب آبیگر بسیار کم شده بود. زیرا آب آبیگر داشت خشک می‌شد، و مرغابیه‌ها نمی‌توانستند بدون آب زندگی کنند.
۲. خیر، مرغابیه‌ها از رفتن به جای دیگر خوشحال نبودند. زیرا / چون با لاک‌پشت بسیار دوست بودند و دوری او برایشان ناگوار بود.
۳. لاک‌پشت از مرغابیه‌ها خواهش کرد / خواست که او را هم با خودشان ببرند.
۴. برای اینکه / زیرا / چون هم از کمی آب رنج می‌برد / در رنج بود و هم دوری مرغابیه‌ها برایش ناگوار / سخت بود.
۵. برای اینکه / زیرا مرغابیه‌ها به او گفتند که او را با خودشان خواهند بُرد.
۶. مرغابیه‌ها گفتند / پیشنهاد کردند که هر چه آنها گفتند لاک‌پشت باید بپذیرد / قبول کند.
۷. لاک‌پشت از حرفهای / گفتگوهای مردم خشمگین / عصبانی شد / به خشم آمد.
۸. مرغابیه‌ها گفتند: ما می‌توانیم پرواز کنیم ولی تو نمی‌توانی.
۹. لاک‌پشت در جواب آنها گفت: هر مشکلی را با فکر کردن می‌توان حل کرد، «هیچ کاری نشد ندارد.»
۱۰. به وسیله یک چوب لاک‌پشت را به آسمان بردند، بدین ترتیب که مرغابیه‌ها دو سر چوب را با منقار / نوک خود گرفتند و لاک‌پشت وسط چوب را / آن را با دهانش گرفت.
۱۱. مردم به آنها می‌خندیدند و می‌گفتند: لاک‌پشت تنبل هوس پرواز کرده است.
۱۲. لاک‌پشت در جواب مردم / آنها گفت «تا کور شود هر آنکه نتواند دید».
۱۳. خیر، لاک‌پشت به محض اینکه دهانش را باز کرد از بالا به زمین افتاد و مُرد. دهان باز کردن همان بود و به زمین افتادن همان.

الف -

تقریباً هزار سال قبل... زندگی می‌کرد... به اسم رازی شهرت یافت. او...
با دقت... به تحصیل دانش اشتیاق بسیار... ستاره‌شناسی و اغلب دانشهای روزگار خود
را در زمان جوانی یاد گرفت... روزگار... او هم... میل فراوان...
رازی... هدف... مختلف... در نتیجه... به ناچار به طبیبی... طبیب برای مداوای /
درمان... زرد... اینطور...
این حرف... از آن به بعد به کسب علم طب... روزگار... دانش... زندگی... بسیار
پیدا کرد. بعداً... برگشت... مُعالِجَةُ مریضها... علم طب...
چون... طبیب روزگار... معالِجَةُ / درمان...
رازی علاوه بر درمان / معالِجَةُ... تقریباً... اغلب... علم طب... مشهورترین...
بیگانه... معروف دنیا... درس می‌داده‌اند.
الْکُلُ... کار بُرد بسیاری...
این طبیب... بلندپایه که از افتخارات... مُتَوَلَّد شده بود، چشم از جهان فرو بست.

ب -

۱. رازی مردی کُودن و بی‌دقت نبود.
۲. الکل هرگز از کشفیات بی‌اهمیت به شمار نرفته است.
۳. گاندی به هندیان می‌گفت: محصولات داخلی / بومی را مصرف کنید.
۴. این مقاله به وسیله یک نویسنده گمنام نوشته شده است.
۵. رسانه‌های گروهی باید واژه‌های بومی را به کار ببرند.

تمرین شصت و هفتم

ب -

بعدها (بعد)، ریاضیات (ریاضی)، علوم (علم)، دانشمندان (دانشمند)،
کیمیاگران (کیمیاگر)، فلزات (فلز)، آزمایشها (آزمایش)، چشمها (چشم)، مدتها (مدت)،
بیماران (بیمار)، امیران (امیر)، بیمارستانها (بیمارستان)، کتابها (کتاب)، زبانها (زبان)،
سالها (سال)، استادان (استاد)، دانشگاهها (دانشگاه)، موارد (مورد)، کشفیات (کشف)،
مفاخر (مفخر).

پ -

فرا گرفتن. به دست آوردن. تبدیل کردن. مبتلا شدن. مراجعه کردن. اثر کردن. صرف
کردن. بازگشتن. تأسیس کردن. دعوت کردن. ترجمه شدن. تدریس کردن. درگذشتن.

تمرین شصت و هشتم

۱. رازی گذشته از تدریس پزشکی، بیماران را نیز درمان می کرد. رازی علاوه بر درمان
بیماران، دانش پزشکی را نیز تدریس می کرد.
۲. رازی علاوه بر علاقه فراوان به علم، به کیمیاگری نیز علاقه بسیار داشت. وی گذشته
از علاقه بسیار به کیمیاگری، به علم نیز علاقه فراوان داشت.
۳. رازی علاوه بر تأسیس بیمارستانی در شهر ری، برای معالجه بیماران به دربار امیران
نیز می رفت. رازی گذشته از رفتن به دربار امیران برای معالجه بیماران، بیمارستانی
در شهر ری نیز تأسیس کرد.
۴. رازی گذشته از مداوای بیماران و اداره بیمارستان شهر ری، در حدود ۲۵۰ کتاب نیز
نوشته است. رازی علاوه بر اداره بیمارستان شهر ری و مداوای بیماران، در حدود
۲۵۰ کتاب نیز نوشته است.

۵. او علاوه بر زیبایی، خوش بیان نیز هست. او گذشته از خوش بیانی، زیبا نیز هست.
۶. ابوریحان بیرونی علاوه بر تحقیق در ستاره‌شناسی و داروشناسی، دربارهٔ رسوم و سنتهای ملل گوناگون نیز کتاب نوشته است. ابوریحان گذشته از نوشتن کتاب دربارهٔ رسوم و سنتهای ملل گوناگون، در ستاره‌شناسی و داروشناسی نیز تحقیق کرده است.
۷. ورزش علاوه بر نیرومند ساختن بدن و قوی کردن اراده، موجب شادی روان نیز می‌شود.
۸. فریده گذشته از ادارهٔ خانه‌اش، در ادارهٔ پست و تلگراف نیز کار می‌کند. فریده علاوه بر کار در ادارهٔ پست و تلگراف، خانه‌اش را نیز اداره می‌کند.
۹. پدر افشین گذشته از / علاوه بر این کتاب، کتابهای دیگری نیز / هم نوشته است.
۱۰. آیا شما علاوه بر این پسر، پسر دیگری هم / نیز دارید؟

تمرین شصت و نهم

الف -

از زمانهای بسیار قدیم، در آسمان، بالاتر، از ابرها، به ماه روشن و ستارگان درخشان، بر پشتِ عقابها، بر آن، بیش از صدسال پیش، چندین سال، سرانجام، روزی، بر فراز تپه، بر دوش، در فضا، هنگامی که، به زمین، در پوستِ خود، از آن پس، در آسمان، روزی، هنگام، ناگهان، هنگام، چند سال، در خانه، در این مدت، به دستش، پس از، از بلندی، چندی بعد، سه سال، هنگامی که، به دشتی، سرانجام، از زمین، ۳۸ دقیقه، سپس، از آن، از آن روز، بیش از هشتاد و چند سال، امروز، در اندک زمانی، از این سوی زمین، به سوی دیگر، پس از، در کرهٔ ماه، به فضاها، دور دست، گره‌های دیگر، به جایی.

ب -

(جمله‌های زیر فقط به عنوان مثال داده شده‌اند):

دیروز او را دیدم. هنوز هوا سرد است. من هرگز دروغ نمی‌گویم. او گاهی به دیدن من می‌آید. هر وقت که او را دیدم خوشحال به نظر می‌رسید. این موضوع را کی به او گفتید؟ پدر من هیچوقت به کسی بدی نکرد. ساعت ۲/۵ بعدازظهر شما را می‌بینم. او دیر به سر کار خود می‌رفت. جنگ به زودی به پایان خواهد رسید. از اینجا به کجا خواهید رفت. سال گذشته دوست شما را در تهران دیدم. خانه من نزدیک جنگل است. لطفاً دور از پنجره بنشینید. به خانه خود خوش آمدید. یک درخت بزرگ بالای آن تپه بود. پائین کوه چند خانه روستائی دیده می‌شد. یک ساعت دیواری روی دیوار بود. گربه‌ای از زیر میز به من نگاه می‌کرد.

پ -

۱. شما نه حرف مرا قبول دارید و نه حرف پدرتان را.
۲. من نه خانه به این بزرگی را دوست دارم و نه خانه به آن کوچکی را.
۳. این کفشها نه به درد من می‌خورند و نه به درد شما.
۴. کیمیاگری نه به درد رازی خورد و نه به درد کیمیاگران.
۵. این موضوع نه به من مربوط است و نه به شما.
۶. آزمایشهای بعدی رازی نه به کیمیاگری مربوط بود و نه به جادوگری.
۷. ابن سینا نه از ستاره‌شناسی خوشش می‌آمد و نه از کیمیاگری.

تمرین هفتادم

۱. این کتاب به زبانهای دیگر ترجمه خواهد شد.
۲. فلزات دیگر به طلا تبدیل نشدند.

۳. به این نوع فعل، مجهولِ غیرمستقیم می‌گویند.
۴. رازی برای معالجهٔ بیماران به دربار امیران دعوت می‌شد.
۵. کتابهای رازی سالها تدریس می‌شده‌اند.
۶. متأسفانه به این موضوع بسیار مهمّ توجه نشد.
۷. در حدودِ هزار سالِ قبل، الکل کشف شد.
۸. رازی به چشم درد مبتلا شد.
۹. به پزشکِ خوب زیاد مراجعه می‌شود.
۱۰. مدتها از عمرِ رازی صرفِ تحصیلِ پزشکی شد.
۱۱. در حدودِ هزار سالِ پیش، در شهر ری بیمارستانی تأسیس شد که در آن بیماران درمان می‌شدند.
۱۲. این جمله‌ها باید بازنویسی شوند.
۱۳. از قدیم گفته‌اند...
۱۴. از الکل در پزشکی استفاده می‌شود.
۱۵. بیمارستانِ شهر ری به خوبی اداره می‌شد.

تمرین هفتادویکم

۱. معروفترین کتابِ رازی، حاوی نام دارد.
۲. رازی بزرگترین پزشکِ زمانِ خود شناخته شده بود.
۳. الکل امروز موردِ استعمالِ فراوان در پزشکی و صنعت دارد.
۴. آرامگاه این پزشک و دانشمند بلند پایه در شهر ری است.
۵. رازی به بغداد، که در آن زمان مرکز علم بود، رفت.
۶. کیمیا این است نه آنچه که تو در جستجویِ آن هستی.

۷. رازی به کیمیاگری علاقه بسیار پیدا کرد.
۸. نزدیک به هزار سال پیش، رازی در شهر ری به دنیا آمد.
۹. پزشک برای مداوای چشمهای رازی پانصد سیکه طلا از او گرفت.
۱۰. رازی در پزشکی شهرت فراوان به دست آورد.
۱۱. او ستاره‌شناسی و ریاضیات و بیشتر علوم زمان خود را یاد گرفت.
۱۲. رازی گذشته از درمان بیماران در حدود ۲۵۰ کتاب نوشته است.
۱۳. کتابهای رازی را استادان بزرگ سالها تدریس کرده‌اند.
۱۴. رازی بسیار دقیق و کنجکاو بود و به علم علاقه فراوان داشت.
۱۵. در زمان او دانشمندان به کیمیاگری اشتغال داشتند.

تمرین هفتاد و دوم

۱. مُحَمَّدِ بْنِ زَكَرِيَّای رازی در شهر ری به دنیا آمد / متولد شد.
۲. برای اینکه روز و شب آزمایش کیمیاگری می‌کرد.
۳. خیر. او نتوانست فلزات را به طلا تبدیل کند.
۴. زیرا در آن زمان همه دانشمندان کیمیاگری می‌کردند.
۵. آنها می‌خواستند ماده‌ای پیدا کنند که با آن فلزات را به طلا تبدیل نمایند / کنند.
۶. بله. او ریاضیات را هم در جوانی فرا گرفت / یاد گرفت.
۷. معروفترین کتاب او حاوی نام داشت و درباره علم پزشکی بود.
۸. اَلْکُلَّ را رازی برای اولین بار به دست آورد.
۹. شهرتِ رازی در علم طبّ / پزشکی بود.
۱۰. او برای درمانِ / مداوای / معالجه چشمهایش پانصد سیکه طلا داد.
۱۱. برای اینکه سخنِ / حرفِ یک پزشک در او بسیار اثر کرد.

۱۲. برای اینکه بغداد در زمانِ رازی مرکز علم بود.
۱۳. خیر. او یک بیمارستان در شهرِ ری ساخت / تأسیس کرد.
۱۴. رازی علم پزشکی را در بیمارستانِ شهرِ ری تدریس می‌کرد/ درس می‌داد.
۱۵. او بیماران را هم در بیمارستانِ شهرِ ری و هم در دربارِ امیران مُعالجه / مداوا/ درمان می‌کرد.

تمرین هفتاد و سوم

الف -

راهِ موفقیّت. یک گروه... می‌زیستند... نیرومندی / قدرتمندی نیز... می‌زیست... و آب بخورد... و به لانه... آشیانه... ویران کرد... نیز...

گنجشکها خیلی... کاکلی... تمام یاران... هوشمندتر و شجاعتر... مواظبت کنیم... کاملاً صحیح... مواظبت کنیم... قدرتمند... صحیح است که... با یکدیگر... ما آماده‌ایم... بهای... اکنون... نخست... سخن بگویم... سخن... پذیرفت... نزاع... قبول نکرد... پرید پرواز کرد... توجه نکرد... پاسخ... نیرویم / قدرتم بسیار... چون زور... صحیح است که قدرّت فراوان... ما ساکت... فیل که از سخنها... عصبانی... ویران می‌کنم... ناتوان... زورمند... کاکلی... نمی‌پذیرد نزد... بازگشت... یاران... حاضر... ماهمه حاضریم... به سرعت... وفیل را تالپ... بلافاصله... گنجشکها... به سویی... به محض اینکه... عصبانی... گریختند... تعقیب کرد... هنگامی که... دستور حمله داد... فوراً... منقارهای... حقیقتاً... ناگاه... کوشش کرد...

گنجشکها... موفقیّت... مجازات... نیرویم / قدرتم... سزای...

ب -

۱. از قدیم گفته‌اند: آباد کردن مُشکل است ولی خراب کردن آسان.

۲. این حرف کاملاً نادرست / غلط است که سرباز ترسو شکست نمی خورد.
۳. حقیقتاً خوشحالم که پیشنهاد او را رد کردید.
۴. مادری که بچه اش را گم کرده بود از ناراحتی گریه می کرد.
۵. این پاداش کسی است که به دیگران ستم نمی کند.
۶. گنجشکها خیلی آهسته / یواش به پرواز درآمدند.
۷. کسی که اراده ضعیف دارد هیچوقت / هرگز پیروز نمی شود.
۸. تفرقه موجب شکست است.

پ -

اگر ما همه با هم متحد باشیم، هر کاری را می توانیم انجام دهیم.
 ما برای دفاع از وطن هرگونه فداکاری می کنیم، حتی اگر به قیمت جانمان تمام شود.
 اگر حرف حق را قبول کرد که دیگر دعوا نداریم.
 ولی اگر نپذیرفت، روزگارش را سیاه می کنیم.
 اگر بخواهی به ما ستم کنی، ما آرام نمی نشینیم.

تمرین هفتاد و چهارم

الف - (این جمله ها فقط به عنوان مثال داده شده اند)

دیروز او را اتفاقاً در خیابان دیدم. او معمولاً ساعتِ هفتِ صبح از خانه بیرون می رود.
 هرچه می گویم فوراً انجام دهید. تقریباً هفتاد درصد از جمعیتِ ایران باسوادند. او واقعاً
 دوستی فداکار و از خود گذشته بود. من او را کاملاً می شناختم. این حیوان حقیقتاً
 خطرناک است. او ظاهراً سالم به نظر می آمد. این کار اصولاً غلط است. من اصلاً چنین
 حرفی نزده ام.

ب -

۱. همینکه گنجشکها لانه‌های خراب شده خود را دیدند بسیار ناراحت شدند.
۲. فیل همینکه به رودخانه رسید آب فراوانی نوشید.
۳. همینکه فیل به آشیانه گنجشکان رسید چند تا جوجه گنجشک را زیرپایش کُشت.
۴. گنجشکان همینکه جوجه‌های کشته شده را دیدند تصمیم گرفتند با فیل مبارزه کنند.
۵. همینکه گنجشکها خطر را احساس کردند آماده دفاع از وطن شدند.
۶. کاکلی همینکه دید که فیل حرف حق را نمی‌پذیرد نزد یارانش بازگشت.
۷. همینکه فیل به گودال نزدیک شد کاکلی فرمان حمله داد.
۸. فیل همینکه از گنجشکها شکست خورد نعره‌ای کشید و ناگاه در گودال افتاد.
۹. فیلِ ستمگر و زورگو همینکه گنجشکها را دید خشمگین شد و به طرف آنها دوید.
۱۰. گنجشکان همینکه فیل را شکست دادند سرود پیروزی خواندند.

تمرین هفتاد و پنجم

۱. لانه چند گنجشک خراب شد.
۲. وطن ما باید با قدرت تمام / تمام قدرت حفظ شود.
۳. دشمن باید از خانه و وطن دور شود.
۴. بچه‌های ما باید به خوبی نگهداری شوند.
۵. از میهن ما باید به شدت دفاع شود.
۶. حرف حق باید قبول شود.
۷. به گنجشکها حمله شده است.
۸. فیل زورگو تنبیه خواهد شد.
۹. روزگار فیلِ متجاوز سیاه شد.

۱۰. گنجشکان بارها ناراحت شده بودند.
۱۱. باید ثابت شود که زیر بارِ زور نمی‌رویم.
۱۲. به او ثابت شد که اشتباه می‌کند.
۱۳. نمی‌دانم این کار کی انجام خواهد شد.
۱۴. مشکل به این بزرگی چطور حل می‌شود؟
۱۵. شما ممکن است به خانه آقای دکتر صفا دعوت شوید.

تمرین هفتادوششم

فعلهای لازم: زندگی می‌کردند (زندگی کردن)، برود (رفتن)، نزدیک شد (نزدیک شدن)، ناراحت شدند (ناراحت شدن)، نشستند (نشستن)، مشورت کردند (مشورت کردن)، بود (بودن)، نگهداری کنیم (نگهداری کردن)، دفاع کنیم (دفاع کردن)، مبارزه کند (مبارزه کردن)، باشیم (بودن)، فداکاری بکنیم (فداکاری کردن)، تمام شود (تمام شدن)، حرف بزنم (حرف زدن)، پرزد (پر زدن)، رفت (رفتن)، اعتنا نکرد (اعتنا کردن)، نمی‌رسد (رسیدن)، ستم کنی (ستم کردن)، نمی‌نشینیم (نشستن)، مبارزه می‌کنیم (مبارزه کردن)، شده بود (شدن)، می‌آیم (آمدن)، گستاخی کند (گستاخی کردن)، برگشت (برگشتن) دارد می‌آید (آمدن)، پرواز می‌کنیم (پرواز کردن)، حمله کرد (حمله کردن)، فرار کردند (فرار کردن)، بریزید (ریختن)، ریختند (ریختن)، افتاد (افتادن)، سعی کرد (سعی کردن)، بیرون بیاید (بیرون آمدن).

فعلهای متعدی: می‌خواست (خواستن)، بنوشد (نوشیدن)، کج کرد (کج کردن)، خراب کرد (خراب کردن)، له کرد (له کردن)، کنند (کردن)، دور کنیم (دور کردن)، گفتند (گفتن)، انجام دهیم (انجام دادن)، قبول کرد (قبول کردن)، نپذیرفت (پذیرفتن)، سیاه

می‌کنیم (سیاه کردن)، پیدا کرد (پیدا کردن)، در میان گذاشت (در میان گذاشتن)، بخواهد (خواستن)، می‌کنم (کردن)، خراب می‌کنم (خراب کردن)، دید (دیدن)، ثابت کنیم (ثابت کردن)، فرمان بدهی (فرمان دادن)، می‌بینید (دیدن)، می‌کشانیم (کشانیدن)، گفتم (گفتن)، دنبال کرد (دنبال کردن)، درآورید (درآوردن)، کور کردند (کور کردن)، خواندند (خواندن).

تمرین هفتاد و هفتم

(این جمله‌ها به عنوان مثال داده شده‌اند)

فردا کتاب را برایتان می‌آورم. این پالتو را از کجا خریدید؟ او غذایش را خورده است. صدای شما را می‌شنیدم. او هیچکس را نمی‌شناسد. شما معمولاً چه روزنامه‌ای را می‌خوانید. برادر شما مرا هرگز ندیده است. خانه‌تان را چند فروختید؟ دست‌های‌تان را با آب و صابون بشوئید. او شما را به ناهار دعوت خواهد کرد. لطفاً چند قدم جلوتر بیایید. من هر روز ساعتِ هفت و نیم صبح به اداره می‌روم. شبها معمولاً چه ساعتی می‌خواهید؟ نامه شما به دست من نرسیده است. با سیگار که دشمن شماست مبارزه کنید. چرا اینجا ایستاده‌اید؟ او روی همین صندلی نشسته بود.

تمرین هفتاد و هشتم

۱. درست است که همه باید از وطن دفاع کنیم ولی این فیل بسیار زورمند و ستمگر است.

۲. درست است که شما قدرت دارید ولی نمی‌توانید هر کاری که دلتان خواست بکنید.

۳. درست است که فیل ممکن است خشمگین بشود ولی من مجبورم با او صحبت بکنم.

۴. درست است که چند جوجه گنجشک کشته شدند ولی فیل هم روزگارش سیاه شد.

۵. درست است که فیل خیلی تلاش کرد ولی نتوانست از گودال بیرون بیاید.
۶. درست است که بیژن بچهٔ باهوشی است ولی حافظه‌اش ضعیف است.
۷. درست است که هوا کمی سرد است ولی لازم نیست پالتو بپوشید.
۸. درست است که چشمهایم ضعیف است ولی با عینک به خوبی می‌توانم بخوانم.
۹. درست است که شما دیگر مریض نیستید ولی چند روز باید استراحت کنید.
۱۰. درست است که ما یکدیگر را خوب نمی‌شناسیم ولی می‌توانیم به هم اعتماد کنیم.

تمرین هفتادونهم

الف —

۱. من تو را تنبیه می‌کنم تا دیگر دروغ نگوئی.
۲. گنجشکها به فیل حمله کردند تا دیگر فیل خانه‌های آنها را خراب نکند.
۳. با آدم زورگو و ستمگر باید مبارزه کرد تا دیگر جرئت نکند زور بگوید.
۴. باید با هم متحد شویم تا دیگر هرکسی نتواند به ما ستم کند.
۵. ما باید هوشیار باشیم تا دیگر گرفتار اشتباه نشویم.

ب —

۱. هر جا که دستور بدهند می‌رود/ خواهد رفت. هر جا که دستور دادند رفت.
۲. هر چه او بخواهد/ می‌خواهد من می‌دهم/ خواهم داد. هر چه که او خواست من دادم.
۳. هر چه که شما فرمان بدهید این مرد انجام می‌دهد/ خواهد داد. هر چه که فرمان دادید این مرد انجام داد.
۴. هروقت شما را می‌بینم/ بینم خوشحال می‌شوم/ خواهم شد.
۵. هر چه من بگویم/ می‌گویم او می‌پذیرد/ خواهد پذیرفت. هر چه من گفتم او پذیرفت.

تمرین هشتادم

۱. من از کشورم دفاع می‌کنم حتّی اگر به قیمتِ زندگیم تمام شود.
۲. کاکلی از همهٔ دوستان خود باهوشتر و دلیرتر بود.
۳. یک روز فیل می‌خواست لبِ رودخانه برود و آب بنوشد.
۴. اگر شما حرفِ حقّ را قبول کنید دیگر دعوا نداریم.
۵. اگر تو به ما ستم بکنی ما آرام نمی‌نشینیم.
۶. من به او ثابت می‌کنم که اینجا جای زورگوئی نیست.
۷. گنجشکها بر سرِ فیل ریختند و چشمهای او را کور کردند.
۸. این مجازاتِ کسی است که به دیگران زور می‌گوید/ بگوید.
۹. فیل نعره‌ای کشید و ناگهان در گودال افتاد.
۱۰. کاکلی روی شاخهٔ درختی نشست و با فیل حرف زد.
۱۱. فیل همین حالا می‌آید و خانه‌های ما را خراب می‌کند.
۱۲. یک دسته گنجشک و یک فیل در صخرائی زندگی می‌کردند.
۱۳. گنجشکهای ناراحت نشستند و با هم مشورت کردند. گنجشکهای ناراحت با هم نشستند و مشورت کردند.
۱۴. ما باید حقیقتاً از خانه و بچه‌های خود نگهداری کنیم.
۱۵. اگر ما با هم متحد شویم می‌توانیم هر کاری را انجام دهیم. اگر ما با هم متحد می‌شدیم می‌توانستیم هر کاری را انجام دهیم. اگر ما با هم متحد شده بودیم می‌توانستیم هر کاری را انجام دهیم.

تمرین هشتادویکم

۱. برای اینکه فیل لانه‌هایشان را خراب کرده بود و بچه‌هایشان را کشته بود.

۲. فیل لبِ رودخانه رفت تا آب بنوشد/ بخورد.
۳. خیر، فیل از حرفهای کاکلی خشمگین/ عَصَبانی شد.
۴. کاکلی به فیل گفت: اگر بخواهی به ما ستم کنی ما آرام نمی‌نشینیم و با تو مبارزه می‌کنیم. درست است که تو زورت زیاد است اما نباید به دیگران زور بگویی.
۵. فیل به کاکلی گفت: همین حالا می‌آیم و خانه‌های شما را خراب می‌کنم.
۶. گنجشکان می‌خواستند به فیل ثابت کنند که زیرِ بارِ زور و ستم نمی‌روند.
۷. فیل با خُرطومش به گنجشکها حمله کرد.
۸. آنها می‌خواستند فیل را تا لبِ / کنارِ گودال بکشانند.
۹. آنها همه با هم بر سرِ فیل ریختند و با نوکهای تیزشان او را کور کردند.
۱۰. اگر گنجشکهای ضعیف با هم متحد بشوند می‌توانند حتی یک شیر ترسناک را بکشند.

تمرین هشتادودوم

الف -

۱. اندیشه‌ها و رفتار بچگانه او که پُر از ذوق و استعداد بود، پیوسته اُلگوی بچه‌های همسَرنِ او بود.
۲. باغچه‌بان در بچگی شُغلی پدرش را یاد گرفت، ولی در جستجویِ کاری بود که برای جامعه سودمندتر باشد.
۳. او به درستی فهمیده بود که آدمهای ناشنوا و گُنگ محرومترین انسانها هستند.
۴. باغچه‌بان در آغاز/ اوّل در شهرِ مَرّند منزل کرد. بعداً به تبریز رفت و در آنجا کودکستانی تأسیس کرد.
۵. او به کُمکِ فکرِ توانا و هوشِ بسیار و سعی/ تلاشی مداوم/ دامنه‌دار توانست الفبائی

- برای باسواد کردن بچه‌های کرولال ابداع کند/ نماید.
۶. در نظر او تمام بچه‌ها، خواه مُرَقّه و خواه فقیر، چه تَنَدُرُست و چه معلول، برابر بودند.
۷. روش تدریس باغچه‌بان از پیشرفته‌ترین سبکهای تعلیم و تربیت به شمار می‌رود.
۸. قبل از باغچه‌بان، کرولالها یا در کوچه و بازار حیران بودند و یا در گوشه خانه‌ها به زندگی سیاه/ تاریک خود فکر می‌کردند.
۹. همواره/ همیشه در فکر افراد بدبخت/ سیاه‌بخت و درمانده/ ناتوان بود و بالآخره موفق شد دنیای تیره آنها را روشن کند.
۱۰. باغچه‌بان به حرفه شریف آموزگاری علاقمند شد، چون اعتقاد داشت که آموزگار مثل شمع می‌سوزد و به دیگران روشنی/ نور می‌بخشد.

ب -

۱۱. پدرش او را به کارهای مفید و ارزشمند تشویق می‌کرد.
۱۲. بدون شک یک دانش‌آموز بی‌استعداد و تنبل در امتحان رد می‌شود.
۱۳. شما رنگهای تیره را بیشتر از رنگهای روشن دوست دارید؟
۱۴. او به سختی می‌تواند از چیزی دل بکند.
۱۵. آیا کشور شما از کشورهای عقب مانده است یا از کشورهای پیشرفته؟
۱۶. او فردی ثروتمند ولی بی‌استعداد است.
۱۷. مردم کشورهای عقب مانده اغلب بی‌سوادند.
۱۸. باید به شما بگویم که پسران در درسهای خود عقب رفته است و من از او ناراضی هستم.
۱۹. او هیچگاه/ هیچوقت سعی نمی‌کرد به دیگران ضرر/ زیان برساند.
۲۰. آیا رفتار او به نظر شما غیرطبیعی است؟

(این جمله‌ها فقط برای مثال داده شده‌اند)

در باغچه خانه ما گل فراوان است. دانش‌آموزان باید دفترچه‌های خود را پاکیزه نگه دارند. آقای مدیر نام فرزند او را در کتابچه‌ای نوشت. از اتاق خواب من دریچه‌ای به حیاط باز می‌شود. این قالیچه قشنگ را چند خریده‌اید؟ او پولهایش را در صندوقچه‌ای می‌گذاشت.

این تُرپچه‌ها را کیلوئی ۱۵۰ ریال خریده‌ام. پیازچه از سبزیهای مفید است. مورچه‌ها به صورت اجتماع زندگی می‌کنند. دریاچه ارومیه در اُستانِ آذربایجانِ غربی است. او دخترکی زیبا و مهربان بود. روبه‌روی درِ ورودیِ پارکِ اتاقلی روزنامه‌فروش قرار دارد. مُرغکِ زیبایی روی شاخه درختی نشسته بود. جوانک تمیز و موذبی جلو آمد و سلام کرد. مادری دستِ پسرکِ خود را گرفته بود و با هم قدم می‌زدند. طفلک خیلی گرفتار است، باید گُمکش کنیم.

ب -

۱. ... عشق نمی‌ورزید. ۲. ... دور نیانداخت. ۳. ... بیدار نمی‌ماندم. ۴. ... برپا نکرد. ۵. ... به پایان نرسانیدید. ۶. ... یاد نگرفته بود. ۷. ... دل نبسته‌ایم. ۸. ... ادامه ندهم... نیامدم. ۹. ... نپوشانده است. ۱۰. ... دایر نکرده بودند. ۱۱. ... نشنیده بودم. ۱۲. ... نیستند. ۱۳. ... به انجام نخواهم رساند. ۱۴. ... نگه نخواهد داشت. ۱۵. ... قبول نشود... نخواهم داد.

- اگر هیچیک از کارمندان / هیچکس به اداره نرفته است، چرا ما برویم؟
۲. اگر کودکانِ کرولال حرف زدن یاد گرفته‌اند، چرا این کودک یاد نگرفته است؟
اگر هیچیک از کودکانِ کرولال حرف زدن یاد نگرفته است، چرا این کودک یاد گرفته است؟
۳. اگر تمام کرولالها باسواد شده باشند، چرا برادرِ کرولالِ من باسواد نشده است؟
اگر هیچیک از کرولالها باسواد نشده باشد، چرا برادرِ کرولالِ من باسواد شده است؟
۴. اگر همهٔ جوانان به خدمتِ سربازی می‌روند، چرا شما نمی‌روید؟
اگر هیچیک از جوانان به خدمتِ سربازی نمی‌رود، چرا شما می‌روید؟
۵. اگر تمام شاگردان در امتحان قبول شده‌اند، چرا حسن نشده است؟
اگر هیچیک از شاگردان در امتحان قبول نشده است؟ چرا حسن شده است؟
۶. اگر دانشجویان در کلاس سیگار می‌کشند، چرا استاد نمی‌کشد؟
اگر دانشجویان در کلاس سیگار نمی‌کشند، چرا استاد می‌کشد؟
۷. اگر پسر من در مسابقه پیروز شده باشد، چرا به او جایزه ندهم؟
اگر پسر من در مسابقه پیروز نشده باشد، چرا به او جایزه بدهم؟
۸. اگر دواي سرطان کشف شده باشد، چرا این بیمار معالجه نشود؟
اگر دواي سرطان کشف نشده باشد، چرا این بیمار معالجه بشود؟
۹. اگر سیگار خوب است، چرا شما نمی‌کشید؟
اگر سیگار خوب نیست، چرا شما می‌کشید؟
۱۰. اگر همهٔ مردم به او کمک کرده‌اند، چرا دوستانش نکنند؟
اگر هیچکس به او کمک نکرده است، چرا دوستانش بکنند؟

تمرین هشتاد و پنجم

۱. تنها میوه‌ای / چیزی که او دوست دارد گلابی است.
۲. شبها، تنها کسی که بیدار می‌ماند من بودم.
۳. جَبَّار باغچه‌بان تنها حرفه‌ای که دوست داشت مُعَلِّمی بود.
۴. تنها شاگردی که قبول نشده است / رد شده است محمود است.
۵. تنها کسی که من در آن شهر می‌شناختم آقای حسینی بود.
۶. تنها کسی که غذا نخورده است برادر شماست.
۷. تنها چیزی که او به پلیس گفت نام خانوادگیش بود.
۸. تنها کاری که ما می‌توانیم بکنیم رانندگی است.
۹. تنها جایی / شهری که آنها دوست دارند شهرِ خودشان است.
۱۰. تنها اسمی که استاد ما نمی‌دانست اسم من بود.
۱۱. تنها چیزی که او از من خواهرش کرد این بود که مقاله‌اش را بخوانم.
- تنها چیزی که او از من خواهرش کرد خواندنِ مقاله‌اش بود.
۱۲. تنها چیزی که کودکانِ کرولال دلشان می‌خواهد این است که حرف بزنند.
- تنها چیزی که کودکانِ کرولال دلشان می‌خواهد حرف زدن است.
۱۳. تنها آرزویی که من دارم این است که پسر ازدواج کند.
- تنها آرزویی که من دارم ازدواجِ پسر است.
۱۴. تنها کاری که من می‌توانم بکنم این است که کتاب بنویسم و درس بدهم.
- تنها کاری که من می‌توانم بکنم کتاب نوشتن و درس دادن است.
۱۵. تنها چیزی که جَبَّارِ باغچه‌بان می‌خواست این بود که به مردم کمک کند.
- تنها چیزی که جَبَّارِ باغچه‌بان می‌خواست کمک کردن به مردم بود.

تمرین هشتادوششم

۱. نه تنها استعداد کروالها پرورش نمی‌یافت بلکه زندگی آنها نیز تا هنگام مرگ به بیهودگی می‌گذشت.
۲. باغچه‌بان نه تنها به مردم خدمت کرد بلکه خدا را نیز از خود خشنود ساخت.
۳. کروالها نه تنها باسواد شدند بلکه حرف زدن را نیز یاد گرفتند.
۴. باغچه‌بان نه تنها به کودکانِ زباندار بلکه به کودکانِ لال هم درس می‌داد.
۵. فیلِ ستمگر نه تنها لانهٔ چند گنجشک را ویران کرد بلکه چند جوجه گنجشک را هم کشت.
۶. دکتر احمدی نه تنها یک پزشکِ خوب بلکه انسانی فداکار نیز هست.
۷. همکارِ من نه تنها فعال بلکه مهربان نیز هست.
۸. شما نه تنها به من کمک کردید بلکه جان مرا نیز نجات دادید.
۹. رازی نه تنها بیمارستان شهرِ ری را اداره می‌کرد بلکه بیماران را نیز معالجه می‌نمود.
۱۰. معلّم من نه تنها مرد دانشمندی است بلکه نویسنده‌ای توانا نیز هست.

تمرین هشتادوهفتم

۱. مگر نه این است که فریده مادرِ این بچه است، پس چرا احساسِ مسئولیت نمی‌کند؟
۲. مگر نه این است که هر مُشکلی را با فکر کردن می‌توان حل کرد، پس چرا شما برای حلِ مُشکلِ خود فکر نمی‌کنید؟
۳. مگر نه این است که کوششِ کلید پیروزی است، پس چرا شما همیشه در خانه نشسته‌اید؟
۴. مگر نه این است که آقای حمیدی رئیس این اداره است، پس چرا هر روز دیر به اداره می‌آید؟

۵. مگر نه این است که پدر بهترین دوستِ فرزند است، پس چرا تو به حرفهای پدرت تَوَجُّه نکردی؟
۶. مگر پدرِ باغچه‌بان مدادهای او را نشکست و دور نیانداخت؟
۷. مگر مدرسه‌هایی دیگر این کودک را می‌پذیرند؟
۸. مگر کودکانِ کرولال از محرومترین افرادِ اجتماع نیستند؟
۹. مگر باغچه‌بان الفبای کرولالها را اختراع نکرد؟
۱۰. مگر تا آن هنگام کسی دربارهٔ کودکانِ کرولال فکر کرده بود؟

تمرین هشتاد و هشتم

۱. راه تازه‌ای برای نجات کودکانِ کرولال پیدا شده است.
۲. آن شعر بر روی دیوار نوشته شد.
۳. نخستین کودکانِ در حدودِ شصت سالِ پیش دایر شد.
۴. شما برای شغلِ آموزگاری انتخاب نخواهید شد.
۵. چند کودکِ کرولال نیز در مدرسه پذیرفته شدند.
۶. دریچه‌ای از امید به دنیای تیرهٔ کرولالها باز شد.
۷. علاوه بر کودکانِ در حدودِ شصت سالِ پیش، مدرسه‌ای بزرگ و زیبا برای کودکانِ کرولال تأسیس شد.
۸. با این کار خدا هم راضی شده است.
۹. این کارِ بزرگ با دستِ خالی انجام شده است.
۱۰. دردِ آن کودکِ بی‌گناه در نگاهش خوانده می‌شد.

تمرین هشتاد و نهم

۱. باغچه‌بانِ دورهٔ مکتب را به پایان رساند / رسانید.

۲. معلّم شاگردان را روی زمین می‌نشاند / می‌نشاند.
۳. کودکان کربلای زندگی را به بیهودگی می‌گذرانند / می‌گذرانیدند.
۴. من روزهای بسیاری را در کارِ اختراعِ الفبا گذرانیدم / گذراندم.
۵. شما این کار را به آسانی به انجام رسانده‌اید / نرسانیده‌اید.
۶. رازی با تأسیس بیمارستان شهر ری به مردم بهره‌ فراوان رسانید / رساند.
۷. باغچه‌بان به اندیشه‌هایش / به اندیشه‌های خود جامعه‌ عمل پوشاند / پوشانید.
۸. مادر بچه‌ها را سرِ ساعتِ نه می‌خواباند.
۹. او مدتی از عمرِ خود را در زندان خواهد گذرانید / گذراند.
۱۰. آموزگاران معمولاً شاگردان را از رد شدن در امتحان می‌ترسانند.
۱۱. همهٔ بچه‌ها خواه با استعداد و خواه کم‌استعداد، باید بتوانند به مدرسه بروند.
۱۲. تمام افراد، خواه سالم و خواه ناقص، می‌توانند در جامعه مفید باشند.
۱۳. همهٔ مردم، خواه ثروتمند و خواه فقیر، در مُقابلِ قانون مساوی هستند.
۱۴. تمام مهمانان، خواه پیر و خواه جوان، از مهمانی لذّت بردند.
۱۵. در نظرِ یک پزشک همهٔ بیماران، خواه قدرتمند و خواه ضعیف، یکسانند.
۱۶. رضا هم شوهر پروین است و هم پسر عمّه او. رضا نه شوهر پروین است و نه پسر عمّه او.
۱۷. شما هم همکارِ خوبی برای من هستید و هم پدرِ مهربانی برای بچه‌هایتان. شما نه همکار خوبی برای من هستید و نه پدرِ مهربانی برای بچه‌هایتان.
۱۸. من سال آینده هم به چین می‌روم و هم به ژاپن. من سال آینده نه به چین می‌روم و نه به ژاپن.
۱۹. این بچه هم شیر می‌خورد و هم می‌تواند بخوابد. این بچه نه شیر می‌خورد و نه می‌تواند بخوابد.

۲۰. امسال میوه هم فراوان است و هم ارزان. امسال میوه نه فراوان است و نه ارزان.
۲۱. بعضی از شاگردان هم خوب درس می‌خوانند و هم خوب بازی می‌کنند. بعضی از شاگردان نه خوب درس می‌خوانند و نه خوب بازی می‌کنند.
۲۲. دکتر صفا هم بیمارستان را خوب اداره می‌کند و هم بیماران را معالجه می‌کند و هم کتاب می‌نویسد. دکتر صفا نه بیمارستان را خوب اداره می‌کند و نه بیماران را معالجه می‌کند و نه کتاب می‌نویسد.

تمرین نودم

۱. پدر باغچه‌بان بناء بود. شغل پدر باغچه‌بان بنائی بود.
۲. خیر، او نقاشی را دوست نداشت. او از نقاشی بدش می‌آمد / خوشش نمی‌آمد.
۳. برای اینکه / زیرا که او نقاشی را کاری عبث و بی‌فایده می‌دانست.
۴. نام پدر باغچه‌بان استاد عسکری بنا بود.
۵. او در جستجوی کار / به دنبال کار به ایروان رفت.
۶. شغل او در زمستان قنّادی بود. او در زمستان به کار قنّادی می‌پرداخت.
۷. خیر، او حرفه / شغل بنائی را دوست نمی‌داشت.
۸. بالأخره / سرانجام به کار آموزگاری علاقه پیدا کرد.
۹. برای اینکه می‌خواست فعالیت‌های فرهنگی را در کشور / میهن خودش دنبال کند / ادامه دهد.
۱۰. اولین کودکان را در ایران جبار باغچه‌بان تأسیس کرد / دایر کرد.
۱۱. برای اینکه کودکان / بچه‌ها / اطفال را در آنجا نگه می‌داشت. برای اینکه کودکان جای اطفال است.
۱۲. باغچه‌بان برای اولین بار در ایران به فکر کروات‌ها افتاد.

۱۳. او می‌خواست به همه / تمام کودکان حتی کودکانِ گنگ خواندن و نوشتن را یاد بدهد / بیاموزد.

۱۴. باغچه‌بان الفبای کروات‌ها را اختراع کرد.

۱۵. کودکان کروات خواندن و نوشتن و حرف زدن را یاد گرفتند / آموختند.

تمرین نودویکم

۱. دعوت کردم، دعوت کردی، دعوت کرد، دعوت کردیم، دعوت کردید، دعوت کردند.
دعوت نکردم، دعوت نکردی، دعوت نکرد، دعوت نکردیم، دعوت نکردید، دعوت نکردند.

۲. یاد می‌گرفتم، یاد می‌گرفتی، یاد می‌گرفت، یاد می‌گرفتیم، یاد می‌گرفتید، یاد می‌گرفتند.
یاد نمی‌گرفتم، یاد نمی‌گرفتی، یاد نمی‌گرفت، یاد نمی‌گرفتیم، یاد نمی‌گرفتید، یاد نمی‌گرفتند.

تمرین نودودوم

۱. داشتم بر می‌گشتم، داشتی بر می‌گشتی، داشت بر می‌گشت، داشتیم بر می‌گشتیم، داشتید بر می‌گشتید، داشتند بر می‌گشتند.

۲. به پایان رسانده‌ام، به پایان رسانده‌ای، به پایان رسانده است، به پایان رسانیده‌ایم، به پایان رسانیده‌اید، به پایان رسانیده‌اند.

به پایان نرسانده‌ام، به پایان نرسانده‌ای، به پایان نرسانده است، به پایان نرسانیده‌ایم، به پایان نرسانیده‌اید، به پایان نرسانیده‌اند.

تمرین نود و سوم

۱. آماده کرده بودم، آماده کرده بودی، آماده کرده بود، آماده کرده بودیم، آماده کرده بودید، آماده کرده بودند.

آماده نکرده بودم، آماده نکرده بودی، آماده نکرده بود، آماده نکرده بودیم، آماده نکرده بودید، آماده نکرده بودند.

۲. احساس کرده باشم، احساس کرده باشی، احساس کرده باشد، احساس کرده باشیم، احساس کرده باشید، احساس کرده باشند.

احساس نکرده باشم، احساس نکرده باشی، احساس نکرده باشد، احساس نکرده باشیم، احساس نکرده باشید، احساس نکرده باشند.

تمرین نود و چهارم

۱. تشکر می‌کنم، تشکر می‌کنی، تشکر می‌کند، تشکر می‌کنیم، تشکر می‌کنید، تشکر می‌کنند.

تشکر نمی‌کنم، تشکر نمی‌کنی، تشکر نمی‌کند، تشکر نمی‌کنیم، تشکر نمی‌کنید، تشکر نمی‌کنند.

۲. دارم نگاه می‌کنم، داری نگاه می‌کنی، دارد نگاه می‌کند، داریم نگاه می‌کنیم، دارید نگاه می‌کنید، دارند نگاه می‌کنند.

تمرین نود و پنجم

۱. توجه بکنم، توجه بکنی، توجه بکند، توجه بکنیم، توجه بکنید، توجه بکنند.

توجه نکنم، توجه نکنی، توجه نکند، توجه نکنیم، توجه نکنید، توجه نکنند.

۲. فراموش خواهم کرد، فراموش خواهی کرد، فراموش خواهد کرد، فراموش خواهیم کرد، فراموش خواهید کرد، فراموش خواهند کرد.

کرد، فراموش خواهید کرد، فراموش خواهند کرد.
 فراموش نخواهم کرد، فراموش نخواهی کرد، فراموش نخواهد کرد، فراموش
 نخواهیم کرد، فراموش نخواهید کرد، فراموش نخواهند کرد.
 ۳. دعوت بکن / کن. یاد بگیر. برگرد. به پایان برسان. آماده کن / بکن.
 دعوت بکنید / کنید. یاد بگیرید. برگردید. به پایان برسانید. آماده کنید / بکنید.
 احساس بکن / کن. تشکر کن / بکن. نگاه کن / بکن. توجه کن / بکن. فراموش کن /
 بکن.
 احساس بکنید / کنید. تشکر کنید / بکنید. نگاه کنید / بکنید. توجه کنید / بکنید.
 فراموش کنید / بکنید.

تمرین نودوششم

۱. کاشکی سیل خانه‌ها را خراب نکرده بود / نمی‌کرد.
۲. کاش او دعوت مرا می‌پذیرفت / بپذیرد.
۳. ایکاش مردم با هم مهربان بودند / باشند.
۴. ایکاش او به من دروغ نگفته بود / نمی‌گفت.
۵. کاش آنها خواهش مرا انجام می‌دادند / بدهند.
۶. کاشکی پدر او در تصادف کشته نمی‌شد / نشده بود.
۷. ایکاش همه مردم می‌توانستند / بتوانند خوشبخت باشند.
۸. کاش برادرم همه پولش را بیهوده خرج نمی‌کرد / نکرده بود.
۹. ایکاش شما او را می‌شناختید / بشناسید.
۱۰. کاشکی آنها حرف مرا باور می‌کردند / بکنند.

تمرین نودوهفتم

۱. او که به ساعتش نگاه می‌کرد، گفت: «هنوز نیم ساعت وقت داریم».
۲. شما که تازه به این شهر آمده‌اید، باید خانه‌ای برای خودتان اجاره کنید.
۳. شاگردی که درس نمی‌خواند، بدون شک در امتحان موفق نخواهد شد.
۴. آنها که فارسی خوب می‌دانند، می‌توانند از اشعار حافظ لذت ببرند.
۵. من که در زندگی سختی کشیده‌ام، از مشکلات نمی‌ترسم.
۶. شما که با دشواریها جنگیده‌اید، چرا باید امیدتان را از دست بدهید؟
۷. باغچه‌بان که با سختیها بزرگ شده بود، دلش می‌خواست به دیگران خدمت کند.
۸. مردی که با شما حرف می‌زد، یک پسر لال دارد.
۹. گنجشکان که خانه‌هایشان خراب شده بود، به فیل ستمگر حمله کردند.
۱۰. کشوری که نفت فراوان دارد نباید مردمش فقیر باشند.

تمرین نودوهشتم

۱. به من پیشنهاد کمک شده است.
۲. به من گفته شد که این بچه کرولال است.
۳. به او قول داده شده است که پسرش در مدرسه پذیرفته خواهد شد.
۴. این بچه خوب تربیت نشده است.
۵. از آنها خواسته شد که به خانه‌شان بروند.
۶. از من تشکر شده است.
۷. این کتاب برای خارجیان نوشته شده بود.
۸. کار او دیروز شروع شد.
۹. نشانی خانه او به پلیس داده نشده است.

۱۰. نام او هرگز فراموش نخواهد شد.

تمرین نودونهم

۱. او گفت که شبها، وقتی که همه می‌خوابیده‌اند، او بیدار می‌مانده است.
۲. او گفت که اندیشه‌هایش را به صورت شعر در آورده است.
۳. او گفت که پدرش بنائی ماهر بوده است.
۴. او گفت که تا آخرِ عمر دست از فعالیت‌های فرهنگی نخواهد کشید.
۵. او گفت که شاگردان روی زمین می‌نشسته‌اند و درس می‌خوانده‌اند.
۶. او گفت که پسرش دلش می‌خواهد به مدرسه برود.
۷. او گفت چند روز است که علی را ندیده است.
۸. او گفت که دیروز حالِ مادرش خوب بوده است.
۹. او گفت که علی حرف‌های او را / حرف‌هایش را باور نمی‌کند.
۱۰. او گفت که در آن هنگام هنوز مدرسه به سبک امروزی تأسیس نشده بوده است.

تمرین صدم

۱. اگر سربازان خوب بجنگند، بر دشمن پیروز می‌شوند / خواهند شد.
- اگر سربازان خوب می‌جنگیدند / جنگیده بودند، بر دشمن پیروز می‌شدند.
۲. اگر شما به موقع بیایید، می‌توانیم کمی با هم صحبت کنیم.
- اگر شما به موقع می‌آمدید / آمده بودید، می‌توانستیم کمی با هم صحبت کنیم.
۳. اگر او دیر نیاید، می‌تواند با قطار ساعت ۵ برود.
- اگر او دیر نمی‌آمد / نیامده بود، می‌توانست با قطار ساعت ۵ برود.
۴. اگر بیماران به موقع به پزشک مراجعه کنند، معالجه می‌شوند / خواهند شد.

- اگر بیماران به موقع به پزشک مراجعه می‌کردند، معالجه می‌شدند.
۵. اگر تو زود به خانه برگردی، با هم غذا می‌خوریم / خواهیم خورد.
- اگر تو زود به خانه بر می‌گشتی / برگشته بودی، با هم غذا می‌خوردیم.
۶. اگر به کودکان فقیر توجه بشود، پیشرفت زیادی می‌کنند / خواهند کرد.
- اگر به کودکان فقیر توجه می‌شد، پیشرفت زیادی می‌کردند.
۷. اگر کودکان را خوب تربیت بکنیم / کنیم، آنها افراد مفیدی برای اجتماع می‌شوند / خواهند شد.
- اگر کودکان را خوب تربیت می‌کردیم / کرده بودیم، آنها افراد مفیدی برای اجتماع می‌شدند.
۸. اگر مردم با هم متحد باشند، هیچ دشمنی بر آنها پیروز نمی‌شود / نخواهد شد.
- اگر مردم با هم متحد بودند^۱، هیچ دشمنی بر آنها پیروز نمی‌شد.
۹. اگر بانک به من وام بدهد، می‌توانم خانه‌ای برای خودم بخرم.
- اگر بانک به من وام می‌داد، می‌توانستم خانه‌ای برای خودم بخرم.
۱۰. اگر شما دویست و پنجاه تومان به او قرض بدهید، خوشحال می‌شود.
- اگر شما دویست و پنجاه تومان به او قرض می‌دادید، خوشحال می‌شد.

۱. نک به آرفا ۲، ص ۳.

واژه‌نامه

فارسی – انگلیسی

آ

experiment	آزمایش	village	آبادی
tentative	آزمایشی	pond	آبگیر
easy	آسان	fire	آتش
ease	آسانی	last	آخرین
rest, comfort	آسایش	manners	آداب (جمع آداب)
evident	آشکار	human being	آدمی
nest	آشیانه	humanity	آدمیت
start, beginning	آغاز	A northern province in Iran	آذربایجان
aware	آگاه	quiet	آرام
instrument	آلت	peace, comfort	آرامش
ready	آماده	tomb	آرامگاه
teaching, instruction	آموزش	calmness	آرامی
teacher	آموزگار	wish, desire	آرزو
teaching	آموزگاری	yes	آری
like that	آنطور	injury, harm	آزار

invention	إِخْتِرَاع	that much, so much	أَنْقَدَر
control	إِخْتِيَار	then	أَنْگَاه
management, office	إِدَارَه	song, singing	أَوَاز
manner	أَدَب	slowly	أَهْسِثَه
literary	أَدَبِي	slowness	أَهْسِثْگِی
literature	أَدَبِیَّات	iron	أَهْن
religions	أَدِیَان (جمع دین)	ironsmith	أَهْنْگَر
will	إِرَادَه	made of iron	أَهْنِی
height	إِرْتِفَاع	like iron	أَهْنِین
valuable	ارْزِشْمَنْد	sign	آیْت
A city in the north of Iran	أُرُومِیَه	first, beginning	إِبْتِدَا
thereafter	أَزْ آنْ پَس / از آن بَیْعَد	initiation	إِبْتِکَار
as follows	أَزْ اِینْ قَرَار	creation	إِبْدَاع
including, such as	أَزْ جُمْلَه	eyebrow, parentheses	أَبْرُو
in respect of	أَزْ جِهَتِ	unity	إِتْحَاد
self-sacrifice	أَزْ خُودْ گُذَشْتِگِی	alliance, agreement, happening	إِتْفَاق
devoted, self-sacrificing	أَزْ خُودْ گُذَشْتَه	by chance, incidentally	إِتْفَاقاً
such as	أَزْ قَبِیلِ	reliance	إِتْکَاء
from olden times	أَزْ قَدِیم	atomic	أَتْمِی
by chance	أَزْ قَضَا	society	إِجْتِمَاع
in respect of	أَزْ لِحَاطِ	probability	إِحْتِمَال
captivity	إِسَارَت	foolish	أَحْمَق

interjections	أَصْوَات (جَمْعِ صَوْت)	expert, skilled	أُسْتَاد
in principle	أُصُولاً	talent	إِسْتِعْدَاد
information	إِطْلَاع	application	إِسْتِعْمَال
pieces of	إِطْلَاعَات (جَمْعِ إِطْلَاع)	utilization	إِسْتِفَادَة
information		myth, fable	أُسْطُورَة
objection, protest	إِعْتِرَاض	deplorable	أَسْفَنَاق
confidence	إِعْتِمَاد	short present	إِسْمِ فَاعِلٍ كُوتَاه
pride, honour	إِفْتِخَار	participle	
individuals	أَفْرَاد (جَمْعِ فَرْد)	compound present	إِسْمِ فَاعِلٍ مُرَكَّب
legend	أَفْسَانَة	participle	
legendary	أَفْسَانَهَائِي	compound noun	إِسْمِ مُرَكَّب
depressed	أَفْسُرْدَة	verbal noun	إِسْمِ مَصْدَر
thoughts	أَفْكَار (جَمْعِ فِكْر)	captured, captive	أَسِير
relatives	أَقْوَام (جَمْعِ قَوْم)	mistake	إِسْتِثْبَاه
although	أَكْوَچَه	partnership	إِسْتِشْرَاق
of course	أَلْبَتَّه	eagerness	إِسْتِثْيَاق
alcohol	أَلْكُل	poems	أَشْعَار (جَمْعِ شِعْر)
example	أَلْكَو	tearful	أَشْكِبَار
modern	إِمْرُوزِي	idiom	إِصْطِلَاح
possibility	إِمْكَان	idioms	إِصْطِلَاحَات (جَمْعِ إِصْطِلَاح)
spelling	إِمْلَاء	idiomatic	إِصْطِلَاحِي
hope	أُمِيد	at all, originally	أَصْلَافاً

station	ایستگاه	hopefulness	امیدواری
if only!	ایکاش	emir	امیر
like this	اینطور	expectation	انتظار
this much	اینقدر	doing, performance	انجام

organ اندام

little by little اندک اندک

ب

in spite of the fact that ... با آنکه a little اندکی

talented با استعداد sorrow اندوه

in spite of the fact that... با اینکه sad اندوهگین

nevertheless با این وجود sorrowful, sad اندوهناک

aware باخبر thought اندیشه

burden بار Man, mankind انسان

again, more بازهم humanity انسانیت

useful باسود God willing انشاء الله

cause باعث justice انصاف

gardener باغبان tip انعام

flower – bed باغچه as if, as though انگار

wing بال the first اولی

bed – side بالین parents, guardians (جمع ولی) اولیاء

roof بام first اولین

morning بامداد importance اهمیت

profitable با منفعت stop ایست

some	بَرخی	in spite of	باوجودِ
patience	بُردباری	in spite of the	باوجودِ آنکه / اینکه
blessing	بَرَکت	fact that...	
pond	برکه	nevertheless	باوجودِ این
naked	برهنه	in spite of the fact that...	باوجودیکه
discontinuous	بُریده	belief	باور
bed	بِستر	believable	باور کردنی
relatives	بَسْتِگان	ingenious	باهنر
cheerful	بَشَّاش	intelligent	باهوش
human being, mankind	بَشَر	except	بِجُزْ
humanity	بَشَرِیَّت	childish	بَجِگانه
barrel	بُشکه	steam	بُخار
later on	بَعْدِهَا	unfortunately	بَدَبَخْتانه
immediately	بِلافاصله	misfortune	بَدَبَخْتی
high in position	بُلندپایه	pessimistic	بَدبین
height	بُلندی	disagreeable to the taste	بَدْمَزَه
building	بَنائی	body	بَدَن
rope	بَند	like this	بدین گونه
Jews	بَنی اسرائیل	on	بَر
rose – garden	بوستان	equal	بَرابَر
native	بومی	as the result of	بَرآثرِ
price	بَها	brotherly	بَرادَرانه

having no alternative	به ناچار	easily	به آسانی
desert	بیابان	in this manner	به این ترتیب
worthless	بی ارزش	in place of	به جای
untalented	بی استعداد	in search of	به جستجوی
unimportant	بی اهمیت	in search of, following	به دنبال
badly off	بی بضاعت	for	بهر
verse	بیت	benefit	بهره
inanimate	بی جان	because of	به سبب
indigent	بی چیز	hardly	به سختی
poverty	بی چیزی	in other words	به سخن دیگر
unaware	بی خبر	quickly	به سرعت
safe	بی خطر	safely	به سلامت
in vain, for nothing	بیخود	heaven	بهشت
speechless	بی زبان	severely	به شدت
harmless	بی زیان	provided that...	به شرط آنکه
foolish	بی شعور	by chance	به طور اتفاقی
impatience	بی صبری	naturally	به طور طبیعی
impatient	بی طاقت	in general	به طور کلی
useless	بی فایده	independently	به طور مستقل
idle	بیکار	completely	به کلی
idleness	بیکاری	as soon as	به محض اینکه
having no relatives or friends	بی کس	in time, at the right time	به موقع

patient	پُر حوصلہ	foreign, foreigner	بیگانہ
full of danger	پُر خطر	innocent	بی گناہ
question	پُریش	futile	بی نتیجہ
interogative	پُریشی	insight	بینش
enthusiastic	پُر شور	miserable	بینوا
harmful	پُر ضرر	indigence	بینوائی
flying, bird	پرندہ	well – off	بی نیاز
flying, flight	پرواز	good for nothing	بی ہنر
training	پرورش	futility	بیہودگی
distressed	پریشان	futile	بیہودہ
misery	پریشان حالی	پ	
medicine	پزشکی		
research	پژوہش	reward	پاداش
suffix	پسوند	torn	پارہ
diminutive suffix	پسوندِ تصغیر	answer	پاسخ
shelter	پناہ گاہ	footnote	پانویسٹ
the fifth	پنجمی	end	پایان
advice, guidance	پند	fatherly	پدرانہ
wise	پنددار	visible	پدیدار
hidden	پنہان	phenomenon	پدیدہ
skin	پوست	dispersed	پراگندہ
wide	پہن	laden with fruits	پربار

endearment	تَحْبِيب	spring onion	پیازچه
studying	تَحْصِيل	apparent	پیدا
academic	تَحْصِیلِی	victorious	پیروزی
research	تَحْقِیق	victory	پیروزی
tolerance	تَحَمُّل	forward, ahead	پیش
teaching	تَدْرِیس	advanced	پیشرفته
training	تَرْبِیَّت	proposal	پیشنهاد
arrangement	تَرْتِیب	prefix	پیشوند
frightening	تَرَسَناک	prophet	پیغمبر
timid	تَرَسُو	figure, body	پیکر
new and fresh	تَرَوَتَاذَه	continuous	پی‌گیر
decision	تَصْمِیم	always, connected	پیوسته
picture	تَصْوِیر		

ت

political demonstration	تَظَاهِرَات	in order that, as soon as	تا
teaching	تَعْلِیم	to some extent	تا حدودی
repair – shop (for car)	تَعْمِیر گاه	new, fresh	تازه
change	تَغْیِیر	regret	تَأْسُف
difference	تَفَاوُت	vineyard	تَاكِسْتَان
disunion, separation	تَفْرِیقَه	compilation	تَأْلِیف
nearly, almost	تَقْرِیباً	confirmation	تَأْیِید
fault, guilt	تَقْصِیر	experience	تَجْرِبَه
shake	تَکَان		

	ث	struggle	تَلَّاش
fixed, unchanged	ثَابِت	trap	تَلَّه
wealthy	ثَرَوَاتَمَنَد	watching	تَمَاشَا
		all	تَمَام
	ج	ridicule	تَمَسْخُرُ
place, position	جَا	body	تَن
magic	جَادُو	healthy	تَنَدُرُسْت
magician, sorcerer	جَادُوگر	indigent	تَنگدَسْت
sorcery	جَادُوگری	poverty	تَنگدَسْتی
garment	جامه	lonely	تَنَهَا
soul, life	جان	loneliness	تَنَهائی
animate	جاندار	tennis	تَنِیس
animal	جانور	powerful	تَوَانَا
ignorant	جاهل	ability	تَوَانائی
prize, reward	جایزه	rich	تَوَانِگر
separate	جُدا	attention	تَوَجُّه
separation	جُدائی	heap	توده
new	جَدید	bottom	تَه
particle	جُزء	dark	تیره
trivial	جُزئی	unlucky, unfortunate	تیره بخت
details	جُزئیَّات (جَمعِ جُزئی)	sharp	تیز
search	جُستجو		

like this, as such, such a	چُنین	crate	جَعَبه
like, similar	چُو (اَدَبی)	geography	جُغرافیَا
stick	چوبَدستی	drawing attention	جَلَبِ تَوَجُّه
made of wood	چوبی	gathering, plural	جَمع
wooden	چوبین	population	جَمعیّت
when	چُون (اَدَبی)	fight, war	جَنگ
China	چین	forest	جَنگَل

ح

incident, event	حادثه	young sparrow	جوجه گنجشک
ready, present	حاضر	world	جَهان
memory	حافظه	ignorance	جَهَل
ruler	حاکم	hell	جَهَنّم

condition, state	حالت
certainly	حتماً

چ

certain, sure	حتمی	remedy	چاره
even	حتّی (= حتّا)	filth	چِرک
limit	حدّ	sore eyes	چَشَمِ دَرَد
nearly, about	حُدوداً	how?	چِگونه؟
heat, temperature	حرارت	circumstance	چِگونگی
letter, word	حرف	so, much, very	چندان
profession	حِرْفه	some time later	چندی بعد

deceit	خُدعه	movement	حَرَكَت
service	خِدْمَت	right, just	حَقّ
A province in the east of Iran	خُرَاسان	salary	حُقُوق
wise	خِرَدَمَند	trick	حُقّه
trunk	خُرْطوم	deceitful	حُقّه باز
cock	خُرُوس	truth	حَقِيقَت
autumn	خَزان	truely	حَقِيقَتاً
anger	خَشَم	attack	حَمَله
satisfied	خُشنود	incidents, events (جَمْعِ حَادِثَه)	حَوَادِث
satisfaction, consent	خُشنودی	neighbourhood	حَوَالی
violence	خُشونَت	yard, garden	حِیاط
enemy	خَصَم	wandering	حِیران
hostility	خُصومت	trick	حِیله
line, script	خَطّ	deceitful	حِیله گر
addressing	خِطاب	خ	
danger	خَطَر		
dangerous	خَطَر ناک	outside, abroad	خارج
disgrace	خِفَت	foreigner, foreign	خارجی
summary	خُلاصه	empty	خالی
pilot	خَلبان	silent	خاموش
smiling	خندان	farewell	خُدا حافِظی
dormitory	خوابگاه	God	خُداوند

trap	دام	reader	خواننده
continuous, long	دامنه‌دار	goodness	خوبی
knowingly	دانسته	selfish	خودخواه
knowledge	دانش	selfishness	خودخواهی
student	دانش‌آموز	pleasant	خوشایند
acquiring knowledge	دانش‌آندوزی	happiness	خوشبختی
grain	دانه	talking attractively	خوش‌بیان
income	درآمد	optimistic	خوش‌بین
in this case	در این صورت	fair-spoken	خوش‌زبان
court	دربار	talking attractively	خوش‌صُحبت
captured	دریَبند	happiness	خوشی
in its own right	در جای‌خود	indifferent, calm	خونسرد
in the process of	در حال	indifference	خونسردی
while	در حالیکه	bloody	خونی
bright	درخشان	bloody	خونین
pain, ache	درد	relative	خویش (= خویش)
afflicted	دردمند		
painful	دردناک		
studious	درس‌خوان	internal	داخلی
otherwise	در غیر این صورت	court of justice	دادگاه
passing away, death	درگذشت	ownership	دارندگی
medical treatment	درمان	pharmacology	داروشناسی

quarrel	دَعَا	helpless	دَرْمَانده
notebook	دَفْتَرچه	against	دَرْمُقَابِل
care, precision	دَقَّت	distress	دَرْمَانْدِگی
exact	دَقِیق	consequently	دَر نَتیجِه
dollar	دُلاَر	as the result of	دَر نَتیجَه
annoyed	دِلَتَنگ	inside	دَرُون
brave	دِلیر	in any case	دَر هَر حال
reason	دَلیل	just in this circumstance	دَر هَمین حال
moment	دَم	lake	دَریاچه
world	دُنیا	The Caspian Sea	دَریایِ خَزَر
cycle, round	دُور	window	دَریچه
remote	دُور اُفتاده	within reach	دَسْتَرَس
period, era	دُوران	apparatus, plant	دَسْتگاه
all round	دُور تا دُور	manuscript	دَسْت نویس
remote, far away	دُور دَسْت	order, grammar	دَسْتور
remote and long	دُور و دِرَاز	grammarian	دَسْتور نویس
time, age, review	دُوره	swarm, group	دَسْتِه
separation	دُوری	plain	دَسْت
friendly	دُوستانه	enemy	دُشْمَن
lover	دُوستدار	enmity	دُشْمَنی
lovable	دُوست داشتنی	difficult	دُشوار
shoulder	دُوش	difficulty	دُشواری

consent	رِضا	village	دِه
consent	رِضائَت	farmer	دِهقان
friendship	رِفاقت	spectacular	دیدنی
elimination	رَفْع	religion	دین

suffering رَنج

variously coloured رَنگ و وارَنگ

coloured رَنگی

coloured رَنگین

spirit, soul رَوان

fox روباه

daily روزانه

time, days روزگار

manner, method رِوش

method of research رِوشِ تحقیق

briskness رُوثق

rescued رَها

release, rescue رهایی

mathematics ریاضیات

mathematician ریاضی دان

ز

expressive زَباندار

ذ

maize ذُرَت

mind ذِهِن

ر

relationship رابطَه

comfort, convenience راحتِی

satisfied راضی

way, remedy راه

railway راه آهن

solution راه حلّ

guidance راهنمایی

bed رختخواب

mass media رسانه های گروهی

custom رَسَم

customs رُسوم (جَمعِ رَسَم)

ripe رَسیده

star	سِتاره	pains, troubles (جَمْعِ زَحْمَت)	زَحْمَات
astronomy	سِتاره‌شِناسی	gold	زَر (اَدَبی)
oppression	سِتم	golden	زَرین
oppressor	سِتمگر	charcoal	زُغال
oppression	سِتمگری	strength	زور
hardship	سختی	bully, strong	زورمند
speech	سُخْرائی	loss, injure	زیان
head, end, top	سَر	harmful	زیان‌آور
confused	سراسیمه		
honour, pride	سَرافرازی	ژ	
shame	سَرافکندگی	Japan	ژاپون
at last	سَرانجام	formidable, angry	ژیان
per head	سَرانه		
burden	سَربار	س	
green	سَرسبز	silent	ساکِت
obstinate	سَرسخت	per year, annually	سالانه
cancer	سَرطان	anniversary	سالگرد
story of life	سَرگذشت	healthy, safe	سالم
wandering	سَرگردان	A town in the south of Tehran	ساوه
busy	سَرگرم	cause	سَبَب
example	سَرمشق	style	سَبک
song	سُرود	then	سِپَس

mightly	شَبَانَه	noise	سَرَوَصِدَا
hastily	شِتَابَان	quick, quickly	سَرِيع
brave	شُجَاع	retribution	سِزَا
severity, intensity	شِدَّت	happy, prosperous	سَعَادَتَمَنَد
intense, hard	شَدِيد	happily	سَعَادَتَمَنَدَانَه
intensively	شَدِيداً	ceiling	سَقَف
condition	شَرْط	coin	سِكَّه
start	شُرُوع	armour	سِلَاح
noble	شَرِيف	safety, health	سَلَامَت
flame	شُعْلَه	tradition	سُنَّت
jackal	شُغَال	direction	سَو
occupation, business	شُغْل	whistle	سَوْت
doubt	شَكّ	benefit, profit	سَوْد
hunter	شِكَارچی	useful	سَوْدَمَنَد
failour, defeat	شِكَسْت	burning	سَوَزَان
breakage	شِكَسْتِگی	miserable	سِیَاهِ بَخْت
shape	شِکْل		
patience	شِکیبائی	ش	
strange, wonderful	شِگِفتِ آنگیز	branch	شاخه
candle	شَمْع	joy	شادی
that can hear	شِنُوا	poet	شاعِر
hearer	شِنَوَنده	poetical	شاعِرانه

shape, face	صَوْرَت	enthusiasm	شور
hunter	صَيَّاد	strong desire, ecstasy	شُوق
		fame	شُهْرَت
		martyr	شَهِيد
		lion	شیر
loss, harm	ضایعه	sweet-spoken	شیرین سُوخَن
loss	ضَرَر	wailing	شیوَن
weakness	ضَعْف		
weak	ضَعِيف		

ض

ص

		early morning	صُبْحگاه
arch	طاق	patience	صَبْر
medicine	طِبّ	companionship	صُحْبَت
nature	طَبِيع	field	صَحْرا
natural	طَبِيعِي	correct	صَحِیح
freshness	طَرَاوَت	sound	صِدَا
rising (sun)	طُلُوع	pleasantness	صَفَا
long	طَوْلَانِي	participial adjective	صِفَتِ فاعِلِي

ظ

appearance	ظَاهِر	sincerely	صَمِيمانه
apparently	ظَاهِرًا	small box	صَنْدُوقچه
container	ظَرْف	industry	صَنْعَت
		interjection	صُوت

ع

interest	علاقه		
sign	علامت	unable	عاجز
in addition to	علاوه بر	emotional	عاطفی
in addition to this,	علاوه بر این	wise	عاقِل
furthermore		wisely	عاقِلانه
cause	عِلَل (جَمْعِ عِلَّت)	learned	عالِم
science	عِلْم	high in position, superior	عالی مقام
scientific	عِلْمی	useless	عَبَث
life-time	عُمُر	passing, crossing	عُبُور
action	عَمَل	stern, grim-faced	عَبُوس
festival	عید	stange, wonderful	عَجیب
glasses	عینک	enmity	عِدَاوَت
		suffering	عَذَاب
		angry	عَصَبانی
		anger	عَصَبَانِیت
unaware	غافل	time, age	عَصْر
absent	غایب	conjunction	عَطْف
roar	غُرُش	eagle	عُقَاب
sunset	غُرُوب	undeveloped	عَقَب مانده
sorrow, grief	غَم	picture	عَکس
sympathetic	غَمخوار	remedy	عِلَاج
sad	غَمگین	interested	عِلَاقَمَند
bud	غُنچه		

غ

deceit	فَرِيب	uproar	غُوْغا
space	فَضَا	gigantic	غول پيگَر
active	فَعَال	absence	غِيْبَت
activity	فَعَالِيَت	unnatural	غِيْرِ طَبِيعِي
future tense	فَعْلِي آيَنده	indirect	غِيْرِ مُسْتَقِيم

causative verb
intransitive verb

فَعْلِي سَبَبِي
فَعْلِي لَازِم

ف

transitive verb	فَعْلِي مُتَعَدِّي	subject, doer	فَاعِل
poverty	فَقْر	lantern	فَانُوس
poorly	فَقِيرَانه	profit	فَايَده
metal	فِلِز	devoted, self-sacrificing	فِدَاكَار
immediately	فُوراً	self-sacrifice	فِدَاكَارِي
judicious	فَهْمِيده	above	فَرَاَز
elephant	فِيل	separation	فِرَاق
philosopher	فِيلَسُوف	learning	فِرَاغِيْرِي

ق

rule	قَاعِدَه	son/daughter	فَرَزَنْد
rug	قَالِيچَه	command	فَرْمَان
law	قَانُون	ruler	فَرْمَانَرُوَا
grave	قَبْر	airport	فُرُودگَاه
cemetery	قَبْرِسْتَان	flaming	فُرُوزَان
		culture	فَرَهَنْگ
		cultural	فَرَهَنْگِي

cause adverb	قیدِ علّت	power	قُدْرَت
adverb of place	قیدِ مکان	powerful	قُدْرَتْمند
instrumental adverb	قیدِ وسیلہ	step	قَدَم
adverb of companionship	قیدِ ہمراہ	ancient, old time	قَدِیم
adverbial	قیدی	debt	قَرْض
price	قِیمَت	century	قَرْن
		centuries	قُرُون (جَمْعِ قَرْن)
		talent	قَرِیحہ
		tale, story	قِصّہ
		drop	قَطْرہ
		piece	قَطْعہ
		Caucasia	قَفْقَاز
		heart	قَلْب
		ball pointed pen	قَلَمِ خُودکار
		confectionery	قَنَادی
		strength	قُوّت
		strong	قَوی
		champion, hero	قَهْرْمَان
		adverb	قید
		adverb of manner	قیدِ چگونگی
		adverb of condition	قیدِ حالت
		adverb of time	قیدِ زمان

ک

usage, application	کار بُرد		
factory	کارخانہ		
worker	کارگر		
if only!	کاش		
discoverer	کاشف		
if only!	کاشکی		
A small piece of paper	کاغذِ پارہ		
perfect, complete, thorough	کامِل		
completely, thoroughly	کاملاً		
pigeon	کبوتر		
booklet	کِتَابچہ		
bookish	کِتابی		
which one?	کدامیک؟		
deaf	کَر		

childish	کودکانه	A province in the west of Iran	کُردِستان
kindergarten	کودکستان	sphere, globe	کُره
dull	کودن	obtaining	کَسب
mountain	کوه	farmer	کِشاوَرز
alchemy	کیمیا	agriculture	کِشاوَرزی
alchemist	کیمیائگر	discovery	کَشَف
alchemy	کیمیائگری	prolonged	کِشیده
		trick	کَلک
		word	کَلِمه
		general	کُلّی
step	گام	generalities	کُلّیّات (جمع کُلّی)
time, sometimes	گاه	of poor talent	کَمِ اسْتِعْداد
plasterwork	گچ بُری	having little fruit	کَم بار
begging	گِدائی	shortage	کَمبود
apart from, in addition to	گُذشته از	scantiness	کَمی
honourable	گرامی	rare	کَمیاب
all round	گردا گرد	ambush	کَمین
walking	گردش	corner	کُنج
captured	گرفتار	curious	کُنجکاو
captivity	گرفتاری	blunt	کُند
sad (face)	گرفته	doer	کُننده
group	گروه	lane	کوچه
crying	گریان		

گ

naked	لُخت	spread	گُسَردِه
shaking	لَرزان	speech	گُفتار
kindness	لُطف	spoken	گُفتاری
spot	لَکَه	rose – garden	گُلزار
		rose – garden	گُلستان
		unknown	گُمنام
adventure	ماجِرا	sparrow	گُنَجِشک
motherly	مادَرانه	dumb	گُنگ
matter	مادّه	pit	گُودال
machine	ماشین	grave	گور
like, equal	مانند	cemetery	گورستان
skilled	ماهر	earring	گوشواره
campaign	مُبارزه	corner	گوشه
aggressor	مُتجاوز	various	گوناگون
united	مُتحد	sort, kind	گونه
synonym	مُترادف	cradle	گَهواره
antonym	مُتضاد		
different	مُتفاوت		
scattered	مُتفرّق	tortoise	لاکِ پُشت
allied	مُتفق	dumb	لال
text	مَتن	nest	لانه
like, equal	مِثل	full – up	لَبریز

ل

death	مَرگ	punishment	مُجَازَات
wages, reward	مُزد	series	مَجْمُوعَه
match	مُسَابِقَه	passive, unknown	مَجْهُول
area	مَسَاحَت	indirect passive	مَجْهُولٌ غَيْرُ مُسْتَقِيم
passenger service (train)	مُسَافِرِی	affection	مَحَبَّت
journey	مُسَافِرَت	needy	مُحْتَاج
independent	مُسْتَقِلّ	limited	مَحْدُود
mosque	مَسْجِد	deprived	مَحْرُوم
ridiculous	مَسْخَرَه	product	مَحْصُول
ridicule	مَسْخَرِی	firm, strong	مُحْكَم
responsible	مَسْئُول	brief	مُخْتَصَر
responsibility	مَسْئُولِیَّت	various	مُخْتَلِف
Christian	مَسِیحِی	particular	مَخْصُوص
problem	مَسْئَلَه	medical treatment	مُدَاوَا
specified	مُشَخَّص	period	مُدَّت
torch	مَشْعَل	helpful	مَدْدَكَار
busy	مَشْغُول	related to, concerning	مَرْبُوطٌ بِه
hard, problem	مُشْكِل	hen, bird	مُرْغ
problems	مُشْكِلَات (جَمْعِ مُشْكِل)	duck	مُرْغَابِی
famous	مَشْهُور	domestic fowl	مُرْغِ خَانِی
hemistich	مِصْرَاع	well-off	مُرَقَّه
harmful	مُضِرّ	center	مُرْكُز

fed up	مَلُول	disturbed	مُضْطَرَّب
national	مِلِّي	studying	مُطَالَعَه
possible	مُمَكِّن	equivalent	مُعَادِل
country (state)	مَمْلَكَت	medical treatment	مُعَالِجَه
vocative	مُنَادَا	well-known, famous	مَعْرُوف
waiting	مُنْتَظِر	teacher	مُعَلِّم
view, spectacle	مَنْظَرَه	teaching	مُعَلِّمِي
reflected	مُنْعَكِس	invalid	مَعْلُول
benefit	مَنْفَعَت	known, evident, active (verb)	مَعْلُوم
beak	مِنْقَار	usually	مَعْمُولاً
instances, cases	مَوَارِد (جَمْعِ مُورِد)	spiritual	مَعْنَوِي
agreeing	مُوَافِق	meaning	مَعْنَى
cause	مُوجِب	glories	مَقَاخِر (جَمْعِ مَفْخَر)
polite	مُؤَدَّب	aim, purpose	مَقْصُود
politely	مُؤَدَّبَانَه	deceitful	مَكَّار
instance, case	مُورِد	place, position	مَكَان
instance of	مُورِدِ اسْتِعْمَال	old Persian schools	مَكْتَب
application, usage		deceit	مَكْر
music	مُوسِيقِي	meeting	مُلَاقَات
missile	مُوشَك	mild	مُلَايِم
qualified noun	مُوصُوف	nation	مِلَّت
successful	مُوقِّق	nations	مِلَل (جَمْعِ مِلَّت)

ignorance	نادانی	success	مَوْفَقِیَّت
incorrect	نادُرُست	among, between, middle	میان
inconvenience,	ناراحتی	relations, middle	میانہ
embarrassment		desire	میل
discontented, dissatisfied	ناراضی	home country	مِیَہَن
discontent, dissatisfaction	نارِضائی		
orange (colour)	نارنجی		
unknown	ناشناختہ	disturbance	ناآرامی
deaf	ناشنوا	unaware	ناآگاہ
invalid, imperfect	ناقص	hopeless, disappointed	ناامید
suddenly	ناگاہ	hopelessness	ناامیدی
having no alternative	ناگزیر	disappeared	ناپدید
unpleasant	ناگوار	unable, weak	ناتوان
suddenly	ناگہان	weakness	ناتوانی
uncongenial	نامتناسب	helpless, having no alternative	ناچار
surname	نام خانوادگی	unjustified	ناحق
unpleasant	نامطبوع	dissatisfied	ناخشنود
impossible	ناممکن	dissatisfaction	ناخشنودی
unkind	نامہربان	unpleasant	ناخوشایند
without harmony	ناہمآہنگ	illness	ناخوشی
result	نتیجہ	ignorant	نادان
prose	نثر	unknowingly	نادانستہ

look	نِگاه	rescue	نِجات
worried	نِگران	astronomy	نُجوم
humid, damp	نَمناک	string	نَخ
shame	نَنگ	first	نَخستین
light	نور	palm-grove	نَخلیستان
writing	نِوِشتار	soft	نَرم
written	نِوِشتاری	dispute	نِزاع
sort, kind	نُوع	vicinity	نِزدیکی
beak, tip	نُوک	related to, to	نِسبَت به
writer	نویسنده	sign	نِشانه
hidden	نِهفته	address, sign, indication	نِشانی
needy	نیازمند	impossibility	نَشُد
power	نیرو	down	نَشیب
powerful, strong	نیرومند	advice	نَصیحت
also, as well	نیز	like, equal	نَظیر
A city in the east of Iran	نیشابور	kerosene, oil	نَفت
blue	نیلگون (آدبی)	breath	نَفَس
		profit	نَفَع
		stupid	نَفَهَم
last	وِاَسین (آدبی)	artist, portraitist	نَقّاش
over-turned, upside down	واژگون	painting, drawing	نَقّاشی
actually, really	واقِعاً	point	نُکته

of the same name	هَمْ اِسْم	event	واقِعِه
that very, the same	هَمَان	actual	واقِعِی
just as	هَمَان طُور	otherwise	وَ اِلَّا
just that much	هَمَان قَدْر	loan	وام
similar	هَمَانْد (اَدَبِی)	furthermore	وانگَهی
concordant, agreeing	هَمَاهَنگ	dread	وَحْشَت
in that manner	هَمْچُنَان (اَدَبِی)	frightened	وَحْشَت زَدِه
also	هَمْچُنِین	farewell	وِداع
living in the same house	هَمْخَانِه	means	وَسِیلِه
companion	هَمْدَم	circumstance, condition	وَضْعِیَّت
each other	هَمْدِیْگَر	home town	وَطَن
companion	هَمْرَاه	occurrence	وُقُوع
together with, with	هَمْرَاهِ	he, she	وِی (اَدَبِی)
of the same colour	هَمْرَنگ	particular	وِیْزِه
speaking the same language	هَمْزَبَان		
contemporaneous	هَمْزَمَان		ه
companion	هَمْصُحْبَت	aim	هَدَف
of the same opinion	هَمْعَقِیْدِه	anyone who	هَر آنکِه (اَدَبِی)
of the same mind	هَمْفِکَر	although	هَرْچَنْدِکِه
fellow-student	هَمْکِلَاس	any kind	هَرْگُونِه
all, everybody	هَمْیِکِی	every one	هَرْ یِک
having a common frontier	هَمْ مَرز	each other, also	هَمْ

ی

learning	یادگیری	synonymous	هم معنی
friend	یار	companion	همنشین
help, assistance	یاری	companionship	همنشینی
supporter	یاور	always	همواره
namely	یعنی	compatriot	هموطن
all at once	یکباره	this same	همین
each other	یکدیگر	in this manner	همین طور
alike, equal	یکسان	just this much	همین قدر
first	یکمین	as soon as	همینکه
slowly	یواش	ingenious	هئرمند
the Jews	یهود	artistically	هئرمندانه
		time	هنگام
		intelligent	هوشمند
		aware	هوشیار
		dreadful	هولناک
		excitement	هیجان
		never	هیچگاه
		no, whatsoever	هیچگونه
		none	هیچیک

مَصَدَرها

فارسی - انگلیسی

to invent	اِخْتِرَاع کردن	to make habitable	آباد کردن
to manage, to run	اِداره کردن	to set fire (to)	آتش زدن
to continue	اِدامه دادن	to quiet down	آرام گرفتن
to hurt, to tease	اَذِیت کردن	to wish	آرزو کردن
to make by heart	اَزبَر کردن	to be set free	آزاد کردن
to make by heart	اَزحِفْظ کردن	to hurt	آزار رساندن / رسانیدن (به)
to lose	اَزدَسْت دادن	to begin	آغاز کردن
to forget	اَزیاد بُردن	to inform	آگاه کردن
to rest	اِسْتِراحت کردن	to make ready	آماده کردن
to make use of	اِسْتِفاذه کردن (اَز)	to learn, to teach	آموختن
to make a mistake,	اِسْتِباه کردن	to sing	آواز خواندن
to be mistaken		to affect	اَثَر کردن
to add	اِضاافه کردن	to rent	اِجاره کردن
to protest, to object	اِعْتِراض کردن (به)	to be possible	اِحْتِمال داشتن
to trust	اِعْتِماد کردن (به)	to feel	اِحساس کردن
to take notice of	اِعْتِنا کردن (به)	to ask after	اَحوال پُرسیدن

to make, to cause	بَرِیَا کردن	to dwell	إِقَامَتٌ گزیدن (دَر)
to pick up	بَرچیدن	to take an examination	إِمْتِحَان دادن
to rise, to get up	بَرخاستن	to test, to try	امتحان کردن
to hit	بَرخورد کردن (به)	to be possible	إِمْكَان داشتن
to rush at someone	بَرسَرگسی ریختن	to choose	إِنْتِخَاب کردن
to eliminate	بَرطَرَف کردن	to expect	إِنْتِظَار داشتن
to choose, to select	بَرگزیدن	to do, to fulfil	أَنْجَام دادن
to return	بَرگشتن	to think	أَنْدِشیدن
to grow up	بُزُرگ شدن	to rain	بَاریدن (باران)
to bring up	بُزُرگ کردن	to stop, to come to	بازایستادن
to accomplish	بِه اَنْجَام رَساندن /	a standstill	
	رَسانیدن	to prevent	بازداشتن
to be accomplished	بِه اَنْجَام رَسیدن	to open	باز کردن
to come to an end	بِه پايان آمدن	to return	بازگشتن
to finish	بِه پايان رَساندن	to rewrite	بازنویسی کردن
to reach the end	بِه پايان رَسیدن	to make literate	باسواد کردن
to begin to fly	بِه پرواز دَرآمدن	to rise, to come up	بالا آمدن
to be reckoned	بِه حِسَاب آمدن	to flap (the wings)	بال زدن
to take into account	بِه حِسَاب آوردن	to believe	باور کردن
to remember	بِه خَاطِر آوردن	to forgive	بَخشیدن
to memorize	بِه خَاطِر سِیُردن	to do evil	بَدی کردن (به)
to become angry	بِه خَشَم آمدن	to persuade	بَر آن داشتن

to appear	پدیدار شدن	to slaughter	به خون کشیدن
to accept	پذیرفتن	to obtain	به دست آوردن
to proceed	پرداختن (به)	to benefit	بهره رساندن (به)
to fly away	پر زدن	to fall over	به زمین خوردن
to fly	پرواز کردن	to be reckoned	به شمار رفتن
to be fostered	پرورش یافتن	to get out of (نفس)	به شماره افتادن (نفس)
to fly	پریدن	breath	
to turn pale	پریدن (رنگ)	to get into ecstasies	به شوق آمدن
to investigate	پژوهش کردن	to last	به طول انجامیدن
to suppose, to imagine	پنداشتن	to begin to think	به فکر افتادن
to give advice	پند دادن	to be used	به کار رفتن
to find	پیدا کردن	to reach a result	به نتیجه رسیدن
to gain a victory (over)	پیروز شدن (بر)	to seem	به نظر رسیدن
to progress	پیشرفت کردن	to come into existence	به وجود آمدن
to propose	پیشنهاد کردن	to remember	به یاد آوردن
to shine	تاییدن	to state	بیان کردن
to found, to establish	تأسیس کردن	to wake up	بیدار شدن
to turn into	تبدیل کردن (به)	to wake	بیدار کردن
to congratulate	تبریک گفتن (به)	to sit idle	بیکار نشستن
to beat (heart)	تپیدن (قلب)	to tear	پاره کردن
to research	تحقیق کردن	to answer	پاسخ دادن (به)
to train, to educate	تربیت کردن	to end	پایان یافتن

to seek	جُستَن	to leave	تَرک کردن
to attract	جَلَب کردن	to express	تَسْلِیْت گفتن (به)
to pluralize	جَمْع بَسْتَن	condolences	
to fight	جَنگِیْدَن	to encourage	تَشْوِیْق کردن
to inquire about	جَوِیَا شُدَن	to confirm	تَصْدِیْق کردن
to inquire about	جَوِیَا گُشْتَن	to decide	تَصْمِیْم گِرِفْتَن
to gnaw, to chew	جَوِیْدَن	to imagine	تَصَوُّر کردن
to pick off	چِیْدَن	to feel surprised	تَعَجُّب کردن (آز)
to guess	حَدَس زَدَن	to come to a standstill	تَعطیل شُدَن
to omit	حَذَف کردن	to pursue, to follow	تَعْقِیْب کردن
to feel	حَسَّ کردن	to divide	تَقْسِیْم کردن
to protect, to preserve	حِفْظ کردن	to strive	تَلَّاش کردن
to deserve, to have right	حَقَّ دَاشْتَن	to cost	تَمَام شُدَن
to solve	حَلَّ کردن	to punish	تَنْبِیْه کردن
to attack	حَمْلَه کردن (به)	to notice, to pay attention	تَوَجُّه کردن
to become extinct	خَامُوش شُدَن	to explain, to qualify	تَوْصِیْف کردن
to inform	خَبَر دادن (به)	to produce	تَوْلِیْد کردن
to be informed	خَبَر دَاشْتَن (آز)	to prepare	تَهْیَه کردن
to say good bye	خُدا حَافِظی کردن (با، آز)	to prove	ثَابِت کردن
to do service	خِدمَت کردن (به)	to materialize	جَامِئِ عَمَل پُوشَانْدَن (به)
to spend (money)	خَرْج کردن	to dare	جُرْئَت کردن
to eliminate fatigue	خَسْتگی دَر کردن	to search, to seek	جُستجو کردن

to perceive, to find out	دِرِیافتَن	to get dry	خُشک شُدَن
to desist, to give up	دَسْتُ بَرداشتَن (از)	to please	خُشَنود ساختَن / کردن
to wave hand	دَسْتُ تَکان دادن	to draw a line	خَطّ کِشیدن
to leave off	دَسْتُ کِشیدن (از)	to get rid of	خَلاصِ شُدَن (از)
to order	دَسْتُور دادن	to do good	خوبی کردن (به)
to invite	دَعَوْتُ کردن	to shout	داد زَدَن
to defend	دِفاع کردن	to establish	دایرِ کردن
to take care	دِقَّتْ کردن	to come out	دَرآمدَن
to become attached	دِل بَسْتَن (به)	to tear up	دَرانیدن (ادبی)
to become annoyed	دِلتَنگ شُدَن	to bring out, to make up,	دَرآوردَن
to abandon	دِل کَنَدَن (از)	to arrange	
to argue, to give reason	دَلیل آوَرَدَن	to pour out	دَرِدِ دِل کردن (با)
to follow, to chase	دُنبال کردن	one's heart (to)	
to throw away	دورآنداختَن / ریختَن	to be suffering	دَر رَنج بوَدَن
to banish	دور کردن	to make	دُرُست کردن
to make friends	دوستی کردن (با)	to study	دَرس خواندَن
to satisfy	راضی کردن	to pass away	دَرگُذشتَن
to walk	راه رَفْتَن	to cure, to give	دَرمان کردن
to guide	راهنمایی کردن	medical treatment	
to refuse	رَد کردن	to put forward	دَرمیان گُذاشتَن
to fail	رَد شدن (دَر)	to lie	دُرُوغ گَفْتَن
to light up	رُوشنائی بَخشیدن	to smash	دَرهَم شِکستَن

to become	شُدَن	to approve	رویِ خوش نشان دادن (به)
to begin	شُرُوع کردن	to happen	روی دادن
to cure	شفا دادن	to set free, to release,	رها کردن
to hunt	شکار کردن	to abandon	
to complain	شکایت کردن (از)	to take pains	زَحَمَت کشیدن
to be defeated	شِکَسْت خُوردَن	to fall over	زَمین خوردن
to defeat	شِکَسْت دادن	to live	زِندِگی کردن
to open (flower)	شِکُفْتَن (گل)	to bully	زور گفتن (به)
to blossom	شِکُوفه کردن	to live	زیستن
to wait	صَبَر کردن	to settle	سامان بخشیدن
to talk	صُحَبَت کردن (با)	to lighten	سَبُک کردن
to call	صِدا کردن	to thank	سپاسگزاری کردن (از)
to conjugate	صَرَف کردن (فعل)	to deposit	سِپَرْدَن
to spend (time)	صَرَف کردن (وقت)	to oppress	سِتم کردن (به)
to rise (sun)	طُلُوع کردن	to talk	سُخَن گفتن
to last	طول کشیدن	to burst out	سَر دادن
to get used to	عَادَت کردن	to pay a short visit	سَرزَدَن (به)
to pass, to cross	عُبُور کردن	to compose (poems)	سُرُودَن (شعر)
to love	عِشْق وَرزیدن (به)	to make effort	سَعی کردن
to hurry	عَجَله کردن	to ride	سَوار شُدَن (بر)
to say	عَرَض کردن	to wreck, to blacken	سیاه کردن
to remain behind	عَقَب رَفْتَن	to hurry	شِتاَفْتَن

to pass	قبول شدن (در)	to believe in	عقیده داشتن (به)
to accept, to agree	قبول کردن	to like	علاقه داشتن (به)
to walk	قدم زدن	to be negligent	غافل بودن
to be due to	قرار بودن	to set (sun)	غروب کردن
to be situated	قرار داشتن	to be grieved	غصه خوردن
to make an arrangement	قرار گذاشتن	to care for	غم کسی را خوردن
to lend	قرض دادن	some one	
to borrow	قرض کردن	to make a profit	فایده بُردن
to promise	قول دادن (به)	to run away	قرار کردن (آز)
to make strong	قوی کردن	to learn	فرا گرفتن
to be concerned	کار/کاری داشتن (به)	to forget	فراموش کردن
with		to bring about	فراهم کردن
to work	کار کردن	to command	فرمان دادن (به)
to be beaten	کُتک خوردن	to close	فرو بستن
to beat	کُتک زدن	to come down	فرو آمدن
to bend, to turn	کج کردن	to bring down	فرو آوردن
to pull, to draw	کشاندن / کشانیدن	to sink	فرو رفتن
to discover	کشف کردن	to fall down	فرو ریختن
to suffer	کشیدن	to shout	فرباد زدن
to make blind	کور کردن	to deceive	فريب دادن
to strive, to try	کوشیدن	to convince	قانع کردن
to spend (time)	گذرانیدن / گذراندن	to believe	قبول داشتن

to specify	مُشَخَّص کردن	to take a walk	گِردش کردن
to consult	مَشوَرَت کردن	to become	گِردیدن
to consume	مَصْرَف کردن	to get captured	گِرفْتار شدن
to be sure	مُطَمِّن بودن	to knot	گِره خُوردن
to cure, to give	مُعَالَجِه کردن	to run away	گُریختن
medical treatment		to be impudent	گُستاخی کردن
to believe in	مُعْتَقِد بودن	to become	گُشتن
to apologize	مَعذِرَت خواستن (آز)	to open	گُشودن
to be revealed	مَعْلُوم شُدن	to talk	گُفتگو کردن (با)
to dwell	مَنْزِل کردن	to imagine	گِمان کردن
to forbid	مَنْع کردن	to lose	گُم کردن
to call to account	مُواخِذِه کردن	to listen	گوشی دادن (به)
to take care of	مُواظِبَت کردن	to be available	گیرآمدن
to succeed	مُوفَّق شدن	to require, to be needed	لازِم داشتن
to emigrate	مُهاجِرَت کردن	to enjoy	لَذَّت بُردن
to disappear	نَاپَیدِید شُدن	to shake, to tremble	لَرزیدن
to get annoyed	نَاراحَت شدن	to crush	لِه کردن
to name	نَاامِیدَن	to fight, to struggle	مِبارِزه کردن
to be rescued	نِجَات پِیدا کردن	to get affected	مُبتَلَا شُدن (به)
to save	نِجَات دادن	to affect	مُبتَلَا کردن
to get near -	نَزدِیک شدن (به)	to consult, to apply	مُراجِعِه کردن (به)
to show	نِشان دادن	to block	مَسدود کردن

to overturn	واژگون شدن	to give advice	نصیحت کردن
to lend, to make a loan	وام دادن	to roar	نعره کشیدن
to borrow	وام گرفتن	to hate	نفرت داشتن (از)
to exist	وجود داشتن	to draw, to paint	نقاشی کردن
to mediate	وساطت کردن	to keep, to hold	نگاه داشتن
to fidget, to toss	[وول خوردن]	to look at	نگاه کردن (به)
to devastate	ویران کردن	to look, to see	نگریستن
to make a fancy to,	هوس کردن	to support,	نگهداری کردن
to aspire		to look after	
to teach	یاد دادن	to keep, to hold	نگه داشتن
to note down	یادداشت کردن	to appear, to seem	نمودن
to mention, to remember	یاد کردن	to drink	نوشیدن
to learn	یاد گرفتن	to need, to require	نیاز داشتن (به)
to find	یافتن	to persuade	وادار کردن
to be the same	یکی بودن	to persuade	واداشتن

1
1

أصوات، واژه‌ها، عبارتها و جُمله‌های اصطلاحی^۱

صفحه	إِصْطِلَاح
۳۴	آخ!
۳۴	آخی!
۲۵	آنجا چه خَبَر است [اونجا چه خَبَره]؟
۳۳	آهای!
۳۴	آی کُمک، کُمک!
۱۱۶	آز تو حَرَکت از خدا بَرَکت.
۷۰	آز دیدارِ شما خوشحالم.
۷۵	آز شادی در پوستِ خود نمی‌گنجید.
۷۰	انگار
۷۱	ای دادو بیداد
۷۰	ببینم!
۳۴	به دادمِ پُرسید [پرسین].

۱ - برای معنی و کار بُرد اصطلاحات به متن مُراجعه کنید.

۳۴	[بیخودی وول نُخُورین].
۱۱۶	تا دیر نُسُدِه ...
۱۰۴.	تا کور شود هر آنکه نتواند دید.
۳۴	تَقْصیرِ خودِ مانست [خودِ مونه]
۷۱	تو اشتباه می کنی.
۳۴	جانمی جان!
۳۴	جای همه شان [همه شون] خالی
۳۵	[حَطُوری؟]
۳۳	حَقْدِر!
۱۳۴	چه فُضُولِیها!
۰ ۱۱۷	چه می شود [می شه] کرد؟
۳۴ و ۷۰	چه همه!
۱۱۶	خُدا بزرگست [بزرگه]
۱۱۸	خُدایا به اُمیدِ تو!
۱۱۶	خُدا رَحِمِ کُند [کُنه]
۳۴	خُدایا کُمَکَم کُن!
۳۳	خُدایِ مَن!
۷۰	خُدایِ نَکَرده.
۷۰	خُودش است [خُودِشه]
۷۰	خُوش می گُذَرَد [می گُذَره]؟
۷۱	دُشَمَن کُدامست [کُدومه]؟!
۱۱۷	دُنیا را چه دیده ای [دُنیا رو چه دیدی]؟

۷۱	راست می گوئی [راس می گی]؟
۷۰	راست می گوئی [راس می گی].
۷۰	رسیدن به خیر!
۳۵	زود باش!
۱۶۰	طِفْلَک
۳۵	عَجَلَه کن!
۳۵	غِیْشَان [غیشون] زد.
۱۱۶	فِکْرِ خویست [خوبیه].
۱۱۶	فِکَرش را نَکُن [فِکْرِ شُونُکُن].
۳۳	قَدَرش را باید بدانیم [قَدَرش رُو باید بدونیم].
۱۰۳	کار نَشُد ندارد [نداره].
۳۴	کاشکی
۳۵	لَعَنَتی!
۱۱۶	مَگر چه شده است [مَگه چی شده]؟
۳۳	مُوافِقید [مُوافِقین]؟
۷۱	نه جائِم!
۳۵	هَر چه زودتر بهتَر
۳۵	هَر کار بگوئی [بگی] می کنیم
۳۳	هی!
۱۳۴	هیچکس زورش به مَن نمی رسد [نمی رسه]
۳۵	هیچوقت شما را [رُو] فراموش نمی کنم.
۳۵	[به هُو]
۲۹۵	

Some notes on how to use the book as a self-tuition device

1. This book, which is the third in the AZFA series, has been designed for the intermediate Course. It is therefore appropriate for a learner who has successfully completed the Elementary books, namely AFZA 1 and 2.

2. The book is mostly in Persian as the learner, at this stage, is supposed to be able to read and write Persian without any need to a second language as a medium.

3. The book comprises 4 chapters; each consisting of 3 lessons. The reasonable length of time needed for studying the whole book is about 24 weeks, at a rate of 10-12 hours of regular work in a week.

4. At the beginning of each lesson, there is a text for reading. The student should read the text to himself once or twice and, then, listen to the tape and try to approximate his own pronunciation, with regard to the sounds and the place of stress and the intonation, to that on the tape.

5. The synonyms and antonyms are meant to strengthen the lexical supply of the learner. So, they must be heard from the tape one by one and be pronounced by the student several times.

6. The grammatical points have been explained in a simple Farsi in the shape of footnotes. These notes are to be studied carefully.

7. Do the exercises patiently according to the instructions given and, then, check your answers with the key at the end of the book.

8. Although attention has been centred upon the written language, but a number of colloquial texts have been included to reinforce the spoken language of the learner. These texts must be heard from the tape and be repeated by the student as many times as possible.

9. Try to memorize as many words and sentences as you can from each lesson.

10. It is noteworthy that the key to each exercise has been recorded on the tape instead of the exercise itself.

National library index card No. M 66-580

All rights reserved. No part of this book may be reproduced in any form or by any means without permission in writing from the publisher.

Name: Persian Language Teaching (AZFA), book 3,
Intermediate Course, Series No.3

By: Yadollah Samareh, Ph.D.

Publisher: ALHODA Publisher and Distributors
International Relations Department, Ministry of Culture
and Islamic Guidance

Third edition: 1993

Printed by: Publisher Elmi & Farhangi Incorporation This book was
printed in Iran.

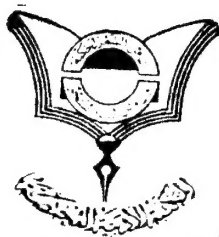
AZFA
3

Persian Language
Teaching
BOOK 3
Intermediate Course

by

Yadollah Samareh Ph. D.

university's Professor of Tehran



In the name of God